

سلسلة الشروح على الصحيفة السجادية

٢

تفسير ضوئي شرح صحيفه سجاديه

تأليف

قاضي بن كاشف الدين محمد يزدي

تحقيق

علي فاضل



انتشارات پژوهشکده باقر العلوم

تحفہ رضویہ

(شرح صحیفہ سجادیه)



قاضی بن کاشف الدین یزدی

(۱۰۰۱-۱۰۷۴ یا ۱۰۷۵)

تحقیق

علی فاضلی





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

سرشناسه	: اردکانی یزدی، قاضی بن کاشف الدین، ۱۰۷۴ یا ۱۰۷۵ ق.
عنوان قراردادی	: صحیفه سجادیه. فارسی - عربی. شرح
عنوان و نام پدیدآور	: تحفه رضویه (شرح الصحیفه السجادیه) / تالیف قاضی بن کاشف الدین یزدی؛ تحقیق علی فاضلی
مشخصات نشر	: تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام ، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۴۹ ص.
شابک	: 9786005529098
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: شرح صحیفه سجادیه
موضوع	: علی بن حسین علیه السلام ، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق. صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر
موضوع	: دعاها
شناسه افزوده	: قاضی، علی، ۱۳۴۰
شناسه افزوده	: علی بن حسین علیه السلام ، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق. صحیفه سجادیه. شرح
شناسه افزوده	: سازمان تبلیغات اسلامی. پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۳۰۴۲۲۳ ص ۸/۱/۲۶۷ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۷۷۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۷۳۴۴۳۱



مرکز پژوهش‌های باقرالعلوم

- ▶ عنوان..... تحفه رضویه (شرح صحیفه سجادیه)
- ▶ مؤلف..... قاضی بن کاشف الدین یزدی
- ▶ تحقیق و تصحیح..... علی فاضلی
- ▶ ناشر..... انتشارات پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام
- ▶ شمارگان..... ۱۰۰۰ نسخه
- ▶ تاریخ..... پاییز ۱۳۸۸
- ▶ نوبت چاپ..... اول
- ▶ قیمت..... ۴۳۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، خیابان مصلی، انتشارات پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام

تلفن ۰۲۵۱-۷۷۴۰۳۶۹ فاکس ۰۲۵۱-۷۷۴۲۲۸۲ / صندوق پستی ۱۳۵-۳۷۱۸۵

ISBN: 978-600-5529-09-8

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۲۹-۰۹-۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخن پژوهشگر

زبور آل محمد؛ صحیفه کامله سجادیه، ترجمان وحی و آئینه تمام نمای عبودیت کامل است. از نام و محتوای آن روشن و آشکار است که از سید ساجدان، امام عالمیان، قبله اهل حق و یقین، امام علی بن الحسین، زین العابدین، چهارمین امام و ششمین معصوم از خاندان پاک اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است.

صحیفه سجادیه، هرچند در دعا همچون قرآن بی‌نذیر و بی‌بدیل است، لکن تنها یک کتاب دعا نیست، بلکه اوج عرفان توحیدی، قله معرفت ولایی، غایت اخلاق، نهایت بندگی، سرآمد راز و نیاز و دانشنامه‌ای است که از مبدأ تا معاد را با قلم نور بر صحیفه دل معرفت جویان بی‌غل و غش، نگاشته و راه هدایت و بندگی خداوند و نوید آزادی از بردگی اغیار را داوود وار سروده است.

این اثر آسمانی همچون صاحب اثر، از چنان مقام بلندی برخوردار است که رسیدن به بلندای همه معارفش بر هر تیز پروازی ناممکن و بر آوردن حق معرفتش از هر جویای معرفتی محال است، اما در عین حال به مثابه دریایی شیرین و بی‌کران است که هر تشنه‌ای را سیراب نموده و هر غواصی را از دُرهای گهربارش بی‌نصیب نمی‌گذارد. بدیهی است که هر کس تشنه چنین زلالی نباشد، از آن شیرین کام نگیرد و هر کس غواصی نداند، از در و صدفش، نصیب نیابد.

علمای بزرگوار شیعه در طول تاریخ تشیع، همواره به صحیفه سجادیه به دید عظمت و بزرگی می‌نگریستند و از معارف گهربار آن بهره‌ها می‌بردند و گاه برای آن که دیگران نیز از شهد شیرین آن بچشند، بر شرح و تفسیر آن کمر همت می‌بستند؛ حاصل این مجاهده علمی، دهها شرح کوتاه و بلند است که بیشتر آن‌ها به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های بزرگ اسلامی، غبار مهجوریت گرفته و تشنگان معارف صحیفه از آن بی‌بهره مانده‌اند. تردیدی نیست که احیای این میراث مقدس، گامی مبارک در راه احیای فرهنگ علوی است. از این رو پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام قصد دارد تعدادی از این شرح‌ها را احیا نموده و تقدیم علاقه‌مندان و جامعه علمی کشور و سراسر جهان نماید.

کتاب پیش رو، تحفه رضویه؛ نوشته قاضی بن کاشف الدین محمد یزدی یکی از شروح صحیفه است که در قرن یازدهم به زبان فارسی به رشته تحریر در آمده است. گفتنی است که نویسنده ابتدا شرح دیگری به نام التحفة الرضویة را به زبان عربی نگاشته و سپس خلاصه‌ای از آن را به زبان فارسی تدوین کرده و برخی نکات جدید نیز بدان افزوده است. البته شرح عربی التحفة الرضویة نیز توسط پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام، احیاء و چاپ شده است. چندین شرح دیگر نیز در دست احیاء است که امیدواریم به زودی به بار نشسته و به زیور طبع آراسته گردد.

گروه احیاء آثار

پژوهشکده علمی کاربردی باقرالعلوم علیه السلام

قم

مقدمه تحقیق

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين.

درباره مؤلف قاضی بن کاشف‌الدین محمد یزدی، در مقدمه التحفة الرضویة للصحیفة السجادیة، که شرح عربی وی است بر صحیفة کامله، به تفصیل سخن گفته‌ایم و چکیده‌ای از آن را در این جا می‌آوریم.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

ثنای بر او

ولی‌قلی شاملو درباره مؤلف می‌گوید:

از جمله فحول علمای زمان، حضرت صاحب‌قران، المؤید بتأییدات الملك المنان والموفق بتوفیقات الرحمان، فرید العصر، وحید الزمان، مورد عنایات بی‌نهایت جناب یزدان، حضرت میرزا قاضی شیخ الاسلام اصفهانی است. شمه‌ای از چگونگی حال آن کاشف غوامض عبارات خُلان الوفاء ولغات اخوان الصفا، آن که مشاراً الیه خلف کاشفاست، که سابقاً در خدمت جناب صاحب‌قران به شغل طبابت قیام داشت... مجملأً آن که تحقیقات در هر فن، ایشان را روی داده و تعلیقات کثیر البرکات در آن ابواب نوشته.^۱

۱. قصص الخاقانی، ج ۲، ص ۵۹ - ۶۰.

سید اعجاز حسین کتوری، او را به این اوصاف ستوده است:
 المدقق المحقق العلامة في عصره، الفريد في دهره، ميرزا قاضي بن كاشف
 الدين محمد اليزدي.^۱

شاگرد او ملا محمد سعید مازندرانی، متخلص به «اشرف»، قصیده‌ای ۶۲ بیتی
 در مدح او سروده است که در دیوانش (ص ۸۲-۸۵) آمده است. متن کامل قصیده
 را در مقدمه التحفة الرضویة، شرح عربی او آورده‌ایم و در این جا به نقل چند بیتی از
 آن بسنده می‌کنیم.

کامران ملک معنا، میرزا قاضی که هست
 کاشف از برهان فضلش دعوی دانشوری
 واضع قانون دانش، حل عقد روزگار
 نکته اثبات واجب، حجت پیغمبری
 آن‌که از فرمان احکامش عروس ماه را
 هاله گاهی چادری کردست و گاهی معجری
 آن‌که از انهای نهی او به خلوتگاه خم
 دختر رز پیر گردیده است در بی شوهری
 در دل حساد هم گردیده فرمانت روان
 همچو در اعضای اعدا ذوالفقار حیدری

اساتید

۱. شیخ بهاء الدین عاملی (متوفای ۱۰۳۰).

وی در آثارش از شاگردی خود نزد شیخ بهایی یاد کرده است؛ از آن جمله، در

۱. کشف الحجب والأستار، ص ۲۴۱.

شرح دعای پنجم و ششم این کتاب.

۲. عماد الدین محمود طبیب

دکتر سیریل الگود، در کتاب طب در دروه صفوی، ص ۶۱ از او یاد می‌کند.

شاگردان

۱. محمدتقی بن محمدرضا رازی، مؤلف رساله نوروزیه

او مجموعه‌ای از رساله‌های استادش را در سال ۱۰۳۲ نگاشته است.

۲. ملا محمد سعید مازندرانی، متخلص به «اشرف» (متوفای ۱۱۱۶)

او فرزند ملا صالح مازندرانی و نواده مجلسی اول است. وی قصیده‌ای در مدح استادش سروده است که برخی از ابیات آن گذشت.



مرکز تحقیقات کتب و اسناد

تألیفات

۱. التحفة الرضویة للصحیفة السجّادیة، که شرح عربی او است بر صحیفه،

شامل شرح دو دعا، که با تصحیح نگارنده به چاپ رسیده است.

۲. تحفة رضویه، کتاب پیش رو.

۳. تحفة عباسی، در علم هیئت.

۴. تحفة محمدیه، رساله‌ای است به زبان فارسی، در پاسخ به سه مسأله،

مشمول بر مقدمه و سه فصل: فصل اول، در سبب صبح کاذب و صادق. فصل دوم، در اختلاف صبح و شفق. فصل سوم، در بعض افکار لطیفه.

این کتاب به نام وزیر اعظم اعتماد الدوله، محمدیگ تألیف شده است.

۵. تعالیق متعلّقة بکلمة التوحید (رسالة فی ترکیب «لا إله إلا الله»).

۶. جام جهان‌نمای عباسی، که به فارسی است در مضرات و منافع خمر و به امر

شاه عباس صفوی تألیف شده است.

۷. حاشیه بر اصول کافی.

این حاشیه غیر از شرح او بر اصول کافی، به نام کشف الحقائق است.

۸. حاشیه بر اشارات.

۹. حاشیه بر الهیات شفا.

۱۰. حاشیه بر تجرید الاعتقاد.

۱۱. حاشیه بر اطعمه و اشربه کتاب قواعد علامه حلی.

۱۲. حاشیه بر مختصر عضدی.

۱۳. حاشیه بر طبیعیات شفا.

۱۴. حاشیه بر قانون شیخ الرئیس.

۱۵. حاشیه بر قاعده‌ای از قواعد شهید اول.

۱۶. حاشیه بر محاکمات.

۱۷. الدروس الفلکیة، شرحی است فارسی بر رساله هیئت قوشچی.

۱۸. رساله درباره چوب چینی و خواص قهوه و چای.

۱۹. رساله در علم ادوار و قانون موسیقی.

۲۰. رساله درباره قهوه و خواص آن.

۲۱. رساله در مضرات تنباکو.

۲۲. رساله عقودیه، در شرح این بیت منسوب به فردوسی، در هجو سلطان

محمود غزنوی:

کف شاه محمود عالی تبار نه اندر نه است و سر اندر چهار

۲۳. رساله در مغالطه مشهور درباره قوس نهار و پاسخ آن.

۲۴. رساله درباره فایده دماغ و حقیقت و آثار آن.

۲۵. رساله درباره ماء و تحديد آن.
۲۶. رساله درباره مولد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، که به علت اختصار آن، در مقدمه التحفة الرضویة چاپ شده است.
۲۷. شرح اعضالات (شرح عشرینیه).
۲۸. شرح زیارت رجب از مصباح المتهجد.
۲۹. شرح بر قانون شیخ الرئيس.
۳۰. کشف حقائق الأحادیث، که شرح مزجی مفصلی است بر اصول کافی.

خاندان

پدر او کاشف الدین اردکانی، مؤلف رساله‌ای به زبان فارسی، درباره ربع مجیب است.

فرزند او محمد نصیر اردکانی، مؤلف تحفة سلیمانیة عباسی، در شرح رساله ذهبیه و فتوحات عباسیه، در طب است که به زبان فارسی، به نام شاه عباس صفوی دوم نگاشته شده است.

برادر او ابراهیم اردکانی مجاز از مجلسی اول در سال ۱۰۶۳ است.

برادر دیگر او حسام الدین اردکانی است که به خط خود، کتاب الدلائل البرهانیة والخراج را نگاشته و تصحیح کرده، بر برگه نخستین کتاب، فوایدی را نگاشته است.

برادر دیگر او رضی الدین محمد، مانند پدر، طبیب بود و به هند هجرت کرد و کتابی درباره تریاق، در سال ۱۱۱۹ به رشته تحریر درآورد.

جایگاه سیاسی و دینی شارح

او نزد شاه عباس صفوی اول و شاه صفی صفوی، جایگاه و موقعیتی داشت.

وی شیخ الاسلام اصفهان بود؛ اما به علت مشاجره و اختلافی که میان او و ملا حسن علی تستری در گرفت، سلطان العلماء او را در سال ۱۰۵۵ از آن منصب عزل کرد و علی نقی کمره‌ای را برای آن منصب برگزید. پس از آن، شارح، آثار مختلفی را به نام شاه عباس صفوی دوم نگاشت؛ اما گویا این کار، اثری در جبران جایگاه از دست رفته‌اش نداشت.

تولد و وفات

بنابر گفته علامه آقابزرگ تهرانی، تولد او به سال ۱۰۰۱ بوده است.^۱ ولی قلی شاملو گوید:

مولد و مکان نشو و نمای ایشان اصفهان است. در سنه ۱۰۷۵ در بلدة دارالارشاد اردبیل وفات یافت. مدفنش در قرب عقبه آستانه منوره متبرکه سدره مرتبه عرش... حضرت صفی الدین اسحاق است.^۲

خاتون آبادی وفات او را به سال ۱۰۷۴ ضبط کرده است.^۳

چنان که در ابتدای مقدمه متذکر شدم این مقدمه چکیده‌ای از مقدمه التحفه الرضویه شرح عربی مؤلف بر صحیفه، و در آن جا مستندات مطالب ذکر شده است، هر که تفصیل شرح حال مؤلف را خواهد به آن جا مراجعه کند.

تحفه رضویه

کتاب پیش رو، منتخبی از شرح عربی مؤلف است. وی در مقدمه، انگیزه نگارش شرح را چنین بیان می‌کند:

۱. طبقات اعلام الشیعه (الروضة النضرة)، ج ۵، ص ۶۱۶.

۲. قصص الخاقانی، ج ۲، ص ۵۹ - ۶۰.

۳. وقائع السنین، ص ۵۲۳.

از برکات و میامن این وادی مقدس [مشهد مقدس رضوی] به خاطر فاطر رسید که شرح مبسوطی بر ادعیه سجاده... به لغت بلند رتبت عربی نویسد، مشتمل بر تحقیقات رائقه و تدقیقات شاهقه... و چون مقصود اصلی این بود که طبقات انام، از خواص و عوام، از فیض آن متمتع و بهره‌مند گردیده... بنابراین، منتخبی از آن را از لغت عربی به زبان فصاحت نشان فارسی، به عبارتی در غایت وضوح نقل نموده است.

وی این شرح را به نام شاه عباس دوم صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷) نگاشته است، که شامل شرح یازده دعا از نسخه مشهور صحیفه، به اضافه دعای صلوات بر حضرت آدم علیه السلام است که از روی نسخه‌ای تصحیح شده و معتبر از صحیفه کامله، به خط کفعمی، که نزد او بوده است، نوشته شده است. البته گاهی نکاتی بیش از شرح عربی، در این شرح به چشم می‌خورد با حفظ این نکته که شرح عربی او شامل شرح دو دعا است.

این نکته نیز گفتنی است که عناوین به کار رفته در شرح، از حاشیه نسخه ب و ه گرفته شده است و ظاهراً از مؤلف است.

نسخه‌های مورد اعتماد به ترتیب اهمیت و اعتبار

۱. نسخه کتابخانه آستان قدس، به رقم ۹۶۶۶. نسخه‌ای است بسیار نیکو که فقط شامل شرح دو دعا است. در پایان این نسخه، تاریخ اتمام آن، چنین آمده است: «به تاریخ شهر صفر ۱۰۵۷ در مشهد مقدس رضوی». با توجه به این نکته که مؤلف، شرح عربی خود را به تاریخ سلخ ذی حجه ۱۰۵۶ در مشهد مقدس رضوی نگاشته است، این نکته آشکار می‌شود که مؤلف پس از شرح دو دعا به عربی، تصمیم به ترجمه منتخبی از آن، به فارسی می‌گیرد. رمز این نسخه، «ج» است.

۲. نسخه کتابخانه مسجد اعظم قم، به رقم ۶۷۰. این نسخه نیز مانند نسخه قبلی نسخه‌ای نیکو و رمز آن، «ب» است.

۳. نسخه کتابخانه ملک، به رقم ۲۸۱۲. نسخه‌ای است دارای اغلاط، که در ظهر نسخه چنین آمده است: «شرح الصحيفة السجادية المسمی بتحفة الرضویة من مصنفات النواب خاتم المجتهدين قاضياً للحق و السداد». و از این عبارت ظاهر می‌شود که نسخه در زمان حیات مؤلف نوشته شده است. رمز این نسخه، «د» است.

۴. نسخه کتابخانه دانشگاه تهران، به رقم ۷۰۳۰. در فهرست این کتابخانه آمده است: «نسخ سده ۱۱»، با مهر محمدباقر بن محمدتقی شریف یزدی. این نسخه نیز دارای اغلاط است، که رمز آن را «ه» قرار داده‌ایم. نسخه‌های دیگر این شرح، عبارتند از:

۱. نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به رقم ۱۲۴۷.
۲. نسخه کتابخانه ملی تهران، فهرست ج ۱، ص ۲۸۸، به رقم ۲۹۳ / ف.
۳. نسخه کتابخانه علامه طباطبائی شیراز، به شماره ۶۶۰ (نسخه پژوهشی، ج ۲، ص ۱۲۳).

۴ و ۵. نسخه کتابخانه امیر المؤمنین علیه السلام نجف، به رقم ۱۶۱۹ و ۵۶۲ (مجله تراثنا، ش ۵۹ - ۶۰، ص ۲۶۱ - ۲۶۲).

در پایان از همکاری دوستان گرامی، آقایان شیخ حسین حسن‌خانی و شیخ ناصر نوروزی دامت توفیقاتهما که بنده را در مقابله نسخه‌ها یاری دادند و نیز از دوست عزیز، جناب دکتر شیخ فتح الله نجارزادگان، که عکس نسخه دانشگاه تهران را تهیه کردند، نهایت سپاس و قدردانی را دارم.

علی فاضلی

بن کاشف الدین محمد بن محمد البرزوی افغان
 الله بطله السرمد و اعانها بطه الابد
 در ستکامی که از عقبه بوسی درگاه جهان
 ملی نعمت حق و مرشد تحقیق مجبور و محسوم
 بوده بجای پاسداری آن درگاه عرش
 استنباه غبار آستان کرد و بیان آشیان
 رو منزه مقدسه منوره طلیه صریح انکار
 الثقلین و یعسوب الاقین علی بن موسی الرضا
 علیهما من الصلوات ابها او من التبتینما از کاف

بلا حذاری

بدین و الصلوة

محمد و عیسی و عتره الاطهار

مشغول با لایا به تحقیق و محقق

و بعد معکرت و اود

مذنب باطل معتزله است جازیبود که سنت که ای خدائی که و عده توانا فذ و جبار است
 کائناتان صغیره از پیغمبران صادر شود و لیکن چون و بفعل مرآتیده ای خدائی که وفا بقول خود میکنی
 اجابا باطلست ممکن نیست که کائناتان کبریه و ای خدائی که کائناتان صغیره را تبدیل میکنی
 و صغیره از ایشان صادر شود و فقیه بخلفه صناعات آن احسانات که ثواب طاعت است
 رضویه بیان کرده ام که حق اینست که در اینجا خصوصاً ثواب پنج نماز و اجبر که گفته اند کائناتان
 همین نزاع در مسئله اجابا نیست بلکه ترا نیزه است بدستی که تو صاحب احسان
 دیگر میان علما امامیه و معتزله و اقلیت است شرح دعا اول ثانی از ادعیه صحیفه کاکه
 در آنکه جازا است که کائناتان صغیره از پیغمبران است بخند رضویه در دو صحنه علیه رضویه
 صادر شود یا نه و خلاصه محسن کلام امام علیه السلام رضویه علی تعاقب فیها الوف من النجیه
 بقایخ شهر صفر حتم ما بحیره و الطفره
 سنه سح و خستین
 جواف

احمد ابروی کلان

عشیره کوه

قنوجا ادریش

مجلس افتخار نیریز

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الدعاء في الصلوة الكفاية لزين العابدين
 وخصنا بالاحسان في مراسم بامام الساجدين والصلوة على خير
 انبيائه محمد وعشيرته وعترته الاقدسين ما دام الدعاء مستغاثا
 بالاجابة والصلوة مقطوعا بالاستجابة وبعد معتكف زائد
 دعا كرتي قاصد بن كاشف الدين محمد اليزدي عاشقا الله العلي
 السرمدتي واعانها بلفظ الابدتي ودرهنگامي كه از عتبة پاي درگاه
 جهان پناه و نيت حقيقي و مرشد تحقيقي بهر روح محمد و مومنان
 بجبهه پس و ارساني آن درگاه عرش شتبا و غبارستان كرتي
 آئينيان روضه مقدسه فتوح عليه حضرت امام الثقلين
 يعسوب الخافقين علي بن موسى الرضا عيهما من الصلوات
 ابها و من التسليمات از كاه را سرمه و يد و آمل و قبله
 اقبال ميد است از بركات و ميان اين و اوي مقدس بخاطر

فان رسيد كه شرح مبسوطي بر اودعيه تجاويد ملقبه بزبور اهل عصمت
 صلوات الله عليهم اجمعين لغت بلند رتب عربي نويسد مستحسن
 تهقيقات رايقه و تدقيقات شايسته كه امكاران فاضل علم ادرين
 از اوراك كنه از نجاتش عاجز و حاسر و انعام اعظم حكام است
 از وصول نذر و كوشش قاصد و خاثر و چون مقصود حاصل اين بود
 كه طبقات انام از خواص و عوام از فيض آن مستفيع و بهره مند گرد
 نواب آن بر روزگار فروخته آثار اشرف اقدس اهل و اهل و اهل
 و لاجل كرتي و بنا برين منتهي از انرا از لغت عربي زبان فصاحت
 نشان فارسي بعبارة در غایت وضوح نقل نمود و صغر تسوید
 در وقت و وقت غایت منتهی را که وسیله ظهور دعا و دولت است
 زب روزگار اخلاص نیت خود ساخته بخت رضویه موسوم گردید
 و آنرا خسته انوارش آینه مجلس نیت اساس هر چه محفل گردید
 مسابح شاه جماء ملايك سپاه مظهر لطف آله جهان دار
 جهان پناه شاهنشاه عالم و فرمانفرمای اعظم برازنده او كرت
 ظل الكبر و مورد ضایات نیتناهی خلاصه و دومان آفرینش
 جرم جهان کستی آرایش منتهی مطلب سیر ابرام و افلاک
 قصوی مقصود و روزگار سعادت انلاك چيا بخش مسرت

میبخت بعد از نافرمانی که کرده بود نیز ترک اولی کرده بود پس
 طاعت بسوی صفه توازان نافرمانی که کرده بود و آن آدم پدر
 جمیع پیغمبرانست که در راه اطاعت تو ایضا افتند و هزاران و چنان
 از کفایت کشیده مثل نوح و ابراهیم و صالح و یعقوب و یوسف
 و عیسی و موسی و عیسی و ذریای و یحیی و محمد علیهم الصلوات
 و التسلیات و شتر از جایت که ساکن روی زمین بود
 نشاط و فرح داشت که طاعت ترا بجای آورد پس صلوات
 بفرست تو بر آدم ای خدای مهربان بجمیع خلایق و فرشتگان
 و جمیع ساکنان آسمانها و زمینهای تو از ملک و جن و بندگان
 همه صلوات بفرستند بر آدم علیه السلام چنانچه آدم تعظیم کرد جمیع
 واجبات ترا و رعایت حرمت آن واجبات نموده همه را
 بعمل آورد و راهنوسن کرد ما را بر اهر که باعث خوشنودی
 رضا تو در آن بوده باشد ای رحیم تو مهربانی
 از هر کس که صاحب رحم و مهربانی باشد

تمام شد

الصحيفة التجارية المسمي بفتح الحاء
مروسة فانه النوار خاتم المجدد قاضيا
للمتروك داء



کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی



اقبال پیدا است از برکات و میاس این وادی تعجب کل
 فخر رسیده که شرح بسوی برادریه نماید بلیقه برادر اهل بیت
 صلوات الله علیهم جمیع باغبان درخت عربی نویسد کن
 تحقیقات را بقدر و تحقیقات نماید که افکار انا هم علمای متقدمین
 از دور لگن کثیر از کائناتش عاجز و حاسر و افهام اعظم حکماست
 از وصال برده کنش قاصر و خاتمه چون مقصود و حسیله این
 که طاعت نام از خواص و عوام از فیض آن منتفع و بهره مند
 گردید و ثواب آن بود که در فرزند و انوار شرف اقدس اهل بیت
 و احق که در بنابرین مستحق از ارزا و لغت عربی زبان فصاحت
 نشان فارسی عبارت در عایت خروج فضل نموده صورت
 تسویش را در قرص وقت ایستادند و آنرا که بسیار طبع و عاقل
 در در دولت ابر و بیکه در تب بدکار و لغت صفت خود ساخته به کمال
 موصوم گردانید و آنرا در عین اولادش از نفع محبتش شایسته
 هدیه محفل که در بنیاسش به جماعه عالمک سبب ظهور طیف ال
 جهان از جهان پناه نشاء عالم و زمان فانی عظم برانده و از لب
 ظل العقیه و مود و ضایع است و ظاهر و مود و مود و مود
 چشم جهان گیتی را این شستهای مطلب سیر لجام و افکار صوفی

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله الذی جعل الدعاء فی الصلوة الکافیه فی الحاجات و
 خصنا بالاحسان فی مراسم اقام الساجدین و الصلوة علی غیر
 انبیاء محمد و خیرته و عترته الا که سبب ما دام الدعاء مستجاب
 بالاجابة و القیود مقطوعه بالاجابة و سبب مستجاب
 دعا کوئی تا فیض بن کاشف الدین محمد الزیدی عاقل و عاقل
 السعدی و اعاظم بلطف الابدی در هنگامی که از غیبه بوی
 جهان پناه و لیفت حقیقی و مرشد تحقیقی ظهور و خروج
 بجای پس در این کن درگاه عرض شستید و جبار و جباران
 آتشین در و خد مقدس منوره علیه حضرت امام الثقلین
 و مصوب الماضین علی بن موسی الرضا علیه السلام
 ابداد و من التسمیات الزکاء را سر نه دیده اما از قبل نظر

احمد ابروی کردن
 خیر کرده
 قیود نامیه
 اقامه عزاداری

عقل و عاقل

بیشتر از جماعتی که تواضع و خواری در درگاه تو بر خود قرار
 میدادند بخت رضا تو نفس خود را نزد پروردگار خود کرده
 در حرم تو که مکه معظمه است سر تراشید که تو تسبیح مجتهد
 بعد از نمازانی که کرده بود بغیر ترک لولی کرده بود بوسید
 طاعت بسوی عفو تو از آن نمازانی که کرده بود و آن آدم پر
 جمیع بغیر انصاف که در راه اطاعت تو ایذا یافتند و از آزارها
 و جفاها از گذشتند مثل نوح و ابراهیم و صالح و یوسف
 و یعقوب و شعیب و موسی و عیسی و کربا و یحیی و محمد و عیسی
 افضل الصلوات و التسلیمات و بیشتر از جماعتی که سنان
 روی زمین بودند نشاط و فرح داشت که طاعت ترا بجای
 آورد پس صلوات بفرست تو بر آدم ای خدای مردمان کج
 خلایق و فرشتگان و جمیع سالکان آسمانهای و زمینهای
 تو از ملک جن و بندگان همه صلوات بفرستند بر آدم علیه
 چنانچه آدم تعظیم کرد جمیع واجبات تو را و رعایت حرمت
 آن واجبات نموده همه را بعمل آورد و راه نمونی کرد ما را بر راه
 که باعث خوشنودی و رضا تو در آن بوده باشند از هر چه و هر جا
 نزار هر کس صاحب رحم و صبرانی باشد



والمؤمنين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِشَاقِ
الحمد لله الذي جعل القرآن في التحفة الكاملة زين
العالمين وخفضا للاختلاف في مراسمه بامام الشافعية
والصالح على خير انبيائه محمد وعشيرته وصحبه الاقربين
مادام الله مستغوا بالاجابة والقنوط مقطوعا بها
وصد معكف ذابوا دكا كوفي قاضي بن كاشف
الدين محمد بن زدي غايبها الله بطنه السرمدي واعلمها
بالطفه الابدعي درهنكامي كازعته بوسى دركاه
سبحان بناء ولي منت حقيقي هرشد تحقيقى مجبور و محرو
نوده پيماي پاس داري ان درگاه عرش اشتباه عباد
استلا كويان اشيان روضه مقدسه منون عليه

محمد

حضرت امام الثقلين وبعسوب الخافقين علي بن موسى
الرضا عليه السلام الصلوات اجماها ومن التسليما الزكاه
سرمه دين امال وفيله تطراقال ميداشت از بركا
وميامن اين وادي مقدس بخاطر فائز رسيد كه شرح
مبسوطي بر ادعيه سجاده ملقبه بزور اهل بيت عصمة
صلوات الله عليهم اجمعين بخت بلند تبنت عربي
نويسد مشتمل بر تحقيقات رايقه و تدقيقات شاهقه
كه افكار افلاخ صلا، متقدمين اذاد الكفة لزنك انثر
عاجز و حاسر و افهام اظاظر حكام متاخون از وصول
بذرو كهنش قاصر و خاشرو چون مقصود اصلي اين
بود كه طبقات نام از خواص و عوام از فيض ان ممتنع
و بمن منكر ديدن ثوابان برونكار و فخر دانا را شرف
اقدس اصلي واصل و لا حق كود بيلبرين متجني از انرا از
عربي برون فصاحت نشان فارسي عبارتي در غايت

او که در قرآن و احادیث و ادعیه وارد شده است است
 با آنچه از محققین علماء عربیه گفته اند که در هر مفردی
 که مطلب تکرر و بسیاری از ادوات الفی بعد از آن
 مفرد در مضارع ناقص مکتوب می‌سازند چنانچه قدر
 مقام مطلب افتاده است که خدای سبحان و تعالی انتظام
 چیزهای بنده کائنات را بسیار می‌کند و در هر فردی که این
 معنی مطلوب نباشد الف را نمی‌نویسند و اسباب
 بمعنی جواب داد نیت و ناد الک مستقیم از نداء بمعنی
 خواندن پس خلاصه معنی این کلام شریف آنکه و هرگاه با
 برسد ایام زندگانی ما و تمام شود و منقطع شود و تنها
 برسد مدهای عمرهای ما و حاضر شود نزد ما دعوت
 تو که تو ما را بان خوانده از موت که ناچار است هر کس را
 از آن دعوت و از قبول کردن آن دعوت پس ملوات
 بهر نسبت بر محمد و آل او و برگردان عاقبت و آخر آنچه جمع

می‌کند و کرده اوری می‌نماید از فعلهای ما ملائکه که نامها
 اعمال و اوست و پسند توبه که مقبول درگاه الهی باشد
 که مشرف نسازی و ساکن تسائی بعد از آن توبه
 ما را بر کتاهی که آن کناه را کتب کرده باشیم و برافزانی
 و عصبانی که ما جعل آورده باشیم و ظاهر ما نزد برمداد
 از ما پرده را که بر کتاهلین ما پوشانیده بودی نزد ملائکه
 که حاضرند یا گواهند در روز قیامت بر سر منبرها که نزد
 ملائکه و خلق و سواشوم در روز قیامتی که از ما پیش و
 امتحان میکنی چیزها و حالهای بنده کائنات را در آن روز
 که مستحق ثواب و عقاب در آن روز کیست تا در
 فراخ و استحقاق او آنچه باو باید رسانند برسانی بدست
 که تو کمال رحم میکنی بان کسی که ترا دعا میکند و میخواند
 و قبول دعا، کسی میکنی که ترا میخواند و مناجات میکند
 بان تو تم شرح دعا، اتحادی مشرب چون الله و حسن توفیق



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الدُّعَاءَ فِي الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ، وَخَصَّنَا بِالِاحْتِذَاءِ فِي مَرَامِهِ بِإِمَامِ السَّاجِدِينَ ، وَالصَّلَاةَ عَلَى خَيْرِ أَنْبِيَائِهِ مُحَمَّدٍ وَعَشِيرَتِهِ وَعِثْرَتِهِ الْأَقْدَسِينَ مَا دَامَ الدُّعَاءُ مَشْفُوعاً بِالْإِجَابَةِ ، وَالْقَنُوطُ مَقْطُوعاً بِالِاسْتِجَابَةِ .

وبعد، معتكف زاویه دعاگوئی، قاضی بن کاشف الدین محمد الیزدی اغاثهما الله بِنُظْمِهِ السَّزَمَدِيِّ وَأَغَاثَهُمَا بِنُظْمِهِ الْأَبَدِيِّ در هنگامی که از عتبه بوسی درگاه جهان پناه ولی نعمت حقیقی و مرشد تحقیقی، مهجور و محروم بوده، به جای پاس داری آن درگاه عرش اشتباه، غبار آستان کروبیان آشیان روضه مقدسه منوره علیه حضرت امام الثقلین و یعسوب الخافقین، علی بن موسی الرضا علیهما من الصَّلَوَاتِ أَبْهَاطُهَا وَمِنْ الثَّلَاثِ أَرْكَانُهَا را سرمه دیده آمال و قبله نظر اقبال می داشت، از برکات و میامین این وادی مقدس، به خاطر فاتر رسید که شرح مبسوطی بر ادعیه سجادیه ملقبه به زیور اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین به لغت بلندرتبت عربی نویسد، مشتمل بر تحقیقات رائقه و تدقیقات شاهقه، که افکار افاحم علمای متقدمین، از ادراک نکته ای از نکاتش عاجز و حاسر، و أفهام اعظم حکمای متأخرین، از وصول به ذروه کُنْهَشِ قاصر و خائر.

و چون مقصود اصلی این بود که طبقات انام، از خواص و عوام، از فیض آن، متمتع و بهره مند گردیده، ثواب آن به روزگار فرخنده آثار اشرف اقدسِ اعلی واصل

و لاحق گردد، بنابراین، منتخبی از آن را از لغت عربی، به زبان فصاحت نشان فارسی، به عبارتی در غایت وضوح نقل نموده، صفحه تسویدش را رقم زد همت و نیت اختتامش را، که وسیله ظهور دعای (دوام)^۱ دولت ابدیوند (است)^۲ زیب روزگار اخلاص نهمت^۳ خود ساخته، به تحفه رضویه موسوم گردانید.

و آثار خجسته انوارش را تحفه مجلس بهشت اساس و هدیه محفل گردون مساس شاه جم جاه ملائک سپاه، مظهر لطف آله، جهان دار جهان پناه، شاهنشاه عالم و فرمان فرمای اعظم، برازنده اورنگ ظل الهی و مورد عنایات نامتناهی، خلاصه دودمان آفرینش، چشم جهان گیتی آرایش، منتهای مطلب سیر اجرام و افلاک، قصوی مقصد دور روزگار سعادت انسلاک، احیابخش سلسله عدالت و انتصاف، جوهر تیغ ظلم زدایی و اعتساف، مرکز دایره سلطنت و اجلال، مربی ارباب فضل و کمال، کف همتش مفسر سورة الرحمن، و ذات کاملش موضوع معنی ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^۴، به رسایی عدلش دست تعدی کوتاه، و به جهان گیری داعیه اش اقبال خرمی بنده استاده به درگاه، سایه مرحمتش پر و شخص خطاپوشی، و معنی رافتش افسر گوهر آگین حرف گناه بخشی، قطره جودش دریانوال، و رشحه همتش ابر گوهر بار بر مزرع آمال، شرع نبوی را کشور بخش رواج، و امر^۵ الهی را به فرقی فرمان برداری تاج، از آغاز اهتزاز عقل هیولانی به والاخردی قبله کامل نظران، و به انجام ساز و برگ هوشمندی، در نور رسیدگی

۱. از نسخه ج، د.

۲. از نسخه ج، د، ه.

۳. نهمت: همت و اهتمام در رسیدن به مقصود، مخصوصاً مقصودی معنوی (فرهنگ معین،

ج ۴ ص ۴۸۷۲).

۴. النحل، آیه ۹۰.

۵. نسخه ب، د: «وامر» بدل «وامر».

نخل برومند عرفان و ایقان، گیتی‌ستان جهان‌بخش، فریدون‌فرّ کاویانی‌درفش، غضبش شعله‌ای است جهان‌سوز، و لطفش بهاری است عالم‌افروز، چراغ سلسله علیّه مصطفویه، و مشعل برافروخته دولت صفویه، مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر، غلام با اخلاص امیر المؤمنین حیدر، مظهر قدرت یزدان، و ممهد بساط امن و امان، ملاذ اعظم سلاطین ذوی الاقتدار،^۱ و معاذ افخم خواقین عالی‌مقدار، افخم السلاطین شرقاً و غرباً، و اعظم الخواقین حسباً و نسباً، السلطان بن السلطان (بن السلطان)^۲ و خاقان بن خاقان^۳ (بن خاقان)^۴ قانع الکفره و أصحاب الرأي والقیاس، أبوالمظفر شاه عباس الصفوی الموسوی الحسینی، بهادرخان خلدالله تعالی ملکته وأجرى فی بحار التائید قلکته گردانید.

امید که سایه سلطنتش جهان‌گیر، و عاطفتش جرم‌پذیر بوده، از برکات صاحب صحیفه فرقانیه رتبه به جهان‌داری ارزنده، و اعادی دولت ابدقرینش از ساحت غبراً^۵ مرتفع و برکنده، به میامن منظوریت انظار کیمیاثر شاهي ظلّ الّلهی، مقبول طباع طالبان نکته‌گزار، و مشمول اصلاح دقیقه‌سنگان روزگار باد، بالنّبی و عترته الأ نجاد.

بدان که اختلاف نموده‌اند متأخرین از علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین در آن که راوی این صحیفه کامله، به این نسخه مشهوره، که در اول او این کلام مذکور است: «حدّثنا السیّد الأجلّ نجم الدین» چه شخص است. آن‌چه از حضرت استادی و ممّن إلیه فی العلوم الشرعیّه استنادی، شیخ بهاء المله والدین محمد طاب نراه در وقتی که صحیفه

۱. نسخه ج: ذو اقتدار.

۲. از نسخه ج.

۳. نسخه ه: الخاقان بن الخاقان.

۴. از نسخه ج.

۵. نسخه ج: غیراً.

کامله را نزد ایشان مقابله می نمودیم، استماع شد، این بود که راوی [علی بن] محمد ابن سکون است از ثقات علمای امامیه و بزرگان ایشان. و می نمودند که از علما و مشایخ سابق ما چنین به ما رسیده است.

و بعضی از علمای معاصر ما رحمه الله تعالی^۱ می نمود که راوی این نسخه صحیفه، عمید الرؤسا است. اسم او هبة الله بن حامد است که از بزرگان علمای شیعه است و در مسأله تحقیق کعب، که در مسح پا به آن احتیاج می شود، بعضی از علمای ما سخن او را به سند نقل کرده است. و گمان آن فاضل معاصر، این بوده که از کلام شیخ شهید، محمد بن مکی نور الله منفعته این معنی ظاهر می شود؛ اما اصح آن است که از حضرت استادی ام نقل نمودم.^۲

حَدَّثَنَا السَّيِّدُ الْأَجَلُّ، نَجْمُ الدِّينِ، بهاءُ الشَّرَفِ، أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيِّ الْحُسَيْنِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ.

(بیان معنی «حدَّثنا»)

ظاهر معنی «حدَّثنا» در لغت، آن است که از برای ما حدیث نقل کرد. و نزد اهل حدیث، غالباً «حدَّثنا» را در وقتی می گویند که راوی، حدیث را از شیخ و استاد خود، که در این مقام، بهاء الشرف است، شنیده باشد. و این طریق که استاد، خود حدیث و دعا را خواند و شاگرد استماع نماید، بهتر است در ضبط حدیث و دعا، از آن که بر عکس باشد، نزد اکثر اصحاب حدیث. و آن احتمال که «حدَّثنا» را اطلاق کنند نزد اهل حدیث بر آن که راوی، حدیث را خوانده باشد و استاد استماع نموده

۱. میرداماد، شرح الصحیفه، ص ۴۵ - ۴۶.

۲. ر.ک: أبوالمعالی کلباسی، رسالة فی الصحیفه السجادیة (ضمن رسائل رجالیه، ج ۲، ص ۵۶۲ - ۵۶۶).

باشد، بسیار بعید است.^۱

(خلاصه معنی کلام شریف)

پس معنی این کلام، آن است که حدیث کرد با ما و به جهت ما نقل کرد سید بزرگ‌تر، ستاره دین، که موجب روشنی دین است، یا آن که مسائل دین را از او معلوم می‌توان کرد، چنانچه مسافر، راه بر و بحر را از ستاره معلوم می‌کند، بهاء الشرف - که این، لقب او است - ابو الحسن - که این، کنیت او است - محمد بن حسن بن احمد بن علی بن محمد بن عمر بن یحیی علوی حسینی، که از نسل حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه افضل الصلوات والتسلیمات و از اولاد حضرت امام الثقلین ابی عبدالله الحسین علیه الصلاة والسلام است، خدای تعالی بر آن بهاء الشرف رحمت کند.

(بیان آن که دعاهای صحیفه کامله از امام زین العابدین علیه السلام

به طریق تواتر منقول است)

و باید دانست که روایت این صحیفه کامله، از حضرت امام الساجدین، علی زین العابدین، مشهور است به چند سند مختلف، بلکه نزدیک به آن است که دعوی تواتر توان کرد.

و از کلام ابن شهر آشوب ظاهر می‌شود که دعای صحیفه کامله را زبور اهل بیت می‌گفته‌اند.^۲ و از کلام نجاشی ظاهر می‌شود که مشهور بوده است متوکل به این که این دعای صحیفه را از یحیی بن زید روایت کرده است.^۳ و ابن شهر آشوب از غزالی

۱. نسخه ه: نزد اصحاب حدیث، بسیار بعید است.

۲. معالم العلماء، ص ۱۲۵، ش ۸۴۷.

۳. رجال نجاشی، ص ۴۲۶، ش ۱۱۴۴.

با آن که مشهور است که غزالی سنی است، اگر چه^۱ ظاهراً که شیعه بوده است -نقل کرده که این صحیفه کامله، از حضرت امام الساجدین مروی است.^۲

پس بنابراین، اگر بعضی از سندهای این حدیث، مجهول باشد، مثل بهاء الشرف و شیخ سعید خازن^۳ و عبدالله بن عمر [بن] خطاب زیت فروش و عمیر بلخی، و بعضی از علمای ما، چون ابن غضائری،^۴ ابوالمفضل شیبانی را ضعیف دانسته باشند، با آن که شیخ الطائفه، شیخ ابوجعفر طوسی، ابوالمفضل را در کتاب فهرست مدح کرده است،^۵ باعث ضعفی در نسبت دادن صحیفه کامله به امام علیه السلام نمی شود و به علم قطعی، جمیع دعاها را این صحیفه، از امام علیه السلام مروی است، بلکه نسبت صحیفه کامله به امام علیه السلام از آفتاب مشهورتر است.

و نیز این جماعت مجهول الحال، مشایخ و استادان اجازه اند، نه استادان روایت. و در تحفه رضویه بیان این^۶ را به تفصیل نموده ایم.

قال: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَهْرِيَّارَ، الْخَازِنُ لِخِزَانَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ [مِنْ] سَنَةِ سِتِّ عَشْرَةَ وَخَمْسَمِئَةٍ قِرَاءَةً عَلَيْهِ وَأَنَا أَسْمَعُ.

۱. از این جا تا ابتدای قسمت های بعدی، که از صحیفه نقل می کند، در نسخه ج افتادگی دارد.
۲. معالم العلماء، ص ۲.
۳. منتجب الدین در فهرست علماء الشيعة ومصنفيهم (ص ۱۷۲، ش ۴۲۰) از او یاد کرده، او را به فقه و صلاح ستوده است.
۴. از رجال ابن غضائری، در رجال ابن داود، ص ۳۰۲؛ خلاصة الأقوال، ص ۲۵۲، ش ۲۷.
۵. الفهرست، ص ۴۰۱، ش ۶۱۱: «محمّد بن عبد الله بن المطلب الشيباني، يكنى أبا المفضل، كثير الرواية، حسن الحفظ، غير أنه ضعفه جماعة من أصحابنا».
۶. پایان افتادگی از نسخه ج.

(معنی «أخبرنا»)

«أخبرنا» در لغت به معنی آن است که ما را خبر داد. و در اصطلاح اهل حدیث، به ^۱ چند معنی اطلاق می‌کنند؛ مثل اجازه و غیر آن. اما در این جا مراد آن است که بر استاد حدیث می‌خواندند و من می‌شنیدم.

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی گفت بهاء الشرف که خبر داد به من شیخ سعید، ابو عبدالله محمد بن احمد بن شهریار، که خزانه دار حضرت امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام بود، در ماه ربیع الأول از سال پانصد و شانزده از هجرت نبویه، به این طریق که می‌خواندند این حدیث را بر این شیخ سعید و من که بهاء الشرف باشم، از وی ^۲ شنیدم.

قَالَ: سَمِعْتُهَا عَلَى الشَّيْخِ الصَّدُوقِ أَبِي مَنْصُورٍ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعُكْبَرِيِّ الْمُعَدَّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (بْنِ) ^۳ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

«عکبری» منسوب است به «عُکْبَرَاء» و آن، اسم موضعی است. و «صدوق» به معنی راستگو است. ظاهر می‌شود که ابی منصور، صادق القول بوده است و احوال

۱. نسخه ج: بر.

۲. نسخه ج: از او.

۳. از حاشیه نسخه د. و در نسخه ب لفظ «الله» در میان سطرها نوشته شده است.

او در کتب رجال مذکور نیست.^۱ و شیخ الطائفه، شیخ ابوجعفر طوسی طاب نراه در کتاب فهرست رجال، [کذا] ابوالفضل را مدح کرده است به آن که بسیار روایت کرده است و حافظه خوبی داشته است.^۲ و ابن داود چون ملاحظه نموده است که ابن غضائری ابوالفضل را ضعیف شمرده است و شیخ ابوجعفر طوسی او را مدح نموده است،^۳ یک مرتبه در قسم ممدوحین داخل کرده است^۴ و یک مرتبه در قسم مجروحین.^۵ و علمای رجال، ابوعبدالله را ثقه گفته اند.

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی گفت شیخ^۶ ابوعبدالله که شنیدم این صحیفه کامله را یا این روایت را چون می خواندند بر شیخ راستگو، ابومنصور محمد بن احمد بن عبدالعزیز عکبری، که شغل او آن بوده است که گواهان عادل را در آن زمان، از گواهان فاسق امتیاز می داده، بیان می کرده است که خدای تعالی او را رحمت کند و من می شنیدم و آن ابومنصور نیز روایت می کرد این صحیفه یا روایت را از ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی، و او می گفت که شنیدیم این را از شریف ابوعبدالله، جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی بن امام حسن علیه الصلاة والسلام بن

۱. او شخصیت شناخته شده ای است. درباره او، ر.ک: انساب سمعانی، ج ۴، ص ۲۲۲ (العکبری)؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۳۹؛ المنتظم، ج ۱۶، ص ۲۰۸، ش ۳۵۰۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۳۹۲، ش ۱۹۳ (شرح حال او را در تعلیقه شرح صحیفه مجلسی اول، به تفصیل آورده ایم).

۲. نص کلام شیخ نقل شد.

۳. نسخه ه: کرده است.

۴. کتاب الرجال، ص ۱۷۷، ش ۱۴۳۶.

۵. همان، ص ۲۷۳، ش ۴۶۳.

۶. نسخه ج: شیخ سعید.

أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام.

قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ خَطَّابٍ الزِّيَّاتُ سَنَةَ خَمْسٍ وَسِتِّينَ وَمِئَتَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي خَالِي عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ الْأَعْلَمُ.
این عبدالله بن عمر در کتب رجال، مذکور نیست.

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی شنیدیم این را از عبدالله بن عمر (بن)^۱ خطّاب زیت فروش، در سال دویست و شصت و پنج از هجرت، که او می‌گفت که شنیدم این را از خالوی خود، علی بن نعمان، که لب بالای او شکافته بود؛ چه «اعلم» کسی را گویند که لب بالای او شکافته باشد و «افلح» کسی را می‌گویند که لب پایین او شکافته باشد.

(بیان آن که این حدیثی که در روایت صحیفه)

کامله مذکور است، عالی السند است)

بباید دانست که چون میان تاریخ روایت از شیخ سعید ابو عبدالله - که سال پانصد و شانزده بوده است از هجرت نبویه - و تاریخ روایت از عبدالله بن عمر - که سال دویست و شصت و پنج بوده است از هجرت - دویست و پنجاه و یک سال است تخمیناً، و همین سه راوی، در میان شیخ سعید و عبدالله بن عمر واسطه‌اند که یکی شیخ صدوق [ابی منصور] است و یکی ابوالفضل و یکی شریف ابو عبدالله، و ظاهر آن است که این راوی‌ها یکدیگر را دیده باشند، پس این حدیث، به اصطلاح اهل حدیث، عالی السند باشد. و حدیث عالی السند، نزد علمای حدیث، به غایت معتبر است. و دلیل آن را در تحفه رضویه بیان کرده‌ایم.

قال: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مَتَوَكِّلٍ الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ، عَنْ أَبِيهِ مَتَوَكِّلِ بْنِ هَارُونَ قَالَ: لَقِيتُ
يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ^۱ إِلَى خِرَاسَانَ.

عمیر بلخی در کتب رجال مذکور نیست. و آنچه از کلام نجاشی و شیخ
ابوجعفر طوسی در کتاب فهرست^۲ ظاهر می شود، این است که راوی صحیفه
کامله، متوکل بن عمیر بن متوکل است. و اسم متوکل بن هارون، مذکور نیست.
بنابراین، به حسب ظاهر، میان این عبارت - فهرست صحیفه - و عبارت نجاشی و
فهرست منافاتی هست. و می توان عذر گفت که شاید هارون جدّ اعلاّی متوکل
باشد، نه پدرش. چه بسیار است که در میان عرب، فرزندان را به جدش نسبت
می دهند؛ مثل ابن بابویه، که بابویه جدّ اعلاّی او بوده است.

و میان علما^۳ خلاف است که حضرت امام الساجدین علی زین العابدین علیه الصلاة
والسلام آیا علی اکبر است - چنانچه شیخ مفید^۴ و شیخ شهید^۵ طاب ثراه ما اختیار
کرده اند - یا علی اصغر است - چنانچه ابن ادریس^۶ اختیار کرده است. و نزد جمعی
از اهل تاریخ، علی اوسط است. و قول اول اصح است.^۷

۱. نسخه ه: يتوجه.

۲. رجال نجاشی، ص ۴۲۶، ش ۱۱۴۴؛ فهرست طوسی، ص ۴۷۷، ش ۷۶۹، تعلیقه تحفه
رضویه، (شرح عربی مؤلف) ملاحظه شود.

۳. نسخه ج: علمای ما.

۴. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۵.

۵. الدروس الشرعية، ج ۲، ص ۲۵.

۶. السرائر، ج ۱، ص ۶۵۴ - ۶۵۶.

۷. این بحث را در تعلیقه کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۹۱ - ۴۹۶ به تفصیل آورده ایم.

(بیان معنی کلام شریف)

یعنی گفت علی بن نعمان که شنیدم از عمیر بن متوکل ثقفی بلخی از پدرش، متوکل بن هارون که گفت: ملاقات کردم یحیی بن زید بن امام زین العابدین علیه السلام را در حالتی که متوجه خراسان بود.

(بیان احوال زید مشهور، پسر امام زین العابدین علیه السلام)

و زید النّار، پسر امام موسی کاظم علیه السلام)

و باید دانست که چون زید، پسر امام زین العابدین علیه السلام در کوفه اولاً خروج کرد، مطلب او از خروج، آن نبود که خود، امام شود، بلکه مطلبش این بود که چون مخالفین را دفع کند، امامت را به امام زمان، امام محمد باقر علیه السلام بازگذارد. و لهذا مدح زید در احادیث معتبره، بسیار واقع شده است به این مضمون. اما زید النّار، برادر حضرت امام الجنّ والإِنس، علی بن موسی الرضا علیه التّحیة والتّناء، چون در بصره خروج کرد، بر باطل بود. و این نیز در حدیث معتبر وارد شده. و سنّیان گمان فاسدی دارند که زید اول نیز بر باطل بوده است. و محمد شهرستانی، صاحب کتاب ملل و نحل^۱ چون سنّی بوده است، بعضی حکایت‌ها در مذمت زید نقل کرده است و بر آن، اعتماد نیست.

و یحیی بن زید نیز بعد از قتل زید، به خراسان آمده، در آنجا خروج کرد. او را بر دار زده، مقتول ساختند. و جسد شریف او الحال در قریه‌ای از قرای طوس، که آن را «میامی» می‌گویند، مدفون است. و از این روایت منقوله در صحیفه کامله، ظاهر می‌شود که او نیز امامت را به جهت مستحق آن، از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می‌خواست است، نه از جهت خود؛ اما عبدالله بن الحسن و

۱. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۵۰ - ۲۵۲.

ولدان او، محمد و ابراهیم، که خروج کردند و اسم ایشان بعد از این مذکور می شود در این کتاب، ظاهراً - چنانچه از حدیث منقول در کتاب کافی^۱ مستفاد می شود - خلافت را به جهت خود می خواسته اند، نه به جهت ائمه معصومین علیهم السلام.

فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ قُلْتُ: مِنَ الْحَجَّ، فَسَأَلَنِي عَنْ أَهْلِهِ وَبَنِي عَمِّهِ بِالْمَدِينَةِ، وَأَحْفَى السُّؤَالَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام.

در نسخه های مشهور، «أَحْفَى» به حای مهمله است و در بعضی نسخه ها به خاء معجمه است. پس اگر به حای مهمله باشد، یعنی مبالغه کرد یحیی در سؤال و تفحص جزئیات احوال حضرت امام جعفر صادق عليه السلام؛ چه «احفاء» به معنی استقصاء است.

(بیان حدیثی که از آن، حرمت تراشیدن ریش ظاهر می شود)

چنانچه در حدیث مروی از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده است: «أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى وَلَا تَتَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»؛^۲ یعنی شارب ها را مبالغه در چیدن آن بکنید و ریش را بگذارید و شباهت به یهود به هم مرسانید.

و از این حدیث، بعضی از مجتهدان ما، چون شیخ شهید مطلق نراء استنباط کرده است که تراشیدن ریش، حرام است؛ چنانچه مشهور است.^۳

و اگر به خای معجمه باشد، یعنی یحیی سؤال از امام جعفر صادق عليه السلام [را] آشکار نکرد و ظاهر نساخت، بلکه سؤال را پنهان کرد از مردم.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۸ - ۳۶۶، کتاب الحجة، باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی أمر الإمامة، ح ۱۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۱۲.

۳. القواعد والفوائد، ج ۱، ص ۲۳۲، ذیل قاعدة ۷۱؛ ذکر الشیعة، ج ۱، ص ۱۵۷.

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی متوکل گفت: پس سلام کردم بر یحیی. پس گفت یحیی که از کجا می آیی؟
گفتم: از حج. پس سؤال کرد من را از اهل خانه و فرزندان عموی او در مدینه.
و از جزئیات احوال امام جعفر صادق علیه السلام بسیار پرسید و در آن باب، مبالغه
کرد.

فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِهِ وَخَبَرِهِمْ وَحُزْنِهِمْ عَلَى أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لِي: قَدْ كَانَ
عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَشَارَ عَلَى أَبِي بَتْرِكِ الْخُرُوجَ وَعَرَّفَهُ إِنَّهُ هُوَ خَرَجَ وَفَارَقَ الْمَدِينَةَ مَا
يَكُونُ إِلَيْهِ مَصِيرٌ أَمْرُهُ.

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی متوکل گفت که پس خبر دادم یحیی را به خبر امام جعفر صادق علیه السلام و خبر
اقوام او، که اندوه تمام دارند بر فوت پدر او، زید بن علی علیه السلام. پس گفت به من که
به تحقیق بود که عموی من امام محمد باقر علیه السلام اشاره کرد به پدر من که ترک خروج
کند و به زید، پدر من خبر کرد که اگر او خروج کند و از شهر مدینه بیرون رود، کار او
به کجا می رسد و چه فسادها بر این مترتب می شود.

و از این عبارت، مستفاد می شود صحت آنچه علمای امامیه می گویند که زید
بن علی علیه السلام مرحوم و مغفور بوده است؛ چنانچه خلافت را به جهت ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می خواسته است، نه به جهت خود، و بطلان آنچه
بعضی سنیان گمان می کنند که زید بر خلیفه زمان خروج کرد و ملعون بود.

۱. در حاشیه نسخه د، «قتل» با علامت «صح» آمده است.

فَهَلْ لَقِيتَ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : فَهَلْ سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِي ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : يَمْ ذَكَّرَنِي ؟ خَبَّرَنِي ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ! مَا أَحَبُّ أَنْ أَسْتَقْبِلَكَ بِمَا سَمِعْتُهُ مِنْهُ ، فَقَالَ : أَبَا الْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي ؟ هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ .

(خلاصه معنی کلام شریف)

پس گفت یحیی به من که متوکلم: آیا تو ملاقات کردی پسر عموی مرا،^۱ امام جعفر صادق علیه السلام؟ گفتم: بلی. گفت یحیی: آیا شنیدی از او که از احوال من چیزی ذکر می کرد؟ گفتم: بلی. گفت یحیی: به چه چیز، احوال مرا امام علیه السلام ذکر می کرد؟ خبر ده مرا. گفتم: فدای تو شوم! دوست نمی دارم که مواجه تو بگویم آن چه شنیده ام آن را از امام علیه السلام. پس گفت یحیی: آیا به مرگ می ترسانی مرا؟ بیاور آن چه شنیده ای آن را.^۲

فَقُلْتُ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِنَّكَ تُقْتَلُ وَتُصَلَّبُ كَمَا قُتِلَ أَبُوكَ وَصَلِبَ ، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَقَالَ : ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾.^۳

(بیان آن که خدای تعالی را دو کتاب است و معنی لوح محفوظ)

باید دانست که آن چه جمعی از مفسران علمای شیعه، چون طبرسی طاب ثراه^۴ گفته اند: جناب مقدس الهی را دو کتاب است: یکی کتاب محو و اثبات است، که [در آن] آن چه می خواهد، محو می کند^۵ و آن چه می خواهد، اثبات می کند.^۶ و

۱. نسخه ب، د: پسر عموی من.

۲. حاشیه نسخه د: + از امام صادق علیه السلام.

۳. الرعد، آیه ۳۹.

۴. مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۹۸.

۵. نسخه ب: می خواهند محو می کنند.

۶. نسخه د، ه: می خواهند محو می کنند و آن چه می خواهند، اثبات می کنند.

یکی اُمّ الکتاب است که در آن جا محو و اثبات نیست. و ظاهراً همین اُمّ الکتاب را در قرآن، گاهی به «لوح محفوظ» تعبیر می‌کنند و گاهی به «کتاب مبین»، که هر حادثه و هر ربطی و یابسی در آن کتاب مسطور است. و بعضی گمان می‌کنند که همین عقول را به «لوح محفوظ»، اهل شرع تعبیر می‌کنند.

و در تفسیر علی بن ابراهیم^۱ حدیث معتبری از عبدالله بن مسکان روایت می‌کند که او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که از آن حدیث، ظاهر می‌شود که کتاب محو و اثبات، همین آسمان نزدیک به ما است. و آسمانی که به ما نزدیک‌تر باشد، فلک قمر است.

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی متوکل می‌گوید: پس گفتم به یحیی که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌گوید: به درستی که تو کشته می‌شوی و تو را بر دار می‌زنند؛ چنانچه پدرت زید را کشتند و بر دار زدند. پس تغییر یافت رنگ یحیی و این آیه کریمه را خواند: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۲؛ یعنی محو می‌کند خدای تعالی آن چه را می‌خواهد و اثبات می‌کند آن چه را می‌خواهد و ام الکتاب - که محو و اثبات در او نمی‌باشد - نزد او است.

و ظاهراً مقصود یحیی آن است که شاید که کشتن من و بر دار زدن من، در کتاب محو و اثبات باشد، نه در ام الکتاب. پس محو گشته، تغییر یابد.

یا متوکل! إِنَّ اللَّهَ أَيْدِ هَذَا الْأَمْرِ بِنَا، وَجَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَالسِّيفَ، فَجُمِعَا لَنَا وَخُصَّ بِنَا عَمَّنَا

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶، ذیل آیه ۳۹ سوره رعد؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۹۹، ح ۹؛ ج

۹۷، ص ۱۲، ح ۱۸.

۲. الرعد، آیه ۳۹.

بِالْعِلْمِ وَخَدَهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي رَأَيْتُ النَّاسَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيلَ مِنْهُمْ إِلَيْكَ وَإِلَى أَبِيكَ، فَقَالَ: إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَابْنَهُ جَعْفَرًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَنَحْنُ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ.

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی ای متوکل! به درستی که خدای تعالی قوت داد این خلافت و امامت را به ما. و قرار داد از برای ما علم و شمشیر. پس جمع کرده شد هر دو [را] از برای ما. و فرزندان عموی ما را همین علم داد. متوکل می گوید: پس گفتم به یحیی که فدای تو شوم! من می بینم مردم را که به پسر عموی تو امام جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ مایل ترند از آن که به تو و پدر تو، زید مایل باشند. پس گفتم: عموی من امام محمد باقر بن علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و پسر او امام جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ مردم را به حیات می خوانند و ما خلق را به مردن و کشته شدن می خوانیم.

فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَهَمْ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ؟ فَأَطَّرَقَ إِلَى الْأَرْضِ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: كُلُّنَا لَهُ عِلْمٌ غَيْرَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ كُلَّ مَا نَعْلَمُ وَلَا نَعْلَمُ كُلَّ مَا يَعْلَمُونَ.

«اطراق» به معنی سر در پیش افکندن است.^۱ و «مَلِيًّا» به معنی زمان طویل است.

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی پس گفتم به یحیی: ای فرزند پیغمبر خدای تعالی! آیا عموی و پسران عموی شما اعلمند از شما یا شما اعلمید از ایشان؟ پس در زمان طویل، یحیی سر را پیش افکند و جواب نداد، یا به جهت تقیه یا به جهت اظهار آن که ما را چه حدّ

۱. نسخه ب، د: افکند است.

آن است که طرف نسبت حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام شویم. پس یحیی سر برداشت و گفت: ما و پسران عموی ما همه علم داریم؛ اما ایشان علم دارند به آنچه ما علم داریم و نمی‌دانیم ما هر چه^۱ ایشان می‌دانند. **ثُمَّ قَالَ لِي: أَكُتِبَتْ مِنِّي ابْنِ عَمِّي شَيْئًا؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَرْنِيهِ. فَأَخْرَجْتُ إِلَيْهِ وَجُوهًا مِّنَ الْعِلْمِ وَأَخْرَجْتُ لَهُ دُعَاءَ أَمَلَاهُ عَلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، وَحَدَّثَنِي أَنَّ أَبَاهُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام أَمَلَاهُ عَلَيْهِ وَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ مِّنْ دُعَاءِ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ دُعَاءِ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ.**

در نسخه‌های اصل، «أَمَلَاهُ» به الف است، از «املال»، که از قسم مضاعف است. لام دویم را به الف قلب کرده‌اند؛ چنان‌چه در مضاعف، بسیار می‌کنند؛ مانند «تَظَنِّي» که در اصل «تَظَنَّنْ» بوده است. و در نسخه ابن‌ادریس «أَمَلَهُ» به تشدید لام است^۲ به عوض «أَمَلَاهُ».

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی پس گفت یحیی به من که آیا نوشتی از پسر عموی من چیزی؟ گفتم: بلی. گفت: بنمای به من آن را. پس بیرون آوردم به سوی یحیی بعضی از نوشته‌ها که از امام جعفر علیه السلام گرفته بودم، که در آنجا اقسام علم‌ها بود. و بیرون آوردم از برای یحیی دعایی که به جهت من املا کرده بود ابو عبدالله عليه السلام؛ یعنی خوانده بود آن را و من نوشته بودم. و به من نقل کرد امام جعفر که پدرش امام باقر عليه السلام این دعا را به جهت او املا کرده است و خبر داده است که این، دعای پدر او علی بن الحسین است عليه السلام از دعای صحیفه کامله.

۱. نسخه ه: آنچه.

۲. نسخه ج: به تشدید میم است.

فَنَظَرَ فِيهِ يَحْيَى حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِ وَقَالَ لِي: أَتَأْذَنُ فِي نَسْخِهِ؟ فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَتَسْتَأْذِنُ فِيمَا هُوَ عَنْكُمْ؟ فَقَالَ: أَمَا لِأُخْرِجَنَّ إِلَيْكَ صَحِيفَةً مِّنَ الدَّعَاءِ الْكَامِلِ مِمَّا حَفِظَهُ أَبِي عَنْ أَبِيهِ، وَإِنْ أَبِي أَوْصَانِي بِصَوْنِهَا وَمَنْعِهَا غَيْرَ أَهْلِهَا.

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی پس نظر کرد یحیی در این دعایی که بیرون آورده بودم تا آن که به آخر دعا رسانید نظر را و گفت به من: آیا رخصت می دهی که این دعا را به جهت خود بنویسم؟ پس گفتم: ای فرزند پیغمبر خدای تعالی! آیا تو رخصت می گیری در نوشتن دعایی که اصل او^۱ از نزد شما است و از اجداد شما به ما رسیده است؟ پس یحیی گفت: هر آینه بیرون می آورم به سوی تو صحیفه ای از دعای کامل، که حفظ کرده بود پدر من از پدر خودش و وصیت کرده بود پدر من مرا به حفظ آن صحیفه و ندادن آن به غیر مستحق و [غیر] اهل آن.

قال عُمَيْرُ: قَالَ أَبِي: فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي لِأَدِينُ اللَّهَ بِحَبِّكُمْ وَطَاعَتِكُمْ وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُسْعِدَنِي فِي حَيَاتِي وَمَمَاتِي بِوِلَايَتِكُمْ، فَرَمَى صَحِيفَتِي الَّتِي دَفَعْتُهَا إِلَيْهِ إِلَى غُلَامٍ كَانَ مَعَهُ.

(خلاصه معنی کلام شریف)

یعنی روایت کرد عمیر بن متوکل که پدر من^۲ متوکل گفت که پس برخاستم به سوی یحیی و بوسیدم سر او را و گفتم به یحیی: والله ای فرزند پیغمبر خدای تعالی! به درستی که اطاعت خدای تعالی می کنم به دوستی و اطاعت شما، و این

۱. نسخه ج: اصل آن.

۲. نسخه د: پدرم.

دوستی را در دین خود داخل می‌دانم و امیدوارم که خدای تعالی مرا سعادت دهد در حیات و در ممات، به سبب دوستی شما. پس انداخت یحیی صحیفه مرا - که داده بودم آن را به وی - به پسری که همراه او بود.

وَقَالَ: اَكْتُبْ هَذَا الدَّعَاءَ بِخَطِّ بَيْنِ حَسَنِ وَأَعْرِضْهُ عَلَيَّ لَعَلِّي أَحْفَظُهُ فَإِنِّي كُنْتُ أَطْلُبُهُ مِنْ جَعْفَرٍ حَفَظَهُ اللَّهُ فَيَمْنَعُنِيهِ. قَالَ مَتَوَكَّلْ: فَتَدِمْتُ عَلَى مَا فَعَلْتُ وَلَمْ أَذِرْ مَا أَصْنَعُ وَلَمْ يَكُنْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَدَّمَ إِلَيَّ إِلَّا أَدْفَعَهُ إِلَى أَحَدٍ.

(معنی کلام شریف)

وگفت یحیی به آن پسر، که همراه او بود، که بنویس این دعا را از این نسخه، به خط واضح نیکویی و عرض کن آن را بر من؛ شاید که حفظ کنم این دعا را. پس به درستی که بودم من که این دعا را طلب می‌کردم از امام جعفر علیه السلام که خدای تعالی او را نگه دارد پس نمی‌داد و منع می‌کرد مرا از این دعا.

وگفت متوکل: پس پشیمان شدم بر آنچه کرده بودم از دادن این دعا به یحیی و ندانستم که چه کنم. و نبود ابو عبد الله علیه السلام که این دعا را به من داده باشد و اقدام بر این معنی نموده باشد، مگر به جهت آن که من به احدی ندهم.

و ظاهراً مراد از احد، شخصی باشد که اهلیت خواندن و محافظت این دعا را نداشته باشد. چون متوکل از یحیی شنید که امام جعفر علیه السلام این دعا را به یحیی نمی‌داده است، توهم کرد که شاید او مستحق و اهل این دعا نبوده باشد.

ثُمَّ دَعَا بِعَيِّيَةِ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا صَحِيفَةً مُقْفَلَةً مَخْتُومَةً فَنَظَرَ إِلَى الْخَاتَمِ وَقَبَّلَهُ وَبَكَى، ثُمَّ فَضَّهَ وَفَتَحَ الْقُفْلَ، ثُمَّ نَشَرَ الصَّحِيفَةَ وَوَضَعَهَا عَلَى عَيْنِهِ وَأَمَرَهَا عَلَى وَجْهِهِ.

«عیه» - به فتح عین - ظرفی است که جامه‌ها و اسباب حرب را در آن ظرف

می‌گذارند.

(معنی کلام شریف)

یعنی پس یحیی طلب نمود عیبه خود را و بیرون آورد از آن جا صحیفه‌ای که او^۱ را مقفل ساخته بودند و مهر کرده بودند. و مهر آن را ملاحظه نموده، آن را بوسید و گریست. پس مهر آن را شکست و صحیفه را باز کرد و بر چشم خود گذاشت و بر روی خود مالید.

وقال: والله يا متوكل! لولا ما ذكرت من قول ابن عمي أنني أقتل وأصلب، لما دفعتها إليك ولكنت بها ضنيناً، ولكنني أعلم أن قوله حق أخذته عن آبائه وأنه سيصح فغفرت أن يقع مثل هذا العلم إلى بني أمية فيكثمونه ويدخلوه في خزائنهم لأنفسهم، فاقبضها واكفنيها وتربص بها.

«أَنِّي» به فتح الف یا به کسر آن و نون مشدده مفتوحه و بعد از آن، نون مخففة مکسوره، جمعاً نسخه اصل کتاب است. و در نسخه ابن ادریس نیز به کسر الف و فتح آن، معاً وارد شده است، اما به حذف نون مخففة ثانیه. و چون الف مکسور باشد، مفعول قول است. و اگر مفتوح باشد، مفعول «ذکرت» است. و «ضنین» مأخوذ است از ضنه، به معنی بخل.

(معنی کلام شریف)

یعنی گفت یحیی: والله ای متوکل! اگر نه آن بود که تو ذکر کردی از قول پسر عموی من امام جعفر علیه السلام که من به درستی کشته می‌شوم و برابر دار می‌زنند، هر آینه دفع نمی‌کردم این صحیفه را به تو، و هر آینه بخل خواهم کرد به این صحیفه. و لیکن می‌دانم که قول امام علیه السلام حق است که از پدران خود، که همه معصومند، شنیده است و آن که قول او، که من کشته می‌شوم و برابر دار می‌زنند،

بعد از این صحیح خواهد شد. پس ترسیدم که این دعا، که مشتمل است بر علم‌های عظیم، به دست بنی‌امیه افتد، پس ایشان آن علم را کتمان کنند و آشکارا^۱ نکنند به خلق^۲ و ذخیره کنند آن علم را به جهت خود، در خزانه‌های خود و به اهل ایمان نرسانند. پس این صحیفه را تو نگاه‌دار و تو مرا از محافظت آن خلاص نموده، کفایت کن و انتظار بکش در نگاه داشتن این صحیفه.

و باید دانست که ضنه و بخل، صفت نیکو نیست. پس ظاهراً مطلب یحیی از ضنه و بخل، این بوده است که چون در قبول اجابت دعا، شرایط بسیار است، از زهد و تقوا و غیر آن و اندیشه می‌کرده است که متوکل بعضی از آن (صفات)^۳ را نداشته باشد، بنابراین، یحیی می‌خواسته است که صحیفه را به او ندهد که مبادا آن شرط‌ها، که معتبر است، نداشته باشد. بعد از آن، چون ملاحظه می‌کند، خوف^۴ می‌کند که مبادا به دست بنی‌امیه بیفتد و بالکلیه این دعا و اثر آن و علومی که در این دعوات مندرج است، مندرس گردد، لهذا باز به متوکل^۵ می‌دهد. و دیگر نکته‌ها می‌توان گفت.

و در نسخه ابن‌ادریس، «فیکتموه» به کسر تاء نیز وارد شده. و وجه آن، صنعت مشکله خواهد بود با خاء «ویدخروه» که مکسور است.

فَإِذَا قَضَى اللَّهُ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرٍ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مَا هُوَ قَاضٍ فَهِيَ أَمَانَةٌ لِي عِنْدَكَ حَتَّى تُوصِلَهَا إِلَى ابْنِي عَمِّي: مُحَمَّدٍ وَإِبْرَاهِيمَ ابْنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّهُمَا الْقَائِمَانِ فِي هَذَا الْأَمْرِ بَعْدِي.

۱. نسخه ج: آشکار.

۲. ظاهراً در نسخه ب و د، کلمه «به خلق» خط زده شده است.

۳. از نسخه ج.

۴. نسخه ج: و خوف.

۵. نسخه ج: یحیی.

(معنی کلام شریف)

یعنی پس هرگاه قضا و تقدیر کند خدای تعالی از امر من و امر آن جماعت قوم، آنچه خدای تعالی قضا و تقدیر کرده است، پس این صحیفه، امانت خواهد بود از مال من نزد تو، تا آن که برسانی آن را به دو پسر عموی من، محمد و ابراهیم، پسران عبد الله بن حسن مثنیٰ ابن امام حسن علیه الصلاة والسلام بن علی بن ابی طالب علیه افضل الصلاة والتسلیات. پس به درستی که این دو پسر عمو قائم خواهند بود در مقام من بعد از فوت من.

(بیان احوال محمد و ابراهیم، پسران عبد الله بن حسن)

بدان که از ظاهر این عبارت یحیی و از عبارت بعد از این، که حضرت امام جعفر علیه السلام به محمد و ابراهیم می گوید، چنین ظاهر می شود که محمد و ابراهیم در خروج، مثل زید و یحیی باشند در این که طلب خلافت را به جهت خود نمی کرده باشند؛ اما چون ملاحظه شود کتاب حجت از کتاب کافی^۱، که از مصنفات ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی نور الله مضجعه است، در بابی که فصل میان حق و باطل در امامت، در آن باب بیان نموده است، ظاهر می شود کمال سوء ادب عبد الله بن حسن بن امام حسن علیه السلام و پسر او محمد، در باب خروج، با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آن که خلافت را به جهت خود می خواسته اند. پس ممکن است که مراد از قیام ایشان به جای یحیی، مطلق قیام ظاهری باشد، نه در سایر عقاید و مراتب اخلاص قلبی به ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

۱. نسخه ج: الصلوات.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۸ - ۳۶۶، ح ۱۷.

قال المتوكلُ: فَقَبَضْتُ الصَّحِيفَةَ فَلَمَّا قُتِلَ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ، صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَدَّثَنِي الْحَدِيثَ عَنْ يَحْيَى، فَبَكَى وَاشْتَدَّ وَجْدُهُ بِهِ وَقَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ ابْنَ عَمِّي وَأَلْحَقَهُ بِآبَائِهِ وَأَجْدَادِهِ، وَاللَّهِ يَا مَتَوَكَّلُ! مَا مَنَعَنِي مِنْ دَفْعِ الدَّعَاءِ إِلَيْهِ إِلَّا الَّذِي خَافَهُ عَلَى صَحِيفَةِ أَبِيهِ وَأَيْنَ الصَّحِيفَةُ؟». فَقُلْتُ: هَا هِيَ. فَفَتَحَهَا وَقَالَ: «هَذَا وَاللَّهِ خَطُّ عَمِّي زَيْدٍ وَدَعَاءُ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ».

«وَجَد» - به فتح واو - به معنی اندوه است.

(معنی کلام شریف)

یعنی گفت متوکل که پس گرفتم صحیفه را از یحیی و چون کشته شد یحیی بن زید، رفتم به جانب مدینه و ملاقات کردم حضرت امام جعفر علیه السلام را و این اخبار را بالتمام بر سبیل حدیث، به امام علیه السلام نقل کردم از یحیی. و امام علیه السلام گریسته، حزن و اندوه او به این خبر، بسیار شدت یافت و گفت: «خدای تعالی بیامرزاد پسر عموی مرا و او را به آبا و اجدادش ملحق سازد. و الله ای متوکل! که منع نکرد مرا از دادن این دعای صحیفه کامله به یحیی مگر آن چیزی که یحیی خائف بود از آن جهت، بر صحیفه پدرش و آن چیز، این بود که مبادا به دست بنی امیه افتد و ایشان آن را پوشیده داشته، به جهت خود ذخیره کنند. ای متوکل! کجا است صحیفه یحیی؟». پس گفتم: صحیفه این است. پس گشود آن را و گفت: «والله این صحیفه، خط عموی من زید است و دعای جد من علی بن الحسین علیه السلام است».

ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ: «قُمْ يَا إِسْمَاعِيلُ! فَاتْنِي بِالْدَّعَاءِ الَّذِي أَمَرْتُكَ بِحِفْظِهِ وَصَوْنِهِ». فَقَامَ إِسْمَاعِيلُ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً كَأَنَّهَا الصَّحِيفَةُ الَّتِي دَفَعَهَا إِلَيَّ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ، فَقَبَّلَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

وَوَضَعَهَا عَلَى عَيْنِهِ وَقَالَ: «هَذَا خَطُّ أَبِي وَإِمْلَأْ جَدِّي عَلَيْهِمَا السَّلَامَ بِمَشْهَدٍ مِنِّي»، فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنْ رَأَيْتَ أَنْ أُغْرِضَهَا مَعَ صَحِيفَةِ زَيْدٍ وَيَحْيَى، فَأَذِنَ لِي فِي ذَلِكَ.

(بیان احوال اسماعیل، پسر امام جعفر صادق علیه السلام)

وحدیث بدا، که در شأن او نازل شده است)

اسماعیل پسر حضرت امام جعفر علیه السلام بود و گمان جمعی از مردم این بود که بعد از امام علیه السلام او امام خواهد بود. و او در حین حیات پدرش علیه السلام فوت شد. و فرقه اسماعیلیه، از جمله فرق شیعه، به این اسماعیل منسوبند و گمان باطل ایشان این بود که اسماعیل در حیات است و در آسمان است. و حدیث بدا، که به معنی نسخ است، در شأن او وارد شد؛ یعنی امامت او منسوخ شد و امامت به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام^۱ قرار یافت. و ستیان گمان می کنند که بدا به معنی پشیمانی است، نه به معنی نسخ، و تشنیع نامعقولی بر فرقه ناجیه شیعه اثنی عشریه می کنند که هرگاه به اعتقاد شما خدای تعالی در ماده امامت اسماعیل بدا کرد و امامت به موسی علیه السلام تعلق گرفت، می آید که خدای تعالی در افعال خود پشیمان شود. و این باطل است به اتفاق.

و علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین در جواب می گویند که بدا به معنی نسخ است، نه به معنی پشیمانی. و در کتاب کلینی و کتاب توحید ابن بابویه و در کتاب عیون اخبار الرضا و دیگر کتب مشهوره، احادیث در باب بدا مذکور است. و در صحت آن، میان علمای فرقه ناجیه اثنی عشریه خلافتی نیست. و تشنیعی که فخر رازی در آخر کتاب محصل^۲، شیعه را در بدا کرده است، معقول نیست.

۱. نسخه ج: علیه الصلاة.

۲. المحصل، ص ۶۰۲.

(بحث بر خواجه نصیرالدین طوسی طاب ثراه)

و آنچه حضرت افضل العلماء المتقدمین و المتأخرین، آیه الله فی العالمین، خواجه نصیرالدین محمد طوسی قدس الله روحه و توارث صریحه در نقد محصل^۱ گفته است، که همین یک حدیث در بدا واقع شده است در ماده اسماعیل و دیگر حدیثی وارد نشده است، از تتبع ایشان به غایت مستبعد است؛ چه در کتب حدیث^۲ علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین حدیث بدا بسیار مذکور است و تفصیل^۳ این را در حاشیه کتاب کافی ذکر کرده ایم.

(معنی کلام شریف)

یعنی پس گفت امام جعفر علیهما السلام به پسرش اسماعیل: «برخیز ای اسماعیل! پس بیاور نزد من آن دعایی را که امر کردم تو را به حفظ آن و نگاه داشتن آن». پس برخاست اسماعیل، پس بیرون آورد صحیفه را، که گویا همان صحیفه بود که داده بود او را^۴ به من یحیی بن زید. پس امام جعفر علیهما السلام آن صحیفه را بوسید و بر چشم خود گذاشت و گفت: «این خط پدر من است و املائی جد من، امام زین العابدین علیهما السلام در حضور من». پس گفتم: ای فرزند پیغمبر خدای تعالی! اگر صلاح می دانی که مقابله کنم این صحیفه را با صحیفه زید، رخصت ده.^۵ پس رخصت داد مرا در این مقابله.

وقال: «قد رأيتك لذلك أهلاً»، فنظرتُ و إذا هما أمرٌ واحدٌ و لم أجدُ حرفاً منها يُخالف

۱. نقد المحصل (تلخیص المحصل)، ص ۴۲۲.

۲. نسخه د: کتاب احادیث.

۳. نسخه د: تفصیل و تحقیق.

۴. نسخه ج: آن را.

۵. نسخه د: + مرا.

ما فی الصحیفۃ الأخری، ثُمَّ استأذنتُ أبا عبد الله علیه السلام فی دفع الصحیفۃ إلی ابْنی عبد الله بن الحسن فقال: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۱. نعم فادفعها إليهما.

(معنی کلام شریف)

یعنی گفت امام جعفر علیه السلام: «ای متوکل! تو را می بینم به جهت این مقابله، مستحق و اهل این معنی». پس نظر کردم، پس هر دو صحیفه یکی بودند و اختلاف نداشتند و یک حرف در این صحیفه ندیدم که مخالف باشد با آن صحیفه دیگر. پس رخصت طلبیدم از امام جعفر علیه السلام در دفع صحیفه یحیی به محمد و ابراهیم، پسران عبد الله بن الحسن، که یحیی سفارش نموده بود که به ایشان رسانم. پس حضرت امام جعفر علیه السلام این آیه را خواند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۲؛ یعنی به درستی که خدای تعالی امر می کند شما را که امانت ها را به اهل آن برسانید. و گفت: «بلی، برسان این صحیفه را به محمد و ابراهیم».

فَلَمَّا نَهَضْتُ لِلْقَائِمَا قَالَا لِي: «مَكَانَكَ». ثُمَّ وَجَّهَ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ وَإِبْرَاهِيمَ فَبَجَاءَ فَقَالَ: «هَذَا مِيرَاثُ ابْنِ عَمِّكَ يَحْيَىٰ مِنْ أَبِيهِ قَدْ خَصَّكَمَا بِهِ دُونَ إِخْوَتِهِ وَنَحْنُ مُشْتَرِطُونَ عَلَيْكُمَا فِيهِ شَرْطًا»، فَقَالَا: رَحِمَكَ اللَّهُ! قُلْ، فَقَوْلُكَ الْمَقْبُولُ، فَقَالَ: «لَا تَخْرُجَا بِهَذِهِ الصَّحِيفَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ». قَالَا: وَلِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: «إِنَّ ابْنَ عَمِّكَ خَافَ عَلَيْهَا أَمْرًا أَخَافُهُ أَنَا عَلَيْكُمَا». قَالَا: إِنَّمَا خَافَ عَلَيْهَا حِينَ عَلِمَ أَنَّهُ يُقْتَلُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «وَأَنْتُمَا فَلَا تَأْمَنَا. فَوَاللَّهِ إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّكُمَا سَتَخْرُجَانِ كَمَا خَرَجَ وَسَتُقْتَلَانِ كَمَا قُتِلَ».

۱. النساء، آیه ۵۸.

۲. همان.

«نهوض» به معنی برخاستن است. و «مكانك» مفعول فعل مقدر است؛ مثل «ألزم»؛ یعنی جدا مشوا از مكانت.

(مسألة لطیفه از علم اشتقاق)

و باید دانست که محققان از اهل عربیت، فرق لطیفی کرده‌اند در معنی میان آن که فعل لازم، به همزه باب افعال، متعدی شود و آن که به حرف جر متعدی شود؛ مثل «أَذْهَبَ زَيْدٌ عَمْرًا» و «ذَهَبَ زَيْدٌ بِعَمْرٍو»، به این که در اول، صریحاً همین ظاهر می‌شود که زید عمرو را برد و رفتن زید ظاهر نمی‌شود مگر به قرینه معنی، به خلاف ثانی که دلالت می‌کند صریحاً به آن که زید، خود رفت و عمرو را نیز همراه برد.

پس بنابراین، آنچه در نسخه ابن‌ادریس است که «لَا تُخْرِجَا هَذِهِ الصَّحِيفَةَ» بدل «لَا تُخْرِجَا بِهِذِهِ الصَّحِيفَةَ» دلالت صریح نمی‌کند بر آن که محمد و ابراهیم نیز از مدینه بیرون نروند، بلکه همین دلالت می‌کند بر آن که صحیفه را از مدینه بیرون نبرند، به خلاف نسخه‌ی اصل کتاب، که دلالت صریح می‌کند که ایشان خود نیز از مدینه بیرون نروند و صحیفه را نیز بیرون نبرند. پس نسخه مشهوره، به حسب معنی بهتر باشد از نسخه ابن‌ادریس.

(معنی کلام شریف)

یعنی پس چون برخاستم به جهت آن که محمد و ابراهیم را ملاقات کنم که صحیفه امانت یحیی را به ایشان بدهم، گفت امام جعفر علیه السلام به من که «از مکان خود حرکت مکن». پس امام علیه السلام فرستاد به طلب محمد و ابراهیم. پس آمدند. پس گفت

که «این صحیفه، میراث پسر عموی شما است یحیی، که شما را به موجب وصیت، مخصوص به آن ساخته است و برادران خود را در آن دخل نداده است. و ما شرط می‌کنیم بر شما یک شرط». پس گفتند محمد و ابراهیم: خدای (تعالی) ^۱ بر تو رحمت کناد! بگوی شرط را، پس سخن تو مقبول است.

پس گفت امام علی (علیه السلام) که «خود بیرون مروید و این صحیفه را بیرون ببرید از مدینه». گفتند: به این شرط به چه جهت و سبب قیام نماییم؟ گفت که «پسر عموی شما یحیی خوف داشت بر این صحیفه از امری که من هم خوف دارم از آن امر بر شما، که آن امر، وقوع صحیفه است به دست بنی‌امیه و کتمان ایشان و ذخیره کردن ایشان صحیفه را به جهت خود». گفتند محمد و ابراهیم که خوف نداشت پسر عموی ما یحیی بر این صحیفه، مگر در وقتی که دانست که او کشته می‌شود. پس گفت امام جعفر علی (علیه السلام) که «شما نیز ایمن مباشید. پس والله به درستی که من هر آینه می‌دانم که شما - محمد و ابراهیم - زود باشد که خروج کنید؛ چنانچه خروج کرد یحیی، و زود باشد که کشته شوید؛ چنانچه او کشته شد».

(بیان آن که امام علیه السلام قسم یاد می‌تواند نمود)

از علم غیب که داشته باشد)

و باید دانست که از این کلام، چنین ظاهر می‌شود که امام علی (علیه السلام) می‌تواند که قسم یاد نماید به مجرد علم غیب، بی آن که به مشاهده حسی بر او ظاهر باشد. و این منافات ندارد به این که ائمه معصومین (علیهم السلام) مأمور باشند در امور شرعی، که به ظاهر شرع عمل نمایند و مکلف نباشند به آن که عمل کنند در آن امور، به علم غیب؛ چنانچه حضرت امام المتقین، علی بن ابی‌طالب و بعضی دیگر از ائمه

طاهرین علیه السلام نسبت به قاتلان خود سلوک نموده‌اند، با آن که علم داشتند به این که آن ملاعین، قاتل ایشان خواهند بود و قدرت بر قتل ایشان داشتند؛ چنانچه مشهور است.

و نیز باید دانست که - چنانچه سابقاً مذکور شد - تشبیه خروج محمد و ابراهیم به خروج یحیی، تام نیست؛ چه محمد و ابراهیم، به خلاف یحیی، خلافت را به جهت خود می‌خواستند، نه به جهت امام علیه السلام؛ چنانچه نقل نمودیم سابقاً^۱ که در کتاب حجت از کافی، حدیث مطولی مذکور است که از آن ظاهر می‌شود که عبدالله بن الحسن و ولد او محمد نسبت به حضرت امام جعفر علیه السلام سوء ادب به جای آورده، اراده فاسد نموده بودند که امام جعفر علیه السلام با ایشان بیعت نماید. پس تشبیه مذکور در این روایت، در مجرد خروج است، نه در حقیقت و بطلان.

فقاما وهما یقولان: «لا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم». فلما خرّجا قال لی أبو عبدالله علیه السلام: «یا متوکّل! کیف قال لك یحیی: إنّ عمّی محمداً وابنه جعفرأ دَعَوَا النَّاسَ إِلَى الْحَیَاةِ وَدَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ». قلت: نعم، أَصْلَحَكَ اللهُ! قد قال لی ابنُ عمّک یحیی ذلك.

«حول» در لغت به معنی قوّت است. و به معنی تحویل و انتقال نیز آمده است.

(معنی کلام شریف و معنی

«لا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم»)

یعنی پس برخاستند محمد و ابراهیم، چون شنیدند از امام جعفر علیه السلام که ایشان نیز خروج خواهند کرد و کشته خواهند شد و می‌گفتند: «لا حول ولا قوّة إلا بالله



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

(تفسیر آیه کریمه ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ...﴾ (الآیه)

بدان که مفسرین اختلاف نموده‌اند در تفسیر این آیه کریمه ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ﴾^۱ الی آخرها و در بیان مقصود از رؤیای مذکوره در این آیه. بعضی گفته‌اند که مراد از این، خوابی است که پیغمبر ﷺ دید که کفار قریش، هر کدام در کدام موضع مقتول خواهند شد.^۱

و بعضی گفته‌اند که مراد از آن، معراج حضرت پیغمبر ﷺ است که از مکه معظمه، در یک شب به بیت المقدس و به آسمانها عروج نموده، در بیداری، نه در خواب؛ چنانچه بعضی توهم فاسد کرده‌اند. و این تفسیر (قول)^۲ ابن عباس است. و بعضی گفته‌اند که مراد از آن، خوابی است که پیغمبر ﷺ در مدینه دید که داخل مکه بعد از این خواهد شد و چون مشرکین در حدیبیه منع پیغمبر ﷺ در آن سال نمودند از داخل شدن به مکه، جمعی از مسلمین را از آن خواب، شبهه فاسدی به خاطر رسید و چون شبهه را به خدمت پیغمبر ﷺ نقل کردند،^۳ (حضرت رسول ﷺ)^۴ فرمودند که «بعد از این داخل خواهید شد». پس در سال آینده، داخل مکه معظمه شدند و این آیه کریمه نازل شد: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ﴾.^۵

و بعضی گفته‌اند که مراد از آن، خوابی است که پیغمبر ﷺ دید در وقتی که بر منبر بود که جماعتی بر منبر او می‌جهند، چون جستن بوزینه، و بر بالای منبر او

۱. الکشاف، ج ۲، ص ۶۷۵.

۲. از نسخه ج.

۳. نسخه ه: نمودند.

۴. از نسخه ج.

۵. الفتح، آیه ۲۷.

می‌روند و مردم را به قهقرا نموده، به عقب خود ردّ می‌سازند. پس پیغمبر ﷺ بر منبر خود درست نشسته، اندوه تمامی از روی مبارک او ظاهر می‌شد. پس جبرئیل این آیه را نازل ساخت.^۱

و این تفسیر، موافق تفسیری است که متوکل در این حدیث، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و ظاهراً این تفسیر، اصح است. و بنابراین، مراد از «شجرة ملعونه» بنی‌امیه است. و بعضی گویند: مراد درخت زقوم است؛ چنانچه از ابن عباس مروی است. و چون فتنه به معنی امتحان است، بنابراین اگر مراد از شجره، درخت زقوم باشد، امتحان در آن درخت، به آن سبب است که مشرکین می‌گفتند که آتش هرگاه درخت را بسوزاند، چون^۲ درخت زقوم از آتش جهنم بروید و قوت یابد؟ و انکار می‌نمودند وجود این درخت را در جهنم. و مسلمین تصدیق نموده، دلیل مشرکین را باطل می‌دانستند.^۳

(معنی کلام شریف)

یعنی پس گفت امام جعفر علیه السلام: «خدای تعالی رحمت کناد بر یحیی! به درستی که پدر من خبر داد به من از پدرش از جدش از امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام آن که پیغمبر خدای تعالی ﷺ خوابی او را ریود در حالتی که بر منبر بود. پس در خواب دید که مردم بسیاری بر منبر او می‌جهند، مثل جستن بوزینه‌ها، و مردم را ردّ

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۵۴؛ هم‌چنین اقوال گذشته نیز در آن مذکور است.

۲. یعنی چگونه.

۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۵۵ و فيه: لأنّ المشركين قالوا: «إنّ النار تحرق الشجرة فكيف تنبت الشجرة في النار وصدق بها المؤمنون».

می‌سازند به عقب‌های ایشان به سوی قهقرا. پس پیغمبر ﷺ درست نشست و اندوه از روی مبارک او ظاهر می‌شد.^۱ پس جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنَخَوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾ را آورد؛ یعنی مراد از آن مردم، که پیغمبر ﷺ در خواب دیده بوده، یا مراد از آن درخت ملعون، بنی‌امیه‌اند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر بالای منبر او رفتند و از بدعت‌ها و کفر و ضلالت ایشان مردم بسیار از دین اسلام بیرون آمدند و به قهقرا برگشته، کافر گشتند و مستحق عقاب ابدی شدند. و این شجره بنی‌امیه، ذکوراً و اناثاً ملعون و مطرودند از ساحت رحمت ایزدی.

(بیان احوال معاویه، پسر یزید علیه اللعنه)

و در جواز لعن^۲ معاویه، پسر یزید علیه اللعنه و أشد العذاب تأملی هست؛ چون خود را از خلافت خلع کرد. ظاهراً آن فرع، از سایر فروع آن شجره، مستثنا باشد و او را لعن نتوان کرد.

و معنی این آیه، بنابراین تفسیر، این است که نگردانیدیم ما آن خوابی را که او^۳ را در خواب به تو نمودیم بر بالای منبر، مگر به جهت امتحان بندگان خود، که ملاحظه کنیم که از بندگان ما کدام اطاعت ما می‌کنند، چون مسلمانان، و کدام اطاعت ما نمی‌کنند، چون بنی‌امیه یا اتباع ایشان، که اطاعت بنی‌امیه را اختیار کرده‌اند. و هم‌چنین نگردانیدیم آن درخت ملعون را، که بنی‌امیه باشند، یا درخت

۱. نسخه د: ظاهر شد.

۲. نسخه ب، د، ه: و در ماده ملعون بودن.

۳. نسخه ج: آن.

ز قوم را، مگر به جهت امتحان خلاق. پس زیاد نمی‌کنند^۱ آن بندگان مشرک را آنچه مذکور شد از آن رؤیا و درخت ملعون، مگر طغیان و کفر و ضلالت. و آنچه در این کلام شریف واقع شده است که «یعنی بنی‌امیه»، یا تفسیر رؤیا است فقط یا تفسیر هر یک از رؤیا و شجره ملعونه است.

و در نسخه ابن‌ادریس، بدل «فرأی»، «فأری» است به تقدیم همزه مضمومه و بعد از آن، راء مکسوره و بعد از آن، یاء مفتوحه از «إراءة» مشتق است، به معنی نمودن چیزی به شخصی؛ یعنی به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خواب نموده شد آن که جماعتی بر منبر او می‌جهند و به بالا می‌روند.

قال: يا جبرئيل! اعلني عهدي يکونون و في زمي؟ قال: لا، ولكن تدور رحي الإسلام من مهاجرك فتلبث بذلك عشرًا، ثم تدور رحي الإسلام على رأس خمس وثلاثين من مهاجرك فتلبث بذلك خمسًا.

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلامی

(بیان مدت پیغمبری محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و امیرالمؤمنین،

علی بن ابی طالب (علیه‌السلام)

باید دانست که مدت نبوت رسول الله ﷺ بیست و سه سال بود؛ سیزده سال در مکه معظمه و چون از مکه مهاجرت نمود به مدینه، ده سال دیگر در مدینه طیبه مقیم بود. و^۲ بعد از آن، آن عاصیان و دزدان منصب امامت و خلافت یعنی ابوبکر و عمر و عثمان بر سبیل تعدی و جور، در مدت بیست و پنج سال منصب امامت را از حضرت امام المتقین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین، امیرالمؤمنین علی

۱. نسخه ج: نمی‌کند.

۲. نسخه ج: - و.

بن ابی طالب علیه من التسلیمات أسناها وأبهاها، و من الصلوات أركاها وأتماها غصب نمود، خلیق را از جاده مستقیمه^۱ حق عدول فرمودند، به این تفصیل که ابوبکر در دو سال و سه ماه تخمیناً غصب امامت کرد و عمر در ده سال و شش ماه تخمیناً غصب نمود و عثمان در دوازده سال تخمیناً غصب کرد.

بعد از آن که حق امامت، باز به مرکز اصل خود عود نمود، حضرت امیرالمؤمنین علی با حضرت امام حسن علیهما افضل الصلوات والتسلیمات پنج سال تخمیناً به امر امامت و خلافت مشغول بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام در چهار سال [و] (شش ماه)^۲ و امام حسن علیه السلام در شش ماه تخمیناً. پس ده سال بعد از مهاجرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه طیبه، آسیای اسلام دایر بود و در مدت بیست و پنج سال بعد از آن (آسیای)^۳ اسلام از دوران افتاده بود و چون مدت سی و پنج سال از مهاجرت گذشت و نوبت خلافت و امامت صوری نیز به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید، باز پنج سال دیگر، آسیای اسلام دایر بود.

(معنی کلام شریف)

پس بنابراین، معنی این کلام شریف، این است که «گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم: ای جبرئیل! آیا بر عهد من می باشند آن جماعت بوزینه، که خلیق را از راه حق برگردانند و به جاده باطل مایل سازند؟ یعنی آیا بنی امیه می باشند در عصر و زمان من؟ گفت: نه، ولیکن آسیای اسلام می گردد از وقت هجرت تو به مدینه و مکه می کند این آسیا بر دور آن، در مدت ده سال. بعد از آن می گردد آسیای اسلام، بعد

۱. نسخه ج: مستقیم.

۲. از نسخه ه.

۳. از نسخه ه.

[از] سی و پنج سال از هجرت تو به مدینه، که در آن مدت، بیست و پنج سال از^۱ دور آن افتاده است و سال بیست و ششم - که ابتدای امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است - ابتدای دور آن است. و مکث می‌کند این آسیا بعد از آن، بر دور آن، در مدت پنج سال، که مدت خلافت امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام است».

ثُمَّ لَا بُدَّ مِنْ رَحَى ضَلَالَةٍ هِيَ قَائِمَةٌ عَلَى قُطْبِهَا، ثُمَّ مُلْكُ الْفَرَاعِنَةِ .

(معنی کلام شریف)

یعنی پس از آن که چهل سال از مهاجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بگذرد، ناچار آسیای گمراهی (و ضلالت)^۲ دَوْران خواهد داشت که بر قطب آن آسیا حرکت خواهد کرد». مراد از این مدت، سلطنت بنی امیه و مروانیه است که بر قطب ضلالت - که آن، نصب دشمنی و عداوت اهل بیت علیهم السلام است - دایر بود. پس بعد از آن، مالک می‌شوند سلطنت را فراغنه، که اشاره به خلفای بنی عباس است. و در بعضی نسخه‌ها «مُلْك» به ضم کاف است. و در (اکثر)^۳ نسخه‌ها (ی دیگر)^۴ به فتح است. پس اگر مفتوح باشد، مفعول مطلق فعل محذوف است؛ مثل «یملک». و اگر مضموم باشد، خبرش محذوف است، مثل «متحقق»، یا فاعل فعل محذوف است، مانند «یَتَحَقَّقُ».

بدان که کلام جبرئیل علیه السلام در این جا به اتمام رسید و بعد از این، شروع در کلام امام علیه السلام می‌شود.

۱. نسخه ج: از آن.

۲. از نسخه ج.

۳. از نسخه ج. نسخه ه: و در بعضی.

۴. از نسخه د.

قال: وأنزل الله تعالى في ذلك: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ وما أدراك ما ليلةُ القدر * ليلةُ القدر خيرٌ من ألفِ شهرٍ ﴿، تَمْلِكُهَا بَنُو أُمَيَّةَ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ.

(بیان^۱ لیلۃ القدر)

بدان که در شب قدر، اختلاف عظیمی شده است. بعضی گویند (که)^۲: مخصوص به ماه رمضان نیست، بلکه در جمیع شب‌های سال می‌تواند بود. و این قول^۳ ضعیف از ابوحنیفه ملعون است. و بعضی گویند (که)^۴ شب اول ماه رمضان است. و بعضی گویند (که)^۵ شب هفدهم رمضان است. و بعضی گویند که^۶ شب بیست و هفتم رمضان. و بعضی گویند که یا شب بیست و یکم (و)^۷ یا شب بیست و سیوم یا شب بیست و پنجم یا شب بیست و هفتم یا شب بیست و نهم رمضان است.

و بعضی روایات از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که دلالت می‌کند که شب قدر، منحصر است در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم رمضان. و بعضی روایات از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مروی است که دلالت می‌کند که منحصر است در شب بیست و یکم و بیست و سیوم. و ظاهراً این اصح اقوال است. و جمعی^۸ شب قدر را مخصوص شب بیست و سیوم ساخته‌اند

۱. حاشیه نسخه ب: معنی.

۲. از نسخه ج.

۳. نسخه ه: مذهب.

۴. از نسخه ج.

۵. از نسخه ج.

۶. نسخه ج، ه: - که.

۷. از نسخه ج.

۸. در متن نسخه ه «بعضی» و در حاشیه آن، «جمعی» نسخه بدل است.

به سبب روایتی که از ابن عباس نقل می‌کنند.^۱ و مؤید این قول، آن است که در بعضی از احادیث^۲ وارد شده است که چون هلال رمضان را در شهری ببینید، از آن شهر بیرون مروید تا آن که شب بیست و سیم را در آن شهر دریابید.

(بیان آن که لیلۃ القدر بعد از فوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

در میان امت خواهد بود و مخالفت ابن عباس در این معنی)

و دیگر بدان که از ابن عباس مروی است که او را این اعتقاد بوده است که بعد از فوت حضرت رسول (الله)^۳ صلی الله علیه وآله وسلم شب قدر بر طرف شد و دیگر نخواهد بود. و حضرت امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام او را از این اعتقاد فاسد منع می‌کرده است. و در کتاب حجت از کافی، بعضی از احادیث نقل کرده است که بر این معنی دال است.^۴ و از این کلام شریف، که متوکل از امام جعفر علیه السلام نقل نموده است، نیز ظاهر می‌شود بطلان آن مذهب فاسد که به ابن عباس نسبت می‌دهند.

دیگر بدان که در مدت سلطنت بنی امیه لعنهم الله تعالی در عرض هزار [ماه] کم پنجاه ماه، در اکثر بلاد و در مدت هزار ماه، در بعضی بلاد، به موجب اغوا و حکم بنی امیه، حضرت امیر المؤمنین، علی علیه السلام را بر منابر سب می‌نمودند تا آن که عمر [بن] عبد العزیز آن را در بعض مواضع بر طرف نمود و به این سبب و به سبب تسلط بنی امیه در مدت هزار ماه تخمیناً لیلۃ القدر در رمضان‌های این شهر مطلقاً نبود و مفقود شده بود.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۷، هم چنین دیگر اقوال و روایات، در آن مذکور است.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۸۲، باب ۳ من أبواب من یصح منه الصوم، ح ۶.

۳. از نسخه ج.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۲.

(خلاصه معنی کلام شریف)

پس معنی این کلام شریف، آن است که گفت امام جعفر علیه السلام که «فرستاد خدای تعالی به سبب سلطنت بنی امیه و فسادهایی که از وجود پلید ایشان در روی زمین به هم رسید ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ را»، که معنی این^۱ سوره، آن است که به درستی که ما نازل ساختیم این قرآن را در شب قدر، که از لوح محفوظ به آسمان دنیا فرستادیم، و چه می دانی که لیلۃ القدر چه شب است، شب قدر بهتر است از هزار ماه.

بعد از آن، امام علیه السلام می گوید که «این هزار ماهی است که بنوامیه در آن مدت، سلطنت می کنند و در آن مدت، لیلۃ القدر نخواهد بود».

فقیر می گویم که ممکن است که مراد از آن که شب قدر بهتر است از هزار ماه، آن باشد که چون شب قدر شب متبرکی است، که دعاها در آن شب با تحقق شرایط اجابت دعا مستجاب می شود و در آن هزار ماه، شب قدر مطلقاً نبود، پس حضرت عزّت تعالی ثانه می فرماید که یک شب قدر، به جهت استجابت دعوات، بهتر خواهد بود از کل آن مدت هزار ماه که به سبب آن که لیلۃ القدر در آن میان نبوده است، دعاها در آن هزار ماه مستجاب نمی شده است، اگر چه باقی شرایط استجابت دعا متحقق بوده باشد.

قال: فَأُطْلِعَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ تَمْلِكُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمُلْكُهَا طَوَّلَ هَذِهِ الْمَدَّةَ. فَلَوْ طَاوَلَتْهُمْ الْجِبَالُ لَطَالُوا عَلَيْهَا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِزَوَالِ مُلْكِهِمْ، وَهَمَّ فِي ذَلِكَ يَسْتَشْعِرُونَ عِدَاؤَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَبُغْضَنَا، أَخْبَرَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ بِمَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلُ مَوَدَّتِهِمْ وَشِيعَتِهِمْ مِنْهُمْ فِي أَيَّامِهِمْ وَمُلْكِهِمْ

۱. نسخه ج: آن.

۲. نسخه ب، د: هذا.

«طاوله» یعنی مقابله کرد طول^۱ خود را به طول او. و طاول علیه یعنی غالب آمد بر او. و در قاموس منقول است که می‌گویند: «طَاوَلَنِي فَطُلْتُهُ»؛^۲ یعنی زیادتى کردم بر او، هم در طُول - به ضم طاء - و هم در طُول - به فتح طاء - به معنی قدرت و توانگری. پس مراد در این مقام، این باشد که با آن که کوه‌ها بر اقسام فلزات و جواهر قیمتی مشتمل است، این ملاعین بنی‌امیه، در ثروت و توانگری دنیا بر ایشان زیادتى می‌کردند. بلکه ممکن است که اشاره به این باشد که قساوت دل‌های ایشان زیاده بوده بر قساوت کوه‌ها؛ چنان‌چه در آیه کریمه واقع شده است: ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾.^۳

و «استشعار» به معنی پنهان داشتن است و ملاقی بدن خود ساختن.

(معنی کلام شریف)

یعنی گفت امام جعفر علیه السلام که «پس مطلع ساخت خدای تعالی پیغمبر علیه السلام را بر آن که بنی‌امیه مالک می‌شوند پادشاهت این امت را و ملک ایشان را در آن^۴ مدت هزار ماه. پس اگر کوه‌ها خواهند که با ایشان برابری کنند، هر آینه ایشان بر آن کوه‌ها غالب می‌آیند - به آن معنی که مذکور شد - تا آن که خدای تعالی اذن دهد به زوال ملک ایشان. و بنی‌امیه در این پادشاهت، پنهان می‌دارند و مانند جامه شعار، ملاقی بدن خود می‌سازند عداوت و بغض ما را، که اهل بیت پیغمبریم. خبر داده است خدای تعالی پیغمبرش را به آن‌چه در می‌یابند اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله

۱. نسخه ج: این طول.

۲. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۴.

۳. البقرة، آیه ۷۴.

۴. نسخه ج: این.

وسلم و اهل محبت ایشان و شیعه ایشان. از بنی امیه در ایام^۱ استیلای ایشان و ایام پادشاهت ایشان».

قال: وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ﴾^۲ وَنِعْمَةُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، حُبُّهُمْ إِيْمَانٌ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ، وَبَغْضُهُمْ كُفْرٌ (وَنِفَاقٌ)^۳ يُدْخِلُ النَّارَ، فَأَسَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ.

«نفاق» مأخوذ است از «نفاق» و آن در لغت، به معنی سوراخی است که در زمین باشد و راه به طرف دیگر داشته باشد. و جمعی از اهل لغت^۴ گفته اند که لفظ «نفاق» به معنی مشهور، در اسلام به هم رسید و قبل از اسلام، عرب در جاهلیت، این لفظ را بر این معنی اطلاق نمی کرد.



(معنی کلام شریف)

یعنی پس گفت امام جعفر علیه السلام که «فرستاد خدای تعالی در ماده بنی امیه، این آیه را: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ﴾. نعمت خدای تعالی، محمد و اهل بیت او است علیهم السلام و دوستی ایشان ایمان است، که به بهشت داخل می سازد، و دشمنی ایشان کفر و نفاق است، که به جهنم داخل می سازد. پس پنهان گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با امیرالمؤمنین^۵ علی علیه السلام و اهل بیت او این معنی را که بنی امیه محبت اهل بیت

۱. نسخه ه: در زمان.

۲. ابراهیم، آیه ۲۸ - ۲۹.

۳. از حاشیه نسخه ب، ه.

۴. ر.ک: النهاية في غريب الحديث، ج ۵، ص ۹۸؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۵۹.

۵. نسخه ج: به امیرالمؤمنین.

را به عداوت مبدل می سازند». بنابراین، معنی این آیه کریمه، این باشد که «ای پیغمبر! آیا نمی بینی آن جماعتی را که مبدل می سازند نعمت خدای تعالی را، که دوستی محمد و اهل بیت او علیهم السلام باشد به کفر، که دشمنی ایشان باشد و گروه خود را به خانه هلاکت، که جهنم باشد، نزول می فرمایند، که آن آتش جهنم را به جهت ایشان گرم می سازند و این جهنم، بد مکانی است که آن جمع در آن جا قرار می گیرند».

قال : ثم قال أبو عبد الله عليه السلام : «ما خرج ولا يخرج منا أهل البيت إلى قيام قائمنا أحدٌ ليدفع ظلماً أو ينعش حقاً إلا اضطلمته البليّة، وكان قيامه زيادةً في مكروهاً و شيعتنا».

«نعش» به معنی بلند کردن است و به این سبب، جنازه را نعش می گویند. و «اصطلام» به معنی استیصال است.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

(معنی کلام شریف)

یعنی گفت متوکل که پس گفت امام جعفر علیه السلام که بیرون نیامد و نخواهد آمد از ما، که اهل بیت پیغمبریم، تا آن که خروج کند قائم اهل بیت، که حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه باشد، هیچ کس به جهت آن که دفع کند ظلم را یا بلند کند حق را، مگر بلیه ای از بلیه های دنیا او را مستأصل خواهد ساخت و خروج او خواهد بود موجب زیادتى در آلم و مکروه ما و شیعه ما.

قال المتوكل بن هارون: ثم أَملى عليّ أبو عبد الله الأديّة وهي خمسة وسبعون باباً، سقط عني منها أحد عشر باباً وحفظت منها نيفاً وستين باباً.

وحدّثنا أبو المفضل قال: وحدّثني محمد بن حسن بن رُوَزبه أبو بكر المدائني الكاتب نزيل الرّحبة في داره، قال: حدّثني محمد بن أحمد بن مُسلم المَطهرِيّ، قال: حدّثني

أبي، عن عمير بن المتوكل البلخي، عن أبيه المتوكل بن هارون، قال: لقيت يحيى بن زيد بن علي عليه السلام^۱ فذكر الحديث بتمامه إلى رؤيا النبي صلى الله عليه وآله وسلم التي ذكرها جعفر بن محمد عن آبائه صلوات الله عليهم.

اصل «تَيْف» - به فتح نون و تشدید یاء یا به تخفیف آن - «نیوف» بوده است، و او را به یاء قلب کرده‌اند و آن، میان هر دو عقد است از عقود؛ مثل بیست و سی؛ یعنی مقدار از زیادتی بر عقد اول، که به عقد دوم نرسد؛ چون سه و چهار. و در این مقام، مراد از او چهار است؛ به جهت آن که چون یازده از هفتاد و پنج کم کنیم، شصت و چهار می‌ماند.

و «نزیل» ممکن است که به معنی مهمان باشد. و «رحبه» اسم شخصی باشد. و احتمال دارد که آن شخص، مالک بن طوق باشد؛ چنانچه در قاموس^۲ مذکور است. پس بنابراین، ضمیر در «فی داره» راجع به «رحبه» خواهد بود؛ یعنی مهمان رحبه در خانه رحبه.

و ممکن است^۳ که «نزیل» به معنی نازل باشد و «رحبه» اسم موضعی باشد؛ مثل دیهی در شام یا در یمامه؛ چنانچه اهل لغت ذکر کرده‌اند. و ضمیر «فی داره» در این صورت، راجع به محمد بن الحسن خواهد بود.

و باید دانست که در کتب مشهوره رجال، احوال هیچ یک از محمد بن حسن^۴ و محمد بن احمد و پدرش مذکور نیست و مجهول الحالند.

۱. نسخه ۵: علیه السلام.

۲. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۰۹.

۳. این احتمال، متعین است؛ چنانکه در کتاب‌های حدیث متداول است.

۴. نسخه ج: الحسن.

(معنی کلام شریف)

یعنی فرود آمده بود این محمد در مکان رحبه و در منزل خودش، این حدیث را به ما نقل کرد؛ یعنی گفت متوکل بن هارون: پس املا کرد به جهت من امام جعفر علیه السلام این دعا‌های صحیفه را. و آن، هفتاد و پنج باب بوده از دعا (که)^۱ فراموش کردم از آن جمله، یازده باب دعا را، و حفظ کردم از آن جمله، شصت و چهار دعا را.^۲

و روایت کرد به جهت ما ابوالفضل شیبانی، گفت: روایت کرد به جهت من محمد بن الحسن بن روزبه ابو بکر مدائنی کاتب، که مهمان شخص رحبه نام بود در خانه رحبه، یا فرود آمده بود در موضع رحبه، در خانه خود، گفت: روایت کرد به جهت من محمد بن احمد بن مسلم مطهری، گفت: روایت کرد به جهت من پدر من از عمیر بن متوکل بلخی از پدرش، متوکل بن هارون، گفت: ملاقات کردم یحیی بن زید بن علی علیهما السلام^۳ را. پس ذکر کرد حدیث را بالتمام تا آن خوابی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم امام جعفر بن محمد از اجدادش علیهم السلام روایت می نمود.

وفي رواية المطهری ذكر الأبواب وهي: (أ) التحميد لله عز وجل؛ (ب) الصلاة على محمد وآله؛ (ج) الصلاة على حملة العرش؛ (د) الصلاة على مُصَدِّقِي الرُّسُل.

بدان که چون امام علیه السلام دعای حمد خدای تعالی را با دعای صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و دعای صلوات بر حاملان عرش و دعای صلوات بر جماعتی که تصدیق به نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کرده اند، با یکدیگر می خوانده است و لهذا

۱. از نسخه ج. نسخه ه. و.

۲. نسخه ج: - را.

۳. نسخه د: علیه السلام.

در اول این دعاها «واو» عطف مذکور است به جهت عطف قصه بر قصه، و در مفتوح دعای صلاة بر پیغمبر، مذکور است که امام علیه السلام این دعا را بعد از دعای تحمید می خواند - چنانچه بعد از این مذکور می شود - بنابراین، در فهرست دعاها صحیفه، به روایت مطهری، به جهت هر یک از این دعا[ها] لفظ دعا مکرر نشده است، بلکه هر سه این دعاها با دعای حمد الهی به منزله یک دعا بوده است که امام علیه السلام جمیع را با یکدیگر می خوانده است.

(معنی کلام شریف)

یعنی در روایت مطهری، ذکر بابهای دعای صحیفه کامله، بر این نهج شده است و آن دعاها (دعای)^۱ حمد کردن و ستودن خدای عزوجل است، دعای صلات بر محمد^۲ و آل او، دعای صلات بر حاملان عرش، دعای صلات بر جماعتی که تصدیق پیغمبران کرده اند.

دعاؤه لنفسه وخاصته، دعاؤه عند الصباح،^۳ دعاؤه في المَهْمَاتِ، دعاؤه في الاستعاذه، دعاؤه في الاشتياق، دعاؤه في اللجأ إلى الله تعالى، دعاؤه بخواتيم الخير، دعاؤه في الاعتراف، دعاؤه في طلب الحوائج، دعاؤه في الظلمات، دعاؤه عند المرض، دعاؤه في الاستقالة، دعاؤه على الشيطان، دعاؤه في المحذورات، دعاؤه في الاستسقاء، دعاؤه في مكارم الأخلاق.

بدان که در وقت صبح و شام، چون از تغییر عظیمی که در هوا به حسب نور و ظلمت به هم می رسد، حال داعی نیز تغییر می یابد. مناسب است او را که متوسل

۱. از نسخه ه.

۲. نسخه ج: بر پیغمبر محمد.

۳. نسخه بدل در نسخه ه در حاشیه نسخه ب: والمساء.

به جناب مقدس الهی شده، شکر نعمت‌های او به جای آورد تا بر آن نعمت‌ها باقی بوده باشد؛ چنان‌چه در نماز کسوف و خسوف گفته‌اند.

(معنی کلام شریف)

یعنی دعای امام علیه السلام به جهت خودش و خاصان و دوستانش؛ دعای امام علیه السلام در وقت صبح و بنابر آن که در بعضی نسخه‌ها لفظ «والمساء» نیز مذکور است؛ یعنی دعای وقت صبح و شام. دیگر دعای امام علیه السلام در وقتی که همی و مکروهی وی را به هم می‌رسید؛^۱ دعای امام علیه السلام در وقتی که پناه آورد به خدای تعالی از مکروهات و خلق‌های بد و کارهای ناشایسته؛ دعای امام علیه السلام در وقت اشتیاق به آمرزش خدای تعالی؛ دعای امام علیه السلام در وقت التجا به خدای تعالی؛ دعای امام علیه السلام به جهت آن که خاتمه احوال او به خیر باشد؛ دعای امام علیه السلام در اعتراف به تقصیرات خود؛ دعای امام علیه السلام در طلب حاجت‌ها از حضرت عزت تعالی شاه؛ دعای امام علیه السلام در دفع ظلم ظالمان از خود یا از شخص دیگر؛ دعای امام علیه السلام در وقت بیماری؛ دعای امام علیه السلام در طلب عفو از گناهان؛ دعای امام علیه السلام به جهت دفع شیطان و پناه آوردن به خدای تعالی از دشمنی و مکر او؛ دعای امام علیه السلام در وقتی که مکروهی از او دفع شده بود؛ دعای امام علیه السلام در طلب باران، چون خشک‌سالی می‌شد؛ دعای امام علیه السلام در طلب اخلاق نیکوی پسندیده.

(بیان معنی آن که ائمه علیهم السلام گناه را به خود نسبت می‌دهند)

بدان که در این دعاها، که ائمه علیهم السلام نسبت گناه به خود می‌دهند، مراد معنی

۱. نسخه ه: در وقتی که وی را همی و مکروهی به هم می‌رسید.

مجازی است؛ چه از ایشان به مذهب حق فرقه ناجیه اثنی عشریه، محال است که گناه -خواه صغیره و خواه کبیره- صادر شود. پس مراد یا تعلیم امت است در دعا کردن و استغفار از گناهان خود نمودن،^۱ یا آن که امور مباحه، مثل اکل و شرب و سواری و راه رفتن و امثال آن، نسبت به مرتبه و منزله ایشان به منزله گناه است؛ چنانچه گفته اند: «حسنات الأبرار سیئات المقربین».^۲ پس مطلب از استغفار ایشان آن است که به سبب آن مباحات، که خلق را در تعیش، به آن احتیاج می شود، نقصی در کمالات و کمال قرب ایشان به مبدء فیاض به هم نرسد.

دعاؤه فی الاستکفاء إذا حزّنه أمرٌ،^۳ دعاؤه عند الشدة، دعاؤه بالعافیة، دعاؤه لأبویه، دعاؤه لولده، دعاؤه لجیرانه، دعاؤه لأولیائه، دعاؤه لأهل الثُّغور، دعاؤه فی التفرُّع، دعاؤه إذا قُتِرَ علیه الرزق، دعاؤه فی المَعُونَةِ علی قضاء الدین، دعاؤه بالتوبة، دعاؤه فی صلاة اللیل.

در نسخه های اصل، «حزّنه» به ثَوْن است و در نسخه ابن ادریس، به بَاء موحده نیز آمده است؛ یعنی چون امری بر او مشتد می شد و به او مضرت می رسانید؛^۴ چنانچه در حدیث وارد شده است: «مَنْ حَزَبَهُ أَمْرٌ فَلْيَصِلْ رَكَعَتَيْنِ»؛^۵ به این معنی

۱. این، یکی از دو دیدگاه علی بن طاووس است؛ همانگونه که اربلی در کشف الغمّة (ج ۳، ص ۳۲۱) از او نقل کرده است.

۲. این، دیدگاه اربلی است در کشف الغمّة (ج ۳، ص ۳۲۲ - ۳۲۴) و «حسنات الأبرار...» سخن ابی سعید خزاز احمد بن عیسی است؛ همانگونه که در تاریخ بغداد (ج ۴، ص ۲۷۷) در ترجمه او مذکور است. هم چنین در المقاصد الحسنة فی بیان الأحادیث المشتهرة علی الألسنة (ص ۱۱۹، ح ۴۰۴)، الشذرة فی الأحادیث المشتهرة (ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۳۵۷)، و در تفسیر قوطبی (ج ۱، ص ۳۰۹ و ج ۱۱، ص ۲۵۵) به جنید نسبت داده شده است.

۳. در صحیفه: دعاؤه فی الاستسقاء، دعاؤه فی مکارم الأخلاق، دعاؤه إذا حزّنه أمرٌ.

۴. نسخه ج: مضرت رسانید.

۵. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۷۵، ح ۳۳.

که هر کس مکروهی به او برسد، باید که بگزارد دو رکعت نماز.

(معنی کلام شریف)

یعنی دعای امام علیه السلام در وقتی که طلب کفایت می‌کرد از خدای تعالی، هر گاه (که) ^۱ امری باعث اندوه او می‌شد یا مکروهی به او می‌رسید؛ دعای امام علیه السلام در وقت سختی و دشواری روزگار؛ دعای امام علیه السلام به جهت طلب عافیت؛ دعای امام علیه السلام به جهت پدرش و مادرش؛ دعای امام علیه السلام به جهت فرزنداناش؛ دعای امام علیه السلام به جهت همسایه‌ها و دوستانش؛ دعای امام علیه السلام به جهت حفظ در بندها [ی] اهل اسلام از شر کفار و مشرکین؛ دعای امام علیه السلام در فرع نمودن به سوی خدای تعالی؛ دعای امام علیه السلام در وقتی که رزق بر او تنگ می‌شد؛ دعای امام علیه السلام در آن که خدای تعالی او را اعانت کند بر ادای قرض؛ ^۲ دعای امام علیه السلام به قبول توبه؛ دعای امام علیه السلام در نماز شب.

دعاؤه فی الاستخارة، دعاؤه فی طلب السیر إذا رأى مبتلى أو ابتلى بفضيحة ذنب، ^۳ دعاؤه فی الرضا بالقضاء، دعاؤه إذا نظر إلى أصحاب الدنيا، دعاؤه عند سماع الرعد، دعاؤه فی الشکر، دعاؤه فی الاعتذار، دعاؤه فی طلب العفو، دعاؤه عند ذکر الموت، دعاؤه فی طلب السیر والوقایة، دعاؤه عند ختمه القرآن، دعاؤه إذا نظر إلى الهلال، دعاؤه لدخول شهر رمضان، دعاؤه لوداع شهر رمضان، دعاؤه للعیدین والجمعة، دعاؤه یوم عرفة، دعاؤه یوم الأضحی والجمعة، دعاؤه فی دفع کید الأعداء، دعاؤه فی الرهبة،

۱. از نسخه ج.

۲. نسخه ج: قرض او.

۳. در صحیفه: دعاؤه إذا ابتلى أو رأى مبتلى بفضيحة أو ذنب.

دَعَاؤُهُ فِي التَّضَرُّعِ (وَالِاسْتِكَانَةِ)،^۱ دَعَاؤُهُ فِي الْإِلْحَاحِ، دَعَاؤُهُ فِي التَّذَلُّلِ، دَعَاؤُهُ فِي اسْتِكْشَافِ الْهُمُومِ، دَعَاؤُهُ لِلضَّرُورَةِ، دَعَاؤُهُ عِنْدَ الْيَقْظَةِ.

بدان که در این نسخه‌های صحیفه کامله، که الحال مشهور است، دعای ضرورت و دعای وقت بیداری را ندیدیم و شاید که از راوی اصل فوت شده باشد.

(بیان قسم‌های استخاره، که ابن طاووس بیان کرده است)

و نیز بدان که استخاره اقسام دارد، به غیر از استخاره به قرآن یا به تسبیح و استخاره ذات الرقاع: یک قسم، آن است که بعد از خواندن دعای استخاره، آن کس که استخاره می‌کند، ملاحظه نماید که در دل او چه می‌افتد، بدان عمل نماید.

قسم دیگر آن است که بعد از خواندن دعا از جمعی مؤمنین بپرسد که به خاطر شما چه می‌رسد، به^۲ آن چه ایشان اتفاق نمایند، عمل کند؛ چنانچه شرح آن در احادیث^۳ صحیحه وارد شده است.

(و این دو قسم استخاره، مغایر است با آن سه قسم)^۴ استخاره که اولاً مذکور شد و ابن طاووس در رساله فتح الأبواب، مفصلاً نقل کرده است. و ظاهراً مراد از دعای استخاره در این مقام، دعایی است که قبل از استخاره، به این دو طریق آخر باید خواند.

(معنی استخاره در لغت)

و اصل استخاره در لغت، آن است که چون صیاد آهو بره را می‌گرفته و^۵ گوش او

۱. حاشیه نسخه ب.

۲. نسخه ج: - به.

۳. نسخه ج: عمل کند که در احادیث.

۴. نسخه ج: و این احادیث، که دلالت بر این دو قسم استخاره می‌کند، زاید است بر آن سه قسم.

۵. کذا. ظاهراً «و» زاید است.

را می‌مالیده تا فریاد کند و به آن سبب، مادر چون آواز فرزندش را می‌شنیده است، آمده، خود را بر بالای فرزندش می‌انداخته است و صیاد، او را نیز شکار می‌کرده است، این فعل را استخاره و حش می‌گفته‌اند در لغت. پس طلب ارشاد به راه حق را به جهت مناسبتی که ظاهر است، استخاره می‌گویند.

(معنی کلام شریف)

یعنی دعای امام علیه السلام در استخاره؛ دعای امام علیه السلام در طلب ستر الهی، چون می‌دید مبتلایی را یا خود مبتلا می‌شد به رسوایی گناهی. و سابقاً معنی اسناد گناه به ائمه معصومین علیهم السلام را بیان کردیم؛ دعای امام علیه السلام در راضی شدن به قضای الهی؛ دعای امام علیه السلام در وقتی که نظر به اصحاب دنیا می‌کرد؛ دعای امام علیه السلام در وقت شنیدن رعد؛ دعای امام علیه السلام در شکر خدای تعالی؛ دعای امام علیه السلام در عذرگفتن از حقوق خلاق، اگر در گردن او باشد؛ دعای امام علیه السلام در طلب آمرزش؛ دعای امام علیه السلام در وقتی که مرگ را ذکر می‌کرد؛ دعای امام علیه السلام در طلب ستر کردن و محافظت نمودن خدای تعالی او را؛ دعای امام علیه السلام در وقت ختم قرآن؛ دعای امام علیه السلام در وقتی که نظر می‌کرد به ماه نو؛ دعای امام علیه السلام در وقت داخل شدن ماه رمضان؛ دعای امام علیه السلام از برای وداع ماه رمضان؛ دعای امام علیه السلام در روز عید رمضان [یعنی عید فطر] و عید قربان و جمعه؛^۱ دعای امام علیه السلام در روز عرفه؛ دعای امام علیه السلام در روز عید قربان و جمعه؛ دعای امام علیه السلام در دفع مکر دشمنان؛ دعای امام علیه السلام در خوف و ترس از خدای تعالی؛ دعای امام علیه السلام در تضرع به درگاه الهی؛ دعای امام علیه السلام در الحاح نزد خدای تعالی؛ دعای امام علیه السلام در وقتی که خود را ذلیل و خوار

می‌ساخته^۱ نزد خدای تعالی؛ دعای امام علیه السلام در طلب برطرف شدن هم‌ها و غم‌های او؛ دعای امام علیه السلام در وقت ضرورت؛ دعای امام علیه السلام در وقت بیدار شدن از خواب.

وباقی الأبواب بلفظ أبي عبدالله الحسني رحمه الله، حدثنا أبو عبدالله جعفر بن محمد الحسني، قال: حدثنا عبد الله بن عمر [بن] خطاب الزيات، قال: حدثني خالي علي بن النعمان الأعلم، قال: حدثني عمير بن متوكل الثقفي البلخي، عن أبيه متوكل بن هارون، قال: أملئ علي سيدي الصادق أبو عبدالله جعفر بن محمد، قال: أملئ جدي علي بن الحسين علي أبي محمد بن علي عليهم أجمعين السلام بمشهد مني.

ظاهر این کلام، دلالت بر این می‌کند که به غیر از آنچه مطهری در فهرست صحیفه خود آورده، فهرست باقی دعا [ها] را ابو عبدالله الحسنی ذکر کرده است. پس چون متوکل شصت و چهار دعا از امام جعفر علیه السلام نقل می‌کرد، فهرست دعاهایی که مطهری نقل کرده است و سابقاً مذکور شد، کم‌تر از آن است، فهرست باقی آن^۲ دعاها را ابو عبدالله الحسنی نقل کرده است، نه مطهری؛ ولیکن در این نسخه‌های مشهوره صحیفه، فهرست هیچ یک از دعاها مذکور نیست. و آنچه از ملحقات صحیفه کامله‌اش می‌شمارند، که به شیخ شهید طاب ثراه منسوب است، معلوم نیست که داخل صحیفه کامله بوده باشد. و مشکل است که به مجرد آن الحاق، حکم توان کرد که از ادعیه صحیفه کامله است؛ چنانچه حضرت استادی‌ام^۳ شیخ بهاء الدین محمدا طاب ثراه نیز این اعتقاد داشت.

۱. نسخه ج: می‌ساخت.

۲. نسخه ج: آن.

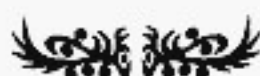
۳. نسخه ج: استادی.

(معنی کلام شریف)

یعنی و باقی باب‌های ادعیه صحیفه و فهرست آن، به لفظ ابی‌عبدالله الحسنی است، که سابقاً در اوایل صحیفه، اسم او مذکور شد. خبر داد ما را ابو عبدالله جعفر بن محمد الحسنی، گفت که خبر داد به ما عبدالله بن عمر (بن)^۱ خطّاب زیت‌فروش، گفت: خبر داد به من خالوی من علی بن نعمان اعلم، گفت: خبر داد به من عمیر بن متوکل ثقفی بلخی، از پدرش متوکل بن هارون، گفت: املا کرد به جهت من سید و بزرگ من امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و گفت: املا کرد جد من علی بن الحسین بر پدرم محمد بن علی علیهما السلام در حضور من این دعاها را.



مرکز تحقیقات کتابخانه‌ها و اسناد



(۱)

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتَدَأَ بِالْدُّعَاءِ،
بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالشَّائِ عَلَيْهِ، فَقَالَ:

ظاهر آن است که فاعل «کان»، «بدأ» باشد، به تأویل مصدر به معنی اسم مفعول، یعنی تحمید مبتدا. پس معنی این کلام، این باشد که بود دعای امام علیه السلام در وقتی که ابتدا به دعا می کرد، دعایی که ابتدا کرده می شد به تحمید خدای عزوجل و ثنا بر او. پس گفت امام علیه السلام این دعا را. ولیکن در این توجیه، به تکلف نحوی احتیاج می افتد. و محتمل است که فاعل «کان» جمله این دعا باشد که بعد از این، مرقوم می گردد و «إذا» ابتدای شرط باشد و «بدأ» جزای آن باشد.

(معنی کلام شریف)

یعنی بود از دعای امام علیه السلام این دعا، هرگاه ابتدا می کرد امام علیه السلام به دعا، ابتدا می کرد به تحمید خدای عزوجل و ثنای او.

الحمد لله

(بیان آن که الف و لام در «الحمد» چند احتمال دارد)

الف و لام در «الحمد» محتمل است که به جهت استغراق باشد؛ یعنی جمیع حمدهای حامدین، مخصوص خدای تعالی است. و محتمل است که الف و لام حقیقت باشد؛ یعنی طبیعت حمد، مخصوص خدای تعالی است؛ چنانچه

زمخشری در کشاف^۱ به این جزم کرده است. و ظاهراً وجه اختیار او این باشد که مفسر زرکشی فهمیده است که «الحمد لله» را جمله انشاییه می‌داند، نه خبریه. پس حامد، انشای حمدی که در وقت حمد در ذهن او باشد، می‌تواند کرد به جهت خدای تعالی، نه حمد جمیع حامدین را؛ چه انشای حمدی که در ذهن زید باشد، عمرو در ذهن خود به جهت خدای تعالی نمی‌تواند کرد؛ نه آن‌چه جمعی توهم کرده‌اند که چون زمخشری معتزلی است و افعال بندگان را مخلوق ایشان می‌داند،^۲ نه مخلوق خدای تعالی، پس جمیع حمدها به اعتقاد او - که موافق مذهب حق فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه است - مخصوص خدای تعالی نباشد. لهذا الف و لام را به معنی حقیقت فهمیده است؛ به جهت آن که اگر الف و لام را به معنی حقیقت نگیریم، باز اختصاص طبیعت حمد به خدای تعالی، از لام «الله» ظاهر می‌شود. و تفصیل این بحث، در تحفه رضویه مذکور است. و محتمل است که الف و لام به معنی عهد خارجی باشد؛ یعنی آن حمدی که از اولیای مقربان بارگاه احدیت صادر می‌شود، مخصوص خدای تعالی است.

(بیان معنی لام در «الله»)

و لام در «الله» به معنی مخصوص بودن است؛ مثل «المال لزید». و به اعتقاد فقیر، مراد قوم از آن که لام برای اختصاص است، آن نیست که لام از برای اختصاص حکمی، یعنی انحصار موضوع است؛ چنان‌چه ظاهر کلام متأخرین است؛ بلکه مراد ایشان از اختصاص، ارتباط خاص است که به^۳ معنی لغوی اختصاص است.

۱. الکشاف، ج ۱، ص ۹ - ۱۰.

۲. نسخه ب: می‌دانند.

۳. نسخه ج: - به.

(بیان اشتقاق اسم «الله»)

و در اشتقاق اسم «الله» بیست قول از علمای عربیت منقول است. و صاحب قاموس می‌گوید که اصح آن است که «الله» عَلَّمَ است و اصل او «إله» است بر وزن فَعَال،^۱ به معنی مألوه،^۲ یعنی معبود.

الأوَّلُ بلا أوَّلٍ کان قبله

در نسخه ابن‌ادریس، «اوَّلٍ» دویم به فتح لام است بی‌تنوین.

(بیان اشتقاق لفظ «اوَّل»)

و در اشتقاق لفظ «اوَّل»، میان علمای عربیه اختلاف است. کوفیین می‌گویند که «اوَّل» بر وزن «فوعِل» است از «وَأَلَّ» به معنی نجات یافت؛ چه نجات در سبقت است؛ یا از «وَوَلَّ». و این قول، ضعیف است؛ به سبب آن که اوَّل را به دستور افعال تفضیل تصریف می‌کنند و به «مِنْ» مستعمل می‌شود؛ چون افعال تفضیل. و آن که «أَوَّلَة» می‌گویند در مؤنث، مشهور آن است که از خطای عوام است؛ اما فقیر در بسیاری از نسخ معتبره از تهذیب و استبصار، در عبارت حدیث، لفظ «أَوَّلَة» دیده‌ام که به خطوط علمای اعلام بوده است و این معنی موجب قوَّت مذهب کوفیین است.

و بصریون می‌گویند که بر وزن «افعل» است از «وَوَلَّ» یا از «آل»^۳ به معنی رجوع. و اولی آن است که بگوییم: مشتق است از «وَأَلَّ»، که همزه را به واو قلب کرده‌اند. و

۱. نسخه ب، ج: «آله است بر وزن فَعَال». در نسخه د، بدون تشدید است. آنچه در متن ضبط شده است، از قاموس است.

۲. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۹۹.

۳. نسخه ب: أوَّل.

«اول» مشتمل است بر بعضی صفات که دلالت بر وصفیت و عدم صرف او می‌کند؛ مثل آن که تصریف او بر این نهج است: **أَوَّل**، **أَوَّلَان**، **أَوَّلُونَ**، **أُولَى**، **أُولِيَان**، **أُولِيَات**، **أُول**. و مثل آن که به «مِنْ» و به اضافه و الف و لام تعریف، مستعمل می‌شود؛ مثل «زَيْدٌ أَوَّلٌ مِنْ غَيْرِهِ» و «أَوَّلُ الْقَوْمِ» و «الأَوَّل». و نیز مشتمل است بر بعضی صفات، که دلالت بر عدم وصفیت و عدم اشتقاق و صرف او می‌کند؛ چه او مشتق نیست از چیزی که او را صریحاً به این معنی اطلاق کنند. لهذا تحقیق آن است که اگر موصوف او مذکور باشد، مثل **يَوْمَ أَوَّل**، یا مستعمل به «مِنْ» یا به اضافه یا به الف و لام تعریف باشد، غیر منصرف است و کسره و تنوین داخل او نمی‌شود و إلا منصرف است؛ مانند «ما تَرَكْتُ لَهُ أَوَّلًا وَلَا آخِرًا». پس بنابراین، اگر «اول» را به معنی اسبق بگیریم، غیر منصرف است؛ چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است. و اگر به معنی قبل بگیریم، منصرف^۱ است؛ چنانچه در اصل نسخه دعا مذکور است. و در تحفه رضویه بیان کرده‌ایم^۲ که به حسب معنی عبارت اصل کتاب اولی است از عبارت ابن‌ادریس.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی کلام امام علیه السلام آن باشد که حمد مخصوص خدای تعالی است، که او مقدم است بر همه چیز، بی آن که چیزی در پیش باشد که مقدم باشد بر خدای تعالی.

و مراد از تقدم خدای تعالی - که قدیم است بر کل عالم، که حادث است و از آن جمله، یکی زمان است - آن است که اگر توهم می‌کردیم که پیش از حدوث عالم و

۱. نسخه ب، د: متصرف.

۲. نسخه ب: کردیم.

افلاک، زمانی می‌بود - هر چند این فرض محال باشد - خدای تعالی به حسب آن زمان موهوم، بر عالم مقدم خواهد بود.^۱

وَالْآخِرُ بَلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ

«آخِر» اخیر، به کسر خاء و جر راء و تنوین است. و در نسخه ابن‌ادریس به فتح خاء یا کسر آن و فتح راء است بدون تنوین. و ظاهراً نسخه اصل کتاب، اولی است از عبارت ابن‌ادریس؛ چه «آخر» به کسر خاء، در مقابل «أَوَّل» است و به فتح خاء، به معنی غیر است. و چون از لفظ «آخر»، سلب معنی تفضیلی بالکلیه شده است - چنانچه شیخ محقق رضی استرآبادی طاب ثراه^۲ به آن تصریح نموده - پس باید که کسره و تنوین داخل او تواند شد. و به واسطه تصحیح نسخه ابن‌ادریس، بعضی توجیهات [را] در تحفه رضویه بیان کرده‌ایم.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی خدایی که بعد از همه موجودات خواهد بود، بی آن که چیزی بعد از او باشد.

الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ
ظاهر آن است که «بصر» و «وهم»، به معنی قوت باصره و قوت واهمه باشد، بلکه قوت واهمه، شامل قوت متخیله و حس مشترک هم باشد؛ چه واهمه، پادشاه قوت‌های باطنه حسیه است؛ چنانچه نفس ناطقه، پادشاه قوت‌های عقلیه

۱. نسخه د: - بود.

۲. شرح الکافی، ج ۳، ص ۴۶۲.

است. پس با ذکر قوّت واهمه، احتیاج به ذکر آن قوّت‌ها نبوده باشد؛ یعنی آن خدایی که کوتاه است از دیدن او چشم‌های^۱ ناظرین، و عاجز است از صفت گفتن او قوّت‌های وهمیه، بلکه متخیله و حس مشترک جماعتی که وصف کننده باشند (و محتمل است که بصر و وهم به معنی مصدر باشند).^۲

(بیان آن که مصدر را گاهی جمع می‌کنند)

پس بنابراین، چون مصدر را جمع نمی‌توان کرد، نکته در جمعیت ایشان آن باشد که اگر مراد از مصدر، اقسام و انواع او باشد، مثل قوله تعالی: ﴿وَتَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا﴾^۳ جایز است که او را جمع کنند. و فخر رازی در تفسیر کبیر به این تصریح کرده است.^۴

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام، آن باشد که آن خدایی که عاجز است از دیدن او اقسام دیدن‌های ناظرین در این دنیا و در عقبی و از توصیف او اقسام ادراکات و توهمات واهمین، از ادراک قوّت وهمیه و قوّت متخیله و حس مشترک.

ابتدعَ بقدرة الخلق ابتداءً، واختراعهم على مشيئة اختراعاً

«ابتداع» احداث شیئی است بدون آن که مثالی سابق بر آن داشته باشد. پس اگر پیش (از)^۵ هر حادثی مثال او نبوده باشد، در عالم مثال - چنانچه ظاهر مذهب

۱. نسخه ب، د، ه: چشم.

۲. از نسخه ج.

۳. الأحزاب، آیه ۱۰.

۴. التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.

۵. از نسخه ب، ه.

محققین است که منکر مُثُل افلاطونیه‌اند. ممکن است که فقره اول اشاره باشد به ایجاد حوادثی که اولاً موجود شده‌اند بی آن که شبیهی و نظیری داشته‌اند و فقره دوم اشاره به حوادثی باشد که وجود نظیر او مقدم بر وجود ایشان بوده است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی خدای تعالی ایجاد کرد به قدرت خود، خلق را ایجاد کردن عجیبی که عقل بشری از گونه آن عاجز است و اختراع کرد خلق را بر وفق اراده خود، اختراع کردن عظیمی. و بدان که لفظ «الخلق» و لفظ «هُم» به حسب ظاهر، مفعول به «ابتدع» و «اخترع» است.

(بیان آن که «السموات» در «خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»

مفعول مطلق خلق است، نه مفعول به، به مذهب ابن حاجب)

اما بنابر تحقیقی که جمعی از محققین نحات، چون ابن حاجب و ابن هشام^۱ نموده‌اند در ﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۲ که «السموات» و «الأرض» مفعول به «خلق» نیستند، بلکه مفعول مطلق «خلق»‌اند، باید که در این جا نیز «خلق» و «هُم» به حسب معنی مفعول مطلق «ابتدع» و «اخترع» باشند، نه مفعول به.

ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ، وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقْدِيمًا^۳ إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ

۱. مغنی اللیب، ج ۲، ص ۸۶۷.

۲. العنکبوت، آیه ۴۴؛ الجاثیه، آیه ۲۲.

۳. در صحیفه: تَقْدُمًا.

(بیان دو مسأله که میان شیعه و اشعریان خلاف است)

بدان که میان فرقه شیعه امامیه و اشاعره، در دو مسأله، نزاع واقع شده است: یکی در آن که افعال اختیاری بنده، فعل بنده است و او ایجاد کرده است، چنانچه مذهب شیعه امامیه است، یا آن که فعل خدای تعالی است، چنانچه مذهب فاسد اشعری است.

و دیگری آن که اراده خدای تعالی، به جمیع افعال بندگان، از اطاعت و معصیت تعلق نگرفته، بلکه همین به طاعت^۱ تنها تعلق گرفته است، چنانچه مذهب شیعه امامیه است، یا آن که اراده الهی به جمیع افعال بنده، از اطاعت و معصیت تعلق گرفته است، چنانچه مذهب باطل اشعری است.

و در کتب مطوّله کلامیه، بیان فساد مذهب اشعری، در هر دو مسأله شده است. و تحقیق این دو مسأله، مبنی بر آن است که حُسن و قُبْح افعال عباد، عقلی است، چنانچه مذهب حق شیعه امامیه است، یا آن که شرعی است چنانچه مذهب باطل اشعری است. و دلیل عقلی این دو مسأله نیز در کتب کلامیه به تفصیل مذکور است. و آیات کریمه نیز بسیار است که دلالت بر آن می‌کند که حُسن و قُبْح عقلی است؛ مثل قوله تعالی: ﴿قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْقَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ﴾^۲ الایه. و قوله تعالی: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْواتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ﴾^۳ الایه. و مانند آن. و از این فقرات دعا به حسب (بادی)^۴ نظر، چنین توهم می‌شود که فعل بنده، مخلوق خدای تعالی باشد و بنده در فعل خود، مختار نباشد؛

۱. نسخه ج: به همین طاعت.

۲. عبس، آیه ۱۷ - ۱۹.

۳. البقرة، آیه ۲۸.

۴. از نسخه ه، ب.

چنانچه استطاعت نداشته باشد که آنچه خدای تعالی او را بر آن فعل بدارد، از آن فعل تأخیر کند و همچنین بر عکس، و این مذهب - چنانچه مذکور شد - باطل است. و همچنین معلوم می‌شود که اراده خدای تعالی به جمیع افعال بنده تعلق گیرد؛ چنانچه هر چه از بنده صادر شود، موافق محبت الهی باشد. و این نیز باطل است.

پس تأویل این فقرات را بر این نهج باید کرد که خدای تعالی بنده را به شارع ارادت و محبت خود، که طاعات^۱ باشد، دلالت نمود؛ بعضی اطاعت کرده، در آن شارع سلوک کردند و بعضی اطاعت نکردند. یا آن که مراد این باشد که خدای تعالی بنده را قدرت داد بر آن که به شارع ارادت و محبت او، که موجب ادراک ثواب باشد، سلوک نمایند. بعضی که عاصی شدند، اختیار آن دیگر کردند و بعد از آن که اراده بنده تعلق گرفت که فعل از او صادر شود، به اعتبار انضمام آن اراده، صدور آن فعل از بنده لازم می‌شود. و تفصیل این را در تحفه رضویه بیان کرده‌ایم.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که پس خدای تعالی خلائق را رسانید و دلالت کرد به شارع ارادتش، و مبعوث ساخت ایشان را به راه محبتش؛ چنانچه مالک نیستند که تأخیر کنند خلق از آن فعلی که خلق را به سوی آن تقدیم فرمود، بعد از تعلق قدرت و ارادت بنده به آن فعل، و استطاعت ندارند که تقدم کنند به فعلی که خدای تعالی ایشان را تأخیر فرموده است از آن فعل.

وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ

در نسخه ابن‌ادریس «رُوح» - به ضم راء مهمله - چنانچه در اصل است و

۱. نسخه ه: طاعت.

«زوج» - به فتح زای معجمه - جمیعاً وارد شده است.

پس معنی نسخه اصل کتاب، آن است که گردانید خدای تعالی به جهت هر روحی و بدنی از خلق، قوت معلوم ممتازی از رزق خودش. و بنابر نسخه ابن‌ادریس، مراد از «زوج» صنف و نوع است. و احتمال دارد که مراد از «زوج»، مقابل فرد باشد. پس زوج کنایه از نفس ناطقه با بدن باشد که مجموع زوجند و قوت چنان‌چه به بدن نفع می‌کند، نفعش به نفس ناطقه نیز می‌رساند.

لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ، وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ

«لَا يَنْقُصُ» در اصل نسخه مشهوره، به فتح یاء و ضم قاف است. و «نَقَصَ» به فتح نون و قاف است. و در نسخه ابن‌ادریس «لَا يَنْقُصُ» به ضم یاء و فتح قاف است. و «نَقَصَ» به ضم نون و کسر قاف است. و «نَقَصَ» به معنی فعل لازم آمده است؛ چون «نَقَصَ الشَّيْءُ»، و یک مفعولی نیز آمده است؛ چون «نَقَصْتُ حَقَّهُ». و دو مفعولی نیز آمده است؛ چون «نَقَصْتُ زَيْدًا حَقَّهُ». و هم‌چنین «زاد» نیز لازم و متعدی آمده است. و ما به جهت اقتصار، آنچه ظاهر معنی است بر هر نسخه ذکر می‌کنیم و تفصیل را در تحفه رضویه بیان کرده‌ایم.

و ظاهر آن است که «لَا يَنْقُصُ» مشتق از «نقص» متعدی به یک مفعول باشد. و هم‌چنین «لَا يَزِيدُ» از «زاد» متعدی به یک مفعول. پس بنابر نسخه مشهوره، «مَنْ زَادَ» مفعول به «لَا يَنْقُصُ» باشد مقدم بر فاعل. و هم‌چنین «مَنْ نَقَصَ» مفعول به «لَا يَزِيدُ»، مقدم بر فاعل شده است، به جهت اتمام؛ یعنی کم نمی‌کند آن کسی را که خدای تعالی زیاد کرده است رزق او را هیچ کم کننده، و زیاد نمی‌کند آن کسی^۱ که خدای تعالی کم کرده است رزق او را هیچ زیاد کننده.

۱. نسخه ه: کسی را.

و بنابر نسخه ابن‌ادریس، «ناقص» مفعول ما لم یسم فاعله «لا ینقص» است؛ یعنی کم کرده نمی‌شود از آن کسی که خدای تعالی رزق او را زیاده کرده است، رزق ناقصی، و زیاده نمی‌شود بر آن کسی که رزق او را کم کرده‌اند، رزق زایدی.

ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجْلاً مَوْقُوتاً، وَنَصَبَ لَهُ أَمَداً مَمْدُوداً^۱ يَتَخَطَّأُ إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمُرِهِ، وَيَرْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ

«ضرب» به معنی تعیین است. و «اجل» به معنی وقت است که تعیین کرده شده است به جهت انقضای زمانی. و ظاهر آن است که مراد از «اجل» و «آمد»، هر دو یک معنی باشد که آن، اجل موت است. و «يَتَخَطَّأُ» از تخطی ناقص مأخوذ است، به معنی گام برداشتن. و «رهق» به معنی نزدیک شدن است.

(اعتراض بر جوهری، صاحب صحاح اللغة)

و چون در جمیع نسخه‌های مشهوره صحیفه، «يَتَخَطَّأُ» به همزه است، ظاهر می‌شود که آن‌چه جوهری در صحاح^۲ گفته است که: «تَخَطَّات» را به همزه استعمال مکن، باطل است؛ چه هرگاه امام علیه‌السلام استعمال کرده باشد، چه اعتبار به کلام جوهری خواهد بود؟

(معنی کلام امام علیه‌السلام)

یعنی پس تعیین کرد خدای تعالی به جهت هر کس، در حیات، اجلی که وقت آن معین است. و قرار داد به جهت او زمان اجلی که نهایت آن را تعیین کرد، که آن

۱. نسخه ب: محدوداً.

۲. الصحاح، ج ۴، ص ۲۳۲۸.

نیز اجل باشد، که گام برمی دارد به سوی آن اجل، به زمان عمرش و نزدیک می شود به آن اجل، به سال های دهرش.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَقْصَىٰ أَثَرِهِ، وَاسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمْرِهِ، قَبَضَهُ إِلَىٰ مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورٍ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْذُورٍ عِقَابِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ عَدْلًا مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَتَظَاهَرَتْ آلاؤُهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ

«اثر» به معنی جای گام است. و «ندب» به معنی خواندن است. و مراد از «اسم»، یا مسمی است یا آن که مبالغه در تنزیه ذات است. و «آلاء» جمع «إلى» و «آلی» است، به معنی نعمت. پس امام علیه السلام مدت عمر هر کس را به گام تشبیه کرده است و تشخیص وجود او را در هر وقت، به منزله آثار گام. و «باء» در «بما عملوا وبالْحُسْنَى» متعلق است (به) ^۱ «لِيَجْزِيَ» یا به «أَسَاءُوا» و «أَحْسَنُوا». و «عَدْلًا» مفعول له «يَجْزِيَ» است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی تا آن که چون برسد آدمی به کمال اثر خود - یعنی به وقت موت برسد - و حساب عمر خود را بالتمام استیفا نماید، خدای تعالی قبض روح او به سوی خود نموده، او را می رساند به آنچه او را به سوی او طلبیده، دعوت کرده است، که ثواب وافر باشد یا عقابی که از او حذر باید کرد، تا جزا دهد خدای تعالی جماعتی را که گناه کارند به آنچه عمل بد کرده اند و جزا دهد جماعتی را که نیکو کرده اند به عمل نیکو؛ به جهت عدالتش. ذات او، که به اعتبار اسم های مختلف، اعتبارات

مختلفه دارد، مقدس است از جمیع نقص‌ها و نعمت‌های او ظاهر و هویدا است. سؤال کرده نمی‌شود از آنچه می‌کند. و خلق سؤال کرده می‌شوند از آنچه می‌کنند.

والحمد لله الذي لو حبس عن عباده معرفة حمده على ما أبلاهم من مئنه المتابعة، وأسبغ عليهم من نعمة المظاهرة، لتصرفوا في مئنه فلم يحمده، وتوسعوا في رزقه فلم يشكروه، ولو كانوا كذلك لخرجوا من حدود الإنسانية إلى حد البهيمة، فكانوا كما وصف في مُحكم كتابه: ﴿إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۱

«ابلاء» به معنی آزمودن است، خواه عطا و خواه محنت. و «اسباغ» به معنی کامل ساختن است. و ظاهراً مراد از «مئنه» کمالات علمیه و عملیه، و از نعم، کمالات جسمانی است. و جمعیت «حدود» در «انسانیه» به اعتبار اختلاف کمالات او است. و چون جمیع کفار و بهایم، در عدم کمال مشترکند، به لفظ واحد آدا کرد.

(بیان معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی حمد از برای خدایی است که اگر حبس می‌کرد از بندگان خود، معرفت حمد خود را به ازای آنچه به ایشان داده است از بخشش‌های بی‌دری، و کامل ساخته است بر ایشان از نعمت‌های ظاهره عظیمه، هر آینه تصرف می‌کردند در بخشش‌های او، پس حمد او نمی‌کردند. و در رزق او، عیش و فراغت می‌کردند، پس شکر او نمی‌کردند. و هرگاه حمد و شکر او نمی‌کردند، از حدهای انسانیت بیرون می‌رفتند و داخل حیوانات عجم می‌شدند. پس خواهستند بود به دستوری

که خدای تعالی صفت ایشان را در کتاب محکمش بیان کرده است: ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾؛ یعنی نیستند آن کفار، مگر همچو حیوانات عجم، بل از ایشان گمراه‌ترند.

بدان که در این فقرات، اشارت است به آن که حسن و قبح افعال، عقلی است؛ چنان‌چه شیعه امامیه می‌گویند، نه شرعی است؛ چنان‌چه اشعری می‌گوید.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ، وَأَلْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ، وَفَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ، وَدَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ، وَجَنَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَالشَّكِّ فِي أَمْرِهِ

مراد از «ابواب علم» علم‌های مختلف است، از مراتب حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و غیر ذلک. و ممکن است مراد، ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

(بیان معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی حمد از برای خدای تعالی است به‌ایزای آن که خود را به ما شناسانید^۱ و ما را به شکر خود، مُلِّهَم ساخت و درهای علم را بر ما گشود، به سبب پروردگاری‌اش، و ما را به آن، راه نمود، از آن که اخلاص به او داشته باشیم در توحید او و ما را دور کرد از آن که انکار امر او کنیم یا شک در آن کنیم.

حَمْدًا^۲ نَعْمَرُّ بِهِ فِيمَنْ حَمِدَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَنَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاهِ وَعَقْوِهِ

۱. نسخه ب، د: شناسید.

۲. نسخه ج: - حمداً.

(بیان معنی کلام امام علیه السلام بر نسخه‌های مختلفه)

«نَعْمَر» یا به ضم نون و فتح عین مهمله و تشدید میم مفتوحه است؛ چنانچه در نسخه اصل است؛ یعنی حمدی که به سبب آن، مُعْمَر شویم در میان حامدانِ خدای تعالی از خلقتش و پیشی بجویم به آن حمد، از هر کس که سبقت جسته است به خشنودی و عفو خدای تعالی.

یا به فتح یاء و سکون غین معجمه و ضم میم است با اسقاط لفظ «فی»؛ چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است، [که] از «غمر» است به معنی پوشانیدن؛ یعنی^۱ پوشاندن این حمد، باقی حامدین را.

یا به ضم نون و سکون غین معجمه و فتح میم است؛ چنانچه در نسخه کفعمی است؛^۲ یعنی به آن حمد، پوشیده شویم در میان حامدین و در وسط ایشان داخل باشیم؛ چه وسط اشرف می‌باشد از طرف.

یا به فتح نون و سکون غین معجمه و ضم میم است از «غمر» به معنی کثرت؛ یعنی بسیار شویم به این حمد، در میان حامدین؛ چنانچه هر حمدی از ما به منزله حامدین بسیار باشد.

حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِه ظُلُمَاتِ الْبَرَزَخِ، وَيُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِه سَبِيلَ الْمَبْعَثِ، وَيُشَرِّفُ بِه مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ

در نسخه‌های اصل، «یضیء» به تاء مثناة از فوق و مثناة از تحت، جمعاً است؛ چنانچه «ظلمات» نیز به ضم تاء و کسر آن، معاً خوانده شده است. و «یسهِّل» به ضم یاء مثناة در تحت و تشدید هاء مکسوره یا مفتوحه، نسخه اصل است. و در

۱. نسخه ب، د: به معنی.

۲. نسخه ج: - است.

بعضی نسخ اصل، به یاء مفتوحه مثناة در تحت و ضم هاء مخفقه نیز خوانده شده است. و به تاء مثناة در فوق و تشدید هاء مکسوره، در نسخه ابن ادریس است. و «برزخ» حالتی است که میان موت و وقت مبعث است؛ مثل حال قبر. و «اشهاد» جمع شَهِد است و او جمع شاهد است؛ چون اصحاب. و مراد از آن، ملائکه‌اند که روز قیامت به جهت افعال عباد گواهی می‌دهند. و «اضاءة» لازم و متعدی آمده است. اگر لازم است، «ظلمات» مرفوع است بر فاعلیت. و اگر متعدی است، «ظلمات» منصوب است بر مفعولیت. و «سبیل» منصوب است بر مفعولیت «یسهل»، بنابر نسخه مشهوره یا نسخه ابن ادریس. و بر دو نسخه دیگر اصل، مرفوع است به آن که مفعول ما لَمْ یُسَمِّ فاعِلُهُ «یسهل» باشد یا فاعل او.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس بنابر نسخه مشهوره، معنی کلام شریف، آن است که حمدی که روشن سازی تو به آن حمد، به جهت ما ظلمت‌های وقت قبر ما را، یا روشن شود به آن حمد، به جهت ما ظلمت‌های قبر، و آسان کند خدای تعالی یا آسان شود بر ما به این حمد، راه مبعث، و مشرف سازد خدای تعالی به آن حمد، منزل‌های ما را در مکانی که ملائکه گواهی می‌دهند به جهت افعال عباد.

یَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ، یَوْمَ لَا یُغْنِی مَوْلًی عَنْ مَوْلًی شَیْئاً وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ

«مولى» را معنی بسیار است: یکی ناصر و یکی قَسَم و یکی خویش و یکی بنده و یکی شریک و دیگر^۱ معانی، که در این مقام، مناسب نیست.

۱. نسخه ب، د: دیگری.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی در روزی که جزا داده می‌شود هر نفسی به آن‌چه کسب کرده است و حال آن که ظلم بر ایشان در آن روز نمی‌شود،^۱ روزی که هیچ مولی به مولی نفع نمی‌رساند مطلقاً و هیچ مولی نصرت داده نمی‌شود از مولای دیگر. بدان که جمعیت در لفظ «ولا هم یُنصرون»، یا به اعتبار افراد مولی است، یا به اعتبار تعدد معنی مولی. پس شبیه به عموم اشتراک باشد.

حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عَلِيٍّ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ

«علیون» جمع «علی» است و چنان‌چه زمخشری گفته است، نام دیوان خیر است که جمیع اعمال ملائکه و انس و جن در آن مکتوب است و از آسمان هفتم بالاتر است، در حوالی ملائکه مقربین.^۲ و مراد از «مرقوم» آن که جمیع اشیا در آن‌جا مکتوب است به خط واضح. و مراد از «مقربون» ملائکه مقربند که در علیین مقیمند، به جهت آن که گواهی دهند بر آن‌چه در دیوان علیین مکتوب است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی حمدی که به بالا رود از ما به اعلی^۳ دیوان علیین^۴ و در کتابی ثبت شود که خط آن واضح است و ملائکه مقربون بر آن کتاب، گواهی دهند.

۱. نسخه ه: ظلم در آن روز بر کسی نمی‌شود.

۲. الکشاف، ج ۴، ص ۷۲۲، ذیل آیه ۱۸ سورة مطفین.

۳. نسخه ج: اعلای.

۴. نسخه د: از ما به دیوان اعلی علیین.

حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عَيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ، وَتَبَيَّضُ بِهِ وَجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ

(معنی قرّة العین)

«تقرّ» مشتق است از «قرّ» به معنی سردی، و قرّة العین را از آن گرفته‌اند؛ چون در وقت خوشحالی، اشک چشم سرد است، و در وقت اندوه و حزن، گرم است. بنابراین، هر گاه که عرب می‌خواهد که بگوید: خوشحالی به تو برسد، می‌گوید: «قَرَّتْ عَيْنُكَ»؛ یعنی چشمت سرد شود. و «برق» به معنی تحیر است از دهشت.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی حمدی که روشن شود به آن، چشم‌های ما در روز قیامت، که چشم‌های خلاق حیرت دارند^۱ از آن دهشت. و سفید شود به آن حمد، روی‌های ما در روزی که سیاه می‌شود بشره^۲ خلق^۳.

حَمْدًا نُغْتَقُّ بِهِ مِنْ أَلِيمٍ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمٍ جِوَارِ اللَّهِ، حَمْدًا نُزَاجِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَنُضَامُ بِهِ أَنْبِيََاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ، وَمَحَلُّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ

«اعتاق» به معنی آزاد کردن است.^۴ و «آلیم» به معنی مولم، به کسر لام - چنانچه جوهری در صحاح^۵ توهم کرده است - نیست؛ چه فعل به مذهب تحقیق، به

۱. نسخه ه: قیامت که خلاق چشم حیرت دارند.

۲. نسخه ب، ه: بشرهای. (ظاهراً در نسخه ب، ابتدا بشره بوده، بعد تغییر یافته است).

۳. نسخه د: خلاق.

۴. نسخه د، ج: به معنی آزادی است. (ظاهراً در نسخه ب، نخست آزادی بوده و بعد اصلاح شده است).

۵. الصحاح، ج ۳، ص ۱۸۶۳، وفيه: الأليم: المورج، مثل السميع بمعنى السميع.

معنی مُفْعِل نمی‌آید، بلکه به معنی اَلَم است، یعنی متألّم. گویا که آتش دوزخ، به مرتبه‌ای شدت دارد که از نفس خودش در اَلَم است. و «مقامه» - به ضم میم یا فتح آن - مصدر میمی است به معنی اقامه یا اسم مکان. و «حول» به معنی انتقال و تغیر است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی حمدی که آزاد شویم به آن حمد، از آتش الیم عذاب الهی، به سوی جوار الهی، که محل کرامت و عزت است. حمدی که مزاحمت رسانیم ما به آن حمد، ملائکه مقربین را به سبب قرب به درگاه الهی، چنانچه جای بر ایشان تنگ شود. و ملحق شویم و خود را منضم سازیم با پیغمبران مرسل، در خانه اقامت، که در آخرت باشد، که هرگز بر طرف نمی‌شود و در محل کرامت او، که هرگز تغیر نمی‌یابد.

و بدان که در فرق میان نبی و رسول، چند قول است که اصح اقوال - چنانچه در کتاب حجة از^۱ کافی^۲ مذکور است در چند حدیث - آن است که در نبی، شرط نیست که جبرئیل را معاینه ببیند، بلکه گاه باشد که همین در خواب، او را ببیند و آواز جبرئیل را بشنود.^۳ و در رسول شرط است که معاینه در بیداری، او را تواند دید. و ظاهراً در رسول شرط است که پیغمبر امتی باشد که اطاعت او کنند و در نبی این معنی شرط نیست، بلکه گاه باشد که آن نبی، همین خودش در معرفت شریعت و احکام، محتاج به پیغمبر دیگر نباشد.

۱. نسخه ب: - از.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۷۶ - ۱۷۷، باب الفرق بین الرسول والنبي والمحدث.

۳. نسخه ج: شنود.

والحمد لله الذي اختار لنا محاسن الخلق، وأجرى علينا طيبات الرزق، وجعل لنا الفضيلة بالملكة على جميع الخلق، فكلُّ خَلْقِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وصائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ

«خلق» به ضم خاء است در اصل نسخه مشهوره. و به فتح خاء نیز در بعضی نسخه‌های اصل آمده است. و خُلِقَ - به ضم خاء - ملکه‌ای است نفسانی که با آن، قدرت به هم رسد بر آن که به فعل‌های نیکو به آسانی اتیان تواند نمود. و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در حُسْنِ خُلُق، به مرتبه‌ای بودند که جمیع خُلُق‌های نیکوی پیغمبران سابق، در ایشان بود؛ چنانچه در قرآن مجید وارد شده است: ﴿فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾؛^۱ یعنی اقتدا کن به هر یک از پیغمبران سابق، در آن صفات نیکو، که به آن صفت مخصوص بودند از خُلُق‌های نیکو. و چون خُلُق را آداب و آثار نیکو بسیار است، از حلم و بخشش و مانند آن، به این اعتبار، محاسن را به صیغه جمع به خلق نسبت داد، و مراد از «طیبات رزق» رزقی است که طعم او در ذائقه، نیکو باشد.

(بیان آن که رزق نزد شیعه، مخصوص به حلال است)

و میان علمای شیعه و اشعری خلاف است در آن که رزق، منحصر در حلال است - چنانچه مذهب حق شیعه امامیه است - یا شامل حرام نیز هست - چنانچه مذهب فاسد اشعری است. و در تحفه رضویه، حقیقت دلیل شیعه را بیان کرده‌ایم. و «ملکه» به معنی تسلط و اقتدار است بر محافظت چیزی؛ چنانکه می‌گویند: فلانی حَسَنَ الْمَلَكَةِ است؛ یعنی حُسن سلوک دارد نسبت به غلامانش. و

۱. الأنعام، آیه ۹۰.

در حدیث وارد شده: «لا یدخل الجنة سيئة الملكة»؛^۱ یعنی داخل بهشت نمی‌شود کسی که با غلامانش بد سلوک می‌کند. و «خلیقه» فعلیه است به معنی مفعول؛ یعنی مخلوق. و چون موصوف او محذوف است، جایز است در او الحاق تاء. و این تاء، به جهت نقل از وصفیت است به اسمیت و علامت آن است که این صیغه، غالباً محتاج موصوف نیست.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن که حمد از برای خدایی است که اختیار کرد به جهت ما خُلق‌های نیکو [ی] اصلی یا^۲ صفات نیکوی^۳ خلق، و جاری ساخت به جهت ما رزق‌های حلال نیکو، و مخصوص ساخت ما را به حُسن سلوک با جمیع خُلق. پس جمیع خلق، مطیعند از برای ما به قدرت او و میل دارند به اطاعت ما به عزت او.

و بدان که ظاهر آن است که معنی جمیع این فقرات سابقه، مخصوص پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشد. و ممکن است که مراد از این فقره اخیره، آن باشد که کل خلائق از ملائکه، که موکلند به ابر و باران و باد و غیر آن و افلاک و عناصر و غیر آن، واسطه است به جهت آن که آثار رحمت و فیض الهی به خلائق برسد به جهت تعیش ایشان. و لهذا خدای تعالی امر کرد ملائکه را که سجده آدم

۱. عوالمی اللآلئ، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۸۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۴۵۸، باب ۱۳، ح ۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۴۵۶، ح ۲۰۹۹۳؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۲۲۵، ح ۲۰۱۱؛ مسند أبی یعلیٰ، ج ۱، ص ۹۴، ح ۹۳-۹۵. صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۶۱۱؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۴۴۲، ح ۷۳۵۷.

۲. نسخه ب، د: با.

۳. نسخه ج: نیکو.

علیه السلام بکنند از بابت سجده خادم، مخدوم را. پس مطلب اصلی، وجود انسان است و سایر موجودات، حتی جن مأمورند به اطاعت و خدمت انسان. پس جمیع خلایق، مطیع و متقاد نوع انسان باشند به قدرت شامله و عزت کامله او. و بنابراین معنی، این فقره، شامل کل نوع انسان بوده باشد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ، فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ؟ أَمْ مَتَى تُوَدِّي شُكْرَهُ؟ لَا، مَتَى؟

«أم» متصله می باشد و آن، وقتی است که قبل از او همزه استفهام یا همزه تسویه باشد. و منقطعه می باشد به معنی «لکن»، چون حرف استفهام، قبل از او نباشد. و در این کلام، «ام» منقطعه است به معنی «لکن». و تفصیل این را در تحفه رضویه بیان کرده ایم.

و باید دانست که تحقیق آن است که مؤثر در وجود نیست إلا خدای تعالی. پس موجد مخلوقات - سوای افعال عباد، که موجد او^۱ قدرت بنده است، بر مذهب حق - غیر از ذات الهی، چیزی نیست و علت های دیگر، یا واسطه آنند که اثر ایجاد واجب را به مخلوقات برسانند یا علت مادی یا صوری یا غاییه اند، بلکه موجد این موجودات، سوای افعال عباد و مؤثر در آن، سوای ذات باری تعالی چیز دیگر نیست.

(بیان معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی حمد از برای خدایی است که بست بر ما در احتیاج را به همه چیز، در وجود و هستی ما، مگر به جناب مقدس او. پس چگونه طاقت بیاوریم که حمد او

کنیم، لکن در چه وقت ادای شکر او توانیم کرد؟ نه، هرگز که توانیم در هیچ مدتی شکر او را به جای آوریم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِينَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَجَعَلَ لَنَا أَدْوَاتِ الْقَبْضِ، وَمَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ، وَأَثَبَتْ فِينَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ

ظاهر آن است که مراد از «بسط»، انبساط اعضا و پی‌ها و ریابط‌ها است، در مقابل «قبض». و احتمال بعید هم دارد که مراد از او انبساط سینه و دل و شش باشد، در وقت داخل شدن هوا به شش، در مقابل قبض سینه و دل و شش. و احتمال بعید هم دارد که مراد از «بسط»، فرح و خوش‌حالی باشد، بلکه شامل غضب هم باشد؛ چون روح در این اوقات، به بیرون بدن منبسط می‌شود، و از قبض غم و هم، بلکه شامل خجالت هم باشد که در این اوقات، روح به اندرون بدن میل می‌کند؛ اما ظاهر، معنی اول است.

(بیان سه روح که در آدمی هست)

و خلاصه تحقیق این فقرات شریفه، آن است که در آدمی، سه روح هست: اول روح حیوانی، که قوت حیوانیه به او قائم است و از دل به جمیع اعضا می‌رود. و قوت حیات در دل به او تعلق گرفته است. و به واسطه رگ‌های شریان- که حرکت می‌کند و نبض، حرکت آن رگ‌ها است- به جمیع اجزای بدن پهن می‌شود. و حیات اعضا از او است، که حفظ می‌کند اعضا را از فساد و تعفن. دوم روح نفسانی، که قوت حس و حرکت، به آن روح تعلق دارد و به وساطت پی‌ها که رسته است از دماغ- به مذهب اکثر حکما- و از دل- به مذهب ارسطو- به جمیع اعضا می‌آید و قوت حس و حرکت به ایشان می‌رساند.

سیوم روح طبیعی است که قوتی به او قائم است که موجب غذا دادن به اعضا و نمو آن می شود و به واسطه رگ های ورید، که از جگر رسته است - به مذهب اکثر حکما - و از دل - به مذهب ارسطو - آن قوت به جمیع اعضا می آید و افاده این دو فعل می کند. و این هر سه روح، از بخار اخلاط، خصوصاً خون و هوایی که استنشاق می شود، به هم می رسد. و چون به دل می رسد، در دل روح می شود. و به مذهب محققین حکما، نفس ناطقه به ارواح، خصوصاً روح حیوانی، که از دل به اعضا می رود، متعلق است. پس آدمی آن نفس ناطقه باشد، نه روح. و به مذهب جالینوس، که او منکر نفس ناطقه است، آدمی همان روح است که از بخار اخلاط به هم رسیده است. و بر او لازم می آید که هر شخصی سه شخص باشد و هیچ کس به لغت فارسی «من» نتواند گفت، باید که «ما» بگوید، و به عربی «أنا» نتواند گفت، (باید که) ^۱ «نحن» بگوید. و این باطل است.

مرکز تحقیقات کلامی و فلسفی

(بیان زوج های پی در دماغ)

و چون مقصد اصلی از پی در بدن، افاده حس و حرکت، هر دو هست و پی ها که از دماغ و نخاع، که به فارسی حرام مغز می گویند، رسته اند، سی و هفت جفت و یک طاقند، که هفت جفت از دماغ و سی زوج و یک طاق از نخاع بیرون آمده اند و اکثر این پی ها خصوصاً آنچه از دماغ رسته اند، جوهر سستی دارند که زود پاره می شوند. و این پی ها به سبب قوت محرکه، گاهی عضوها را حرکت می دهند به جانب مبدأ و منقبض می شوند و گاهی بمست می شوند و عضوها را به حالت اصلی عود می فرمایند و بیم آن است که از این حرکت دادن، پاره شوند، بنابراین، انعام کرده است حضرت عزت تعالی شانه به بندگانش که چون پی به حوالی عضوی برسد

که می‌خواهد او را حرکت دهد، به جهت استحکام پی و محافظت آن جسم، رباطی سفید پی حس مستحکمی از استخوان نزدیک به آن عضو بیرون آورده است.

(بیان معنی عضله که [به آن] «ماهی‌گوشت» می‌گویند)

و این پی را با آن رباط، به یکدیگر آمیخته، ریشه ریشه کرده، در یکدیگر داخل ساخته است و خلل و فرج آن را پر از گوشت کرده است. و پرده‌ای که جسمش از پی و رباط بافته شده است، بر بالای این مجموع کشیده است. و این مجموع را به عربی «عَصْلَه» می‌گویند و به فارسی، «ماهی‌گوشت».

(بیان معنی وَتَر)

و از طرف مقابل این اجزا پی و رباط مرتبه دیگر، غالباً با هم جمع نموده، بر یکدیگر پیچیده شده، به عضو متصل شده است. و این مجموع را «وَتَر» می‌گویند. پس چون آدمی خواهد که مثلاً دست خود را به خود جمع کند، به سبب قوت متحرّ که،^۱ آن شعبه پی، که از نخاع به دست آمده است، به یکدیگر کشیده می‌شود و به تابعیت آن، رباط و عضله و غشا و وتر جمیعاً کشیده می‌شوند و دست را به هم کشیده، منقبض می‌سازند. و چون باز به حالت اصلیه خود عود می‌نمایند، همه آن عضوها به حالت اصلیه خود عود می‌نمایند و دست منبسط گشته، به دستور اول باز می‌شود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.^۲

۱. نسخه ج: محرّکه.

۲. المؤمنون، آیه ۱۴.

(بیان آلت‌های پهن شدن و جمع شدن عضوها)

پس ظاهر شد که آلات انبساط و انقباض اعضا پی است و رباط و گوشت و عضله و غشا و وتر. و ارواح متعلقه به حیات، سه است، اگر چه^۱ روح حیوانی یکی است. و اعضایی که کسب عمل می‌کنند، یا ورید و شریان و پی است، که ادوات و آلات جمیع اعمال بدنند، یا جمیع عضوهای بدن است، که جمیع حرکات بدنی به ایشان متعلق شده است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که حمد مخصوص خدایی است که ترکیب کرد در ما آلت‌های بسط عضوها و گشاده شدن ایشان از یکدیگر، و قرار داد به جهت ما آلت‌های جمع شدن عضوها - و آن آلات، چنان (چه)^۲ مذکور شد، پی و رباط و گوشت و عضله و غشا و وتر است - و تمتع فرمود ما را به روح‌های حیات، و قرار داد و ثابت ساخت در ما اعضایی را که اعمال به وساطت ایشان ظاهر و صادر می‌شود، که ورید و شریان و پی باشند یا کل عضوها. و بنابر آن که مراد، بسط سینه و شش و دل باشد، مراد از آلات بسط و قبض، جمیع اجزای شش است، از قصبه شش و شعبه‌های شریان و ریدی و استخوان‌های اضلاع و حجاب حاجز میان آلات غذا و تنفس و حجاب افرغما، که تنصیف فضای سینه کرده است و غشای مجلل اضلاع و غشای مستبطن اضلاع و مانند آن. و اگر مراد از بسط و قبض، فرح و غم باشد، آلات آن، قوت حیوانیه با قوت نفسانیه است از حس مشترک و متخیله و واهمه. و وجه تقدیم بسط بر قبض، آن است که بسط

۱. نسخه ج: - چه.

۲. از نسخه ج. نسخه ه: چنان که.

اشرف است از قبض، از وجوه متعدده، یا آن که در بعضی اعضاها آلت بسط، زیاده است از آلت قبض؛ چون آلت بسط کفین. و تحقیق و تفصیل این مباحث را در تحفه رضویه بیان کرده ایم.

وَعَذَانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَأَغْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَأَقْنَانَا بِمَنَّةٍ، ثُمَّ أَمَرَنَا لِيُخْتَبَرَ طَاعَتَنَا، وَنَهَانَا لِيُثَبَّتَ شُكْرُنَا

«اقتناء» مأخوذ است از قنیه؛ یعنی^۱ سرمایه‌ای که به آن تجارت می‌کنند. و این سرمایه، در این جا یا طاعات و عبادات است، یا عقل است، که سرمایه جمیع سعادات است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی خدای تعالی غذا داد به ما رزق‌های حلال خود، و ما را به فضل و کرم خود، غنی ساخت از غذاهای حرام، یا از آن که از مخلوقات، چیزی سؤال کنیم. و سرمایه ما، که عبادات است یا عقل است، به ما داد به منت و بخشش خود. بعد از آن، امر کرد ما را به طاعت و عبادت، تا آزمایش کند طاعت ما را، و نهی کرد ما را از معصیت، تا آزمایش کند شکر ما را.

بدان که چون مراد از قنیه، طاعت باشد، اشارتی بدان هست که لطف الهی به بندگانش به مرتبه‌ای است که خود، سرمایه به ایشان می‌دهد، باز اضعاف مضاعف آن، ثواب و ربح کرامت می‌کند.

فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَرَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ، فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَلَمْ يُعَاجِلْنَا

۱. نسخه ج: به معنی.

بِنِقْمَتِهِ، بل تَأَنَّاَنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُماً، وَانْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْماً
 «نقمة» - به کسر نون و فتح آن - به معنی انتقام کشیدن است. و «تأنی» مأخوذ
 است از «أناة» به معنی حلم.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی پس مخالفت کردیم از راه امر او، و سوار شدیم بر پشت فعل‌های
 ناشایسته، که ما را از آن زجر و منع کرده بود. پس تعجیل و مبادرت نکرد ما را که
 عقوبت کند، و تعجیل نکرد ما را که انتقام از ما بکشد، بلکه تأنی کرد با ما به رحمت
 خودش از روی عزّت و کرامت، و انتظار کشید که ما بازگشت کنیم و توبه کنیم به
 سوی او به رحمت کامله خودش، به جهت حلمی که دارد.
 بدان که مراد از انتظار، آن است که خدای تعالی تأخیر در عذاب بنده می‌کند،
 شاید که او توفیق توبه و انابت یابد؛ مثل کسی که انتظار کشد که بنده چه وقت به او
 بازگشت می‌کند.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفْعِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِ مِنْ
 فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا، وَجَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا، وَجَسُمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا

(بیان مذهب شیعه امامیه در توبه)

بدان که میان علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین و میان معتزله، خلاف است در آن
 که چون بنده توبه کند، آیا واجب می‌شود به حسب عقل که خدای تعالی گناهان او
 را ببخشد. چنانچه معتزله توهم کرده‌اند - یا آن که محض تفضل الهی است
 بخشیدن گناهان بنده و بر خدای تعالی لازم نمی‌شود، چنانچه مذهب حق امامیه

است. و در این کلام امام علیه السلام اشعار به مذهب امامیه است؛ اما صریح نیست در آن. و بعد از این، از دعا‌های دیگر، صریحاً ظاهر می‌شود.

و «افاده» به معنی بخشیدن و فیض رسانیدن و فیض یافتن، هر دو آمده است. اگر «فاء» در «لَمْ تُفْدها» مفتوح است، فعل مجهول است و از معنی اول مأخوذ است. و اگر مکسور است، از معنی دوم مأخوذ است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی حمد مخصوص خدایی است که راهنمونی کرد ما را بر توبه، که استفاده نکردیم این توبه را مگر از فضل او. پس اگر شماریم از فضل و رحمت او مگر همین توبه را و نظر از شفقت‌ها و فضل‌های دیگر او بپوشیم، هر آینه نیکو خواهد بود نزد ما احسان او و بزرگ خواهد بود احسان او به سوی ما و عظیم خواهد بود رحمت او بر ما.

فما هكذا كانت سُنتُهُ في التوبة لِمَنْ كان قَبْلَنَا. لقد وَضَعَ عَنَّا ما لا طاقةَ لَنَا به، ولم يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعاً، ولم يُجَسِّمْنَا إِلَّا يُسْراً، ولم يَدْعُ لِأَحَدٍ مِّنَّا حُجَّةً ولا عُذْراً، فَأَلْهَلِكُمْ مِّنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَالسَّعِيدُ مِمَّنْ رَغِبَ إِلَيْهِ

(بیان آن که توبه در زمان سابق،

بسیار دشوار بوده است به چند قسم مختلف)

بدان که معنی این کلام شریف، آن است که توبه در زمان سابق، بسیار دشوار بوده است و مثل این زمان، آسان نبوده. و این یا اشاره است به آن که چون بنی اسرائیل در جهاد، از موسی علیه السلام تخلف کردند، چهل سال در بیابان تیره حیران می‌گشتند تا توبه ایشان مقبول شد.

(بیان توبه بنی اسرائیل)

یا به آن که چون جمعی از بنی اسرائیل عبادت گوساله سامری کردند، توبه ایشان آن بود که یکدیگر را بکشند و تسلیم شوند که دیگری ایشان را بکشد؛ چنانچه منقول^۱ است که موسی علیه السلام امر کرد ایشان را که دو صف ایستادند. پس غسل کردند و کفن‌ها پوشیدند. و هارون علیه السلام آمد با دوازده هزار کس که گوساله را عبادت نکرده بودند و کاردهای تیز داشتند. و آن بنی اسرائیل^۲ را، که عبادت گوساله کرده بودند، می‌کشتند تا هفتاد هزار کس را کشتند. بعد از آن، خدای تعالی قبول توبه باقی زنده‌ها را کرده، کشته شدن آن جماعت، به منزله شهادت ایشان بود.

(بیان توبه آدم علیه السلام)

یا به آن که قبول توبه آدم علیه السلام از ترک سنت، که خوردن گندم بود - چنانچه مذهب حق امامیه است - بعد از آن بود که مفارقت میان او و حوا شد^۳ و سیصد سال گریه کرد.

(بیان توبه بنی اسرائیل)

یا به آن که جمعی از مفسرین در تفسیر این آیه کریمه: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۴ نقل کرده‌اند که چون از بنی اسرائیل خطایی و گناهی

۱. جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۶؛ الکشاف، ج ۱، ص ۱۴۰؛ تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۸۲.

۲. نسخه ه: جماعت بنی اسرائیل.

۳. نسخه د: میان آدم و حوا شد.

۴. الأعراف، آیه ۱۵۷.

صادر می‌شد در عضوی، واجب بود بر ایشان که آن عضو را قطع کنند.
و «تعجشیم» به معنی تکلیف است بر امر شاق.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی پس نبود هم‌چنین طریقه و قانون خدای تعالی در توبه، به جهت جماعتی که پیش از ما بوده‌اند. هر آینه ساقط کرد از ما آن‌چه ما را به آن طاقت نبود. و تکلیف نکرد ما را مگر به آن‌چه وسع ما باشد. و تکلیف دشوار نکرد ما را مگر به چیزهای سهل. و نگذاشت به جهت یکی از ما در روز قیامت، حجتی و عذری. پس کسی از ما هلاک می‌شود در روز قیامت که هلاک شد از فرمان و حکم او. و کسی سعید است از ما که رغبت کرد به حکم او.

والحمد لله بكل ما حمده به أدنى ملائکته إلیه وأکرم خلقته علیه وأرضی حامدیه لدیه، حمداً یفضل سائر الحمد کفضل ربنا علی جمیع خلقه

«تحمید» به معنی حمد پی‌درپی کردن است. و «أدنی» مشتق است از «دنو» به معنی قرب، نه از «دناءة» به معنی خست، بلکه «دنی» به همزه، مشتق است از «دناءة». و «أکرم» و «أرضی» افعال تفضیل است به معنی مفعول؛ چون اشهر. و «سائر» به معنی باقی است، مأخوذ از «سُور»، به معنی آبی که در ته ظرف باقی مانده باشد؛ چنان‌چه حریری^۱ و صفانی^۲ و صاحب قاموس^۳ نیز تصریح کرده‌اند، نه به معنی جمیع؛ چنان‌چه جوهری در صحاح^۴ توهم فاسد کرده است. و اگر در

۱. درة الغواص، ص ۴.

۲. در نسخه‌ها: صنعانی، و از او در مصباح المنیر، ص ۲۹۹ نقل کرده است.

۳. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۶۳.

۴. الصحاح، ج ۲، ص ۶۹۲.

این مقام، به معنی جمیع می‌بود، معنی فاسد می‌شد؛ چه لازم می‌آید^۱ که جزء را فضل بر کل بوده باشد. و اکرم و افضل مخلوقات نزد خدای تعالی، به مذهب حق امامیه، انبیا و ائمه معصومینند علیهم السلام، نه ملائکه؛ چنانچه معتزله (توهم)^۲ کرده‌اند. و در تحفه رضویه بیان آن کرده‌ایم. و در این کلام بلاغت انجام نیز اشاره به آن هست.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی مخصوص خدای تعالی است حمدهای ما، به هر حمدی که پی‌درپی کرد او را ملکی که از همه ملائکه به او نزدیک‌تر است و مکرم‌ترین مخلوقات به سوی او و پسندیده‌ترین حامدین او نزد او - یعنی انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام - چنان حمدی که زیاده باشد بر باقی حمدها، مانند زیادتیی که پروردگار ما دارد بر جمیع خلقت.

ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ، عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَمَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ، وَلَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَلَا مَبْلَغَ لِغَايَتِهِ، وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ

۱. نسخه ج: می‌آمد.

۲. از نسخه ج، ه.

(بیان آن که «ثم» به جهت ترتیب در زمان و در رتبه و شرافت، هر دو آمده است)

لفظ «ثم» در لغت عرب، اگر چه موضوع است به جهت تعقیب با مهلت، اما بسیار واقع شده است که مجازاً اطلاق کرده‌اند بر آن که میان کلام سابق بر «ثم» و کلام بعد از آن، در مرتبه و شرافت اختلاف بوده است. پس این اختلاف در رتبه را به منزله تراخی در وقت قرار داده‌اند؛ چنانچه در قرآن مجید وارد شده است: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾^۱؛ یعنی خدای تعالی خلق کرد به جهت شما آنچه در زمین است جمیعاً، پس قصد کرد به جانب آسمان و از روی اعتدال و استوا هفت آسمان را خلق کرد. و معلوم است که خلق آسمان، قبل از زمین بود؛ چنانچه در قرآن وارد شده است: ﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴾^۲؛ یعنی زمین را بعد از آسمان دحو کرد و پهن ساخت. پس «ثم» در این آیه کریمه، اشاره است به آن که تفاوت عظیمی در مرتبه، میان خلق زمین و آسمان هست؛ چنانچه فراء نحوی نیز می‌گوید که «ثم» گاهی به جهت ترتیب در اخبار می‌آید، نه در اصل حکم؛ چنانچه می‌گویی: «أَعْجَبَنِي مَا صَنَعْتَ الْيَوْمَ، ثُمَّ مَا صَنَعْتَ أَمْسٍ أَعْجَبُ».

و در این مقام نیز «ثم» به جهت تراخی در وقت و مهلت نیست، بلکه به جهت آن است که شرافت حمد سابق بر این فقره، به اعتبار کیفیت بود؛ چه حامد (در آن حمد)^۳ ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بودند. و شرافت حمد مذکور در این فقره، به اعتبار کثرت عدد حمد و زمان حمد است. و

۱. البقرة، آیه ۲۹.

۲. النازعات، آیه ۳۰.

۳. از نسخه ه و از حاشیه نسخه ب، که به خط کاتب نسخه نیست.

مراد از «مکان»، یا سطح باطن حاوی است که مماس ظاهر محوی باشد؛ چنانچه شیخ الرئيس ابوعلی ابن سینا در شفا اختیار کرده است. پس گویا حمد به منزله مکان نعمت است. یا به عوض است مجازاً، یا به معنی منزلت است؛ چه منزلت حمد، متفاوت می شود به تفاوت منزلت نعمت.

و لفظ «مکان» و «عدد» منصوبند به نزع خافض. و لفظ «مکان کل واحد[ة]» عطف است بر «مکان کل نعمه». و ضمیر در «منها» و «عددها» یا راجع است به بندگان ماضی و باقی.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی آن باشد که حمد از برای خدای تعالی ثابت است به عوض هر نعمتی که بر ما و بندگان سابق و باقی دارد، به عدد آن چه علم الهی به آن تعلق گرفته است و به عوض هر یک از بندگان، جمیع عدد بندگان. پس اولاً عدد حمد را به قدر عدد نعمت، مضاعف ساخت و ثانیاً به قدر عدد بندگان حامد.

یا راجع است به اشیا؛ یعنی حمد از برای خدای تعالی است به عدد هر نعمت که بر بندگان دارد، به عدد علم الهی به هر شیء از اشیا، به عوض هر یک، عدد کل اشیا؛ چنانچه عدد حمد در این صورت، به قدر مضروب عدد نعمت الهی است بر بندگان در عدد علم الهی به اشیا در عدد ذوات اشیا، فافهم.

و «عددها» در روایت ابن ادریس، به رفع و به نصب، معاً خوانده شده است. اگر مرفوع باشد، مبتدا است و خبر او «مکان کل واحد[ة]» است که ظرف است و بر او مقدم شده است. و ابد به معنی دهر است.

(معنی دهر و سرمد)

و مراد از دهر و سرمد، یا معنی لغوی است، یعنی دائم و زمان طویل، یا معنایی

است که حکما و ارباب معقول، چون شیخ‌الرئیس در مقالهٔ دوم از طبیعیات شفا گفته است که نسبت میان امور متغیره، چون حرکات با یکدیگر، زمان است. و نسبت میان متغیر و ثابت، که از تغیر محفوظ است، چون عقول و ملائکه، دهر است. و نسبت میان ثابتات، چون نسبت میان واجب الوجود و عقول و ملائکه، سرمد است. پس هرگاه بندگان الهی، بعضی ماضی و متغیر باشد و تغیر^۱ در ذات ایشان ممکن باشد، حمد ایشان واجب الوجود را، که نسبت است میان ذوات این متغیرات و واجب الوجود، به ابد، یعنی دهر تعبیر شده است. و حمد بندگان باقی ثابت را، چون ملائکه، به سرمد تعبیر نموده.^۲ و تفصیل این را در تحفهٔ رضویه بیان کرده‌ایم.

(خلاصهٔ معنی کلام امام علیه السلام)

و «آمد» به معنی متنها و غایت است. پس خلاصهٔ معنی این فقرات شریفه، آن که پس از برای خدای تعالی حمد می‌کنیم به عوض هر نعمت که او را بر ما هست و بر جمیع بندگان گذشته و بندگان باقی، به عدد آن چه احاطه کرده است به آن، علم او از جمیع اشیا، و به عوض هر یک از بندگان یا اشیا، عدد مجموع آن، اضعاف مضاعفه، آن حمد دائمی که زمانش طویل باشد تا روز قیامت، حمدی که آخر و نهایت نداشته باشد و عدد او را حساب نباشد و غایت او به هیچ جا^۳ نرسد و نهایت او منقطع نشود.

۱. نسخه ج: تغیر.

۲. طبیعیات شفا، ج ۱، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

۳. نسخه ج: جایی.

حمداً یكون وُضْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَعَفْوِهِ، وَسَبَباً إِلَى رِضْوَانِهِ، وَذَرِيعَةً إِلَى مَغْفَرَتِهِ، وَطَرِيقاً إِلَى جَنَّتِهِ، وَخَفِيراً مِنْ نَقِمَتِهِ، وَأَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ، وَظَهيراً عَلَى طَاعَتِهِ، وَحَاجِزاً عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَعَوْنًا عَلَى تَأْدِیَةِ حَقِّهِ وَوِظَائِفِهِ. حمداً نَسْعُدُ بِهِ فِي السَّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَنَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشَّهْدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ، إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٌ

«وُضْلَه» آن چیزی است که به او توصل می‌جویند به سوی شیء. پس شامل اسباب حقیقیه و آلات و ادوات باشد. و «سبب» در لغت، به معنی ریسمان آمده است و به معنی وُضْلَه. و در اصطلاح حکما شامل علت‌های اربع است که علت مادیه و صوریه و غاییه و فاعلیه باشد. و «ذریعه» به معنی وسیله است. و «خفیر» به معنی خلاص کننده و خلاص کرده شده آمده است. و مراد در این جا معنی اول است. و «ظہیر» به معنی معین است. و «نسعد» مأخوذ است از سعد لازم، نه متعدی، (اگر) ^۱ چه به معنی متعدی هم می‌آید. و مسعود اسم مفعول از آن معنی متعدی مأخوذ است.

(فرق میان سعادت و سعودت)

و مصدر «نسعد» سعادت است، خلاف شقاوت. و ماضی او «سَعَدَ» است به کسر عین. و این وقتی است که صفت آدمی باشد. و اگر صفت غیر آدمی باشد، مأخوذ است از سعودت، به معنی یُثْمَن، خلاف نحوست. و ماضی او «سَعَدَ» است به فتح عین؛ چنانچه جوهری در صحاح ^۲ ذکر کرده است.

و «اولیا» جمع ولی است به معنی محبت. و ولی، که از اسماء الله تعالی است،

۱. از نسخه ج.

۲. الصحاح، ج ۲، ص ۴۸۷.

به معنی نصرت دهندهٔ بندگانِ مؤمن است. و «حمید» فعلیل است، به معنی مفعول، یعنی حمد کرده شده.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی حمد می‌کنم خدای تعالی را حمدی که به سبب آن حمد، متوصل شویم به طاعت او و عفو او، و سبب باشد به رضای پروردگار، و وسیله باشد به آمرزش، و راهی^۱ باشد به بهشت او، خلاص کننده باشد بنده را (از)^۲ انتقام او، و امن باشد از غضب او، و اعانت کننده باشد بنده را بر طاعت او، و مانع باشد بنده را از نافرمانی امر او، و اعانت کننده باشد بنده را بر آن که حق خدمت و وظایف بندگی او را به جای آورد. حمدی که به آن سبب، داخل باشیم یا امتیاز داشته باشیم در میان جماعت صاحب سعادت، که دوستان پروردگار باشند، و بگردیم به آن سبب، منتظم در سلسلهٔ جماعتی که شهید می‌شوند به شمشیر دشمنان خدای تعالی، که کفارند. به درستی که خدای تعالی نصرت‌دهندهٔ مؤمنان و حمد کرده شده است.



۱. نسخهٔ ج: راه.

۲. از نسخهٔ ج، ه.

(۲)

وكان من دعائه عليه السلام بعد هذا التحميد الصلاة

على رسول الله صلى الله عليه وآله

(بیان خلافتی که علما نموده‌اند در آن که صلوات بر پیغمبر

صلى الله عليه وآله وسلم چون اسم شریف او مذکور شود،

واجب است یا سنت)

اختلاف کرده‌اند علما در آن که صلوات بر پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم واجب است یا سنت. جمعی کثیر از علمای امامیه رضوان الله عليهم اجمعین بر آنند که هر مرتبه که اسم پیغمبر مذکور شود، صلوات واجب است؛ چنانچه مذهب شیخ ابوجعفر ابن بابویه القمی است طاب ثراه^۱ و زمخشری نیز در کشاف^۲ این مذهب را اختیار کرده است. و شیخ مقداد در کنز العرفان^۳ این مذهب را ترجیح داده است. و بعضی از سنّیان^۴ گفته‌اند که یک مرتبه در مدت عمر، صلوات واجب است. و بعضی بر آنند که در هر مجلس که اسم پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم مذکور شود، اگر چه مکرر مذکور سازند، یک مرتبه صلوات واجب است.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۵، باب الأذان والإقامة، ح ۱۲.

۲. الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۸.

۳. کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۳۳.

۴. بقية مطالب، برگرفته از تفسیر کشاف است.

و در کیفیت صلات، همین کافی است که بگویند: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ»؛ اما افضل و اولی آن است (که)^۱ «و آلِ مُحَمَّدٍ» را اضافه نمایند. و آنچه در بعضی روایات وارد شده است که صلات را به این عبارت ادا نمایند که «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَآلِ اِبْرَاهِیْمَ، وَبَارِکْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَمَا بَارَکْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَآلِ اِبْرَاهِیْمَ إِنَّکَ حَمِیدٌ مُّجِیدٌ» مراد آن است که این، افضل عباراتی است که صلات را به آن، ادا نمایند.

(وجه آن که در تشهد نماز، ابن بابویه

صلوات بر پیغمبر، مذکور نساخته است)

و در این مقام، اشکالی است عظیم که ابن بابویه با آن که صلات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در هر ذکری واجب می داند، در تشهد نماز، صلات بر پیغمبر را مطلقاً مذکور نساخته است؛^۲ چنانچه در بعضی (از)^۳ احادیث صحیحه^۴ نیز صلات در تشهد، مذکور نیست. و باقی فقهای ما، که صلات را در هر ذکری واجب نمی دانند، صلات را در تشهد ذکر کرده اند.

و ظاهراً جواب این اشکال، آن است که به مجرد آن که صلات، در تشهد داخل نباشد، لازم نمی آید که در نماز داخل نباشد. پس منافات ندارد به آن که بعد از تشهد، صلات واجب باشد و جزء نماز باشد، نه جزء تشهد. یا آن که ممکن است که چون در شهادت دوم، اسم پیغمبر مذکور می شود، صلات بر پیغمبر، اگر چه جزو نماز نیست، اما واجب باشد بنابر ذکر اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم. پس

۱. از نسخه ج، ه.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۹، باب وصف الصلاة، ذیل ح ۲۰۹؛ المقنعة، ص ۹۵.

۳. از نسخه ج.

۴. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۹۶ - ۳۹۷، باب ۴ از ابواب التشهد، ح ۱ و ۴.

صلوات جزء نماز بالاصاله نباشد، بلکه به تابعیت شهادت، واجب باشد.

(بیان آن که نزد شیعه امامیه، صلوات بر آل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را اضافه صلوات بر پیغمبر می باید کرد)

و نیز باید دانست که علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین بر آنند که صلوات بر آل پیغمبر فرستادن، خواه به تنهایی مذکور شود یا با اسم پیغمبر مذکور باشد، جایز است، بلکه کمال فضیلت و ثواب [را] دارد؛ چنانچه آیات کریمه و احادیث صحیحیه، بر این دال است. و زمخشری در کشاف می گوید که اگر آل پیغمبر را با اسم پیغمبر ذکر کنند، صلوات فرستادن بر ایشان جایز است و اگر تنهایی مذکور شود، مکروه است؛ چه این شعار، ذکر پیغمبر است و باعث آن می شود که متهم شود به آن که رافضی است.^۱ و این کلام، ظاهر الفساد است.

(بحث بر صاحب کشاف در صلوات بر آل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم)

و حق آن است که آل پیغمبر، به تنهایی نیز اگر مذکور شود،^۲ صلوات فرستادن بر ایشان فضیلت تمام دارد، (از چند وجه)؛^۳ چنانچه بگویند^۴ که «اللهم صل علی آل محمد»^۵ و مانند این؛^۶ چه هرگاه در قرآن مجید صلوات بر اهل مصیبت فرستاده

۱. الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۸.

۲. نسخه ه: شوند.

۳. از نسخه ج.

۴. نسخه ه: بگویند.

۵. نسخه ج: «اللهم صل علی محمد وآله». نسخه ب، د و آله را نیز دارد، که روی آن خط کشیده شده است. نسخه ه: «اللهم صل علی محمد وآل محمد»، که روی «محمد و» علامت

زاید گذاشته است.

۶. نسخه ب، د، ه: و مانند این از چند وجه.

شده باشد، چرا بر آل پیغمبر، که انواع مصیبت‌ها به ایشان رسیده، نتوان فرستاد؟ و به این دلیل، افضل المحققین، آیت الله فی العالمین، شیخ جمال الدین الحلّی طاب ثراه بعضی از سیدان سنّی متعصّب را الزام داد.^۱ و سنیان با آن که تجویز صلات بر آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کنند، چون با اسم پیغمبر مذکور شود، به اتفاق، اسم آل را از صلات بیرون می‌کنند. پس می‌گویند: «صلی الله علیه و سلم». و این از فرط تعصّب ایشان است در عداوت و بغض اهل بیت صلوات الله و سلامه علیهم.

(بیان آن که «و آله» را در صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

مجرور باید خواند یا منصوب)

و خلاف است میان علما که لفظ «و آله» در «صلی الله علیه و آله» مجرور است یا منصوب؛ چون کوفیین تجویز نموده‌اند هم در حالت اختیار و هم در حالت اضطرار که عطف بر ضمیر مجرور کنند، بدون آن که حرف جر را اعاده کنند. اکثر علما لفظ «و آله» را به کسر می‌خوانند و این اقوی است. و چون بصریین را اعتقاد این است که در حالت اختیار، این جایز نیست - چه این به منزله عطف است بر بعضی از کلمه؛ بلکه همین در حالت اضطرار، جایز است - لفظ «و آله» را به نصب لام می‌خوانند، نه به جر، و او را به معنی «مع» می‌گیرند. و شیخ کراجکی این قول را ترجیح کرده است. و این ضعیف است.

و اگر در صلات، لفظ «علی» را مکرر کنند، - چنانچه در بسیاری از احادیث و ادعیه مرویه از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است - پس بگویند: «صلی الله علیه و علی آله»، جایز است.

۱. لؤلؤ البحرين، ص ۲۲۴؛ قصص العلماء، ص ۳۵۶، شرح حال علامه حلی.

(بیان آن که بعضی علما به شیعه امامیه نسبت داده‌اند که

لفظ «علی» را میان اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

و آل او داخل نباید کرد)

و بعضی از فضلا توهم کرده‌اند که لفظ «علی» میان اسم پیغمبر و آل، جایز نیست و به این حدیث متمسک می‌شوند که بعضی علمای شیعه روایت کرده‌اند: «مَنْ فَصَلَ بَيْنِي وَ بَيْنَ آلِي بِ «علی»، فَقَدْ جَفَانِي»؛ یعنی هر کس فاصله کند میان اسم من و آل من، به لفظ «علی» - که حرف جر است، پس بگوید مثلاً: «صَلَّى اللهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» - پس هر آینه بر من جفا کرده است. و حق این است که این حدیث، در کتب معتبره علمای امامیه مذکور نیست. و در احادیث و ادعیه، مخالف این معنی^۱ بسیار وارد شده است. و حضرت استادی‌ام طاب ثراه می‌فرمودند که ظاهراً در کتب اسماعیلیه، که فرقه‌ای از شیعه‌اند، این حدیث منقول است؛ اما تا حال، این حدیث در کتب ایشان هم به نظر این فقیر نرسیده.

(خلاصه معنی کلام شریف)

پس معنی این کلام، آن که (و)^۲ بود از دعای امام علیه السلام بعد از آن دعای حمد، این دعای صلوات بر رسول الله صلی الله علیه وسلم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجِزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ، وَلَا يَقُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطُفَ

۱. نسخه ج: - معنی.

۲. از نسخه ه.

(بیان آن که امام علیه السلام دعای صلوات را بعد از

دعای حمد می خوانده است)

واو در «والحمد لله» به جهت استیناف است. و ظاهراً چون امام علیه السلام این دعا را همیشه بعد از دعای حمد می خوانده است، به جهت عطف قصه بر قصه، و او عطف را در اول این دعا ایراد نموده است. و «دون» به معنی غیر است، یا به معنی بعد، مجازاً؛ به جهت مناسبتی که میان بعدیت زمانیه است و تحتیت مکانیه، که «دون» به جهت او موضوع است در لغت. و «امم» جمع «امت» است. و امت را چند معنی است. و مراد در این جا طایفه ای است که پیغمبری به ایشان فرستاده شده باشد. و «قرون» جمع «قرن» است. و مراد از آن، ده سال یا بیست سال یا سی سال یا چهل سال یا پنجاه سال یا شصت سال یا هفتاد سال یا هشتاد سال یا صد سال یا صد و بیست سال است. و بعضی گویند که مراد از قرن، یک زمان است، اگر چه کم باشد، و جماعتی که در یک عصر مجتمع باشند. و «لطف» مشتق است از «لطافت»، به معنی کوچکی و دقت.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی حمد مخصوص خدایی است تعالی شأنه که عطا کرد بر ما به محمد خدای تعالی صلوات بفرستد بر او و بر اهل بیت او. و این عطا را به امت های پیش از ما و به مردمی که در قرن های گذشته بوده اند، نکرد، به قدرتش، که عاجز نیست از هیچ چیز، هر چند عظیم باشد. و هیچ چیز از او فوت نمی شود، هر چند کوچک و دقیق باشد.

بدان که قدرت خدای تعالی به همه چیز تعلق گرفته است. و به ممتنعات، مثل اجتماع نقیضین، که تعلق نگرفته است، نه به جهت ضعف قدرت خدای تعالی است، بلکه به جهت آن است که ممتنعات به صفت شیئیت و حقیقت و ماهیت

موصوف نیستند، محض آن است که عقل توهم معنی در ذهن، به جهت ایشان کرده است.

(بیان حدیثی که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند
که خدای تعالی قدرت دارد که در تخم مرغ دنیا را داخل کند
بی آن که تخم مرغ را بزرگ کند یا دنیا را کوچک کند)

و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه در کتاب کافی روایتی نقل کرده است که عبد الله دیصانی از هشام بن الحکم پرسید که آیا خدای تعالی قادر است؟ گفت: بلی. گفت عبد الله که آیا قادر است بر آن که کل دنیا را در تخم مرغی کند که تخم مرغ بزرگ نشود و دنیا کوچک نشود؟ هشام گفت: مرا مهلت ده تا در این جا فکر کنم. گفت: یک سال تو را مهلت دادم.

چون هشام به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسید و از حضرت پرسید، حضرت در جواب او گفت که چند حاسه داری؟ گفت: پنج حاسه. گفت: کدام حاسه از همه کوچک‌تر است؟ هشام گفت: باصره. گفت امام علیه السلام که چه مقدار است باصره؟ هشام گفت: مثل عدسی یا کوچک‌تر. امام علیه السلام گفت: ای هشام! نظر به جانب پیش روی خود و به جانب بالای سر خود کن و خبر ده که چه مقدار می‌بینی. گفت هشام: می‌بینم آسمان و زمین و خانه‌ها و قصرها و صحراها و کوه‌ها و نهرها. پس امام علیه السلام گفت که آن خدایی که قدرت دارد که آن‌چه تو می‌بینی، از آسمان و زمین و غیر آن، در مقدار یک عدس، بلکه کم‌تر از آن داخل سازد، قادر است بر آن که کل دنیا را در تخم مرغی داخل کند که دنیا کوچک نشود و بزرگ نشود تخم مرغ.

پس هشام بر پای مبارک امام علیه السلام افتاد و هر دو دست و پیشانی مبارک و هر

دو پای حضرت را بوسه داد و به منزل خود رفت. و چون اول صبح عبدالله دیصانی نزد هشام رفت، گفت: یا^۱ هشام! به سلام تو آمده‌ام، به تقاضای جواب نیامده‌ام. هشام گفت: اگر به تقاضای جواب هم آمده‌ای، این جواب تو حاضر است. و آن جواب (را)^۲ که از امام علیه السلام شنیده بود، نقل کرد.^۳

بدان که در حلّ این حدیث و تطبیق آن با قوانین عقلیه، علما اختلاف تمام کرده‌اند و هیچ یک، حلی نکرده‌اند که اشکالی بر ایشان لازم نیاید. و فقیر به دو وجه، این حدیث را به قدر وسع و طاقت، حلّ کرده‌ام موافق قوانین عقلیه، که هر یک، موافق است با بعضی احادیث معتبره، که از اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم اجمعین مروی است و هیچ اشکالی بر این دو حلّ لازم نمی‌آید و در تحفه رضویه به تفصیل ایراد نموده‌ام.

فَخَتَمَ بِنَا عَلٰی جَمِيعٍ مِّنْ ذُرِّیَّهٖ، وَجَعَلْنَا شَهَادَةً عَلٰی مَنْ جَحَدَ، وَكَثَرْنَا بِمَنْهٖ عَلٰی مَنْ قَلَّ

(بیان معنی خاتم)

«ختم» به معنی مهر نمودن است^۴ و از او گرفته‌اند خاتم به کسر تاء؛ یعنی آن کسی که مهر می‌کند. و خاتم به فتح تاء- یعنی آن گلی که علامت بر او می‌کنند و بر در انبارها و خانه‌ها می‌گذارند. و در این جا معنی اول، اناسب است. و لفظ باء در «بنا» یا از برای سببیت است یا به جهت متعدی ساختن «ختم» است؛ چه «ختم»

۱. نسخه ج: ای.

۲. از نسخه ج.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۷۹، باب حدوث العالم، ح ۴.

۴. از این جا تا «چون امت» تا دو صفحه بعد (ص ۱۲۳)، از نسخه ج افتادگی دارد.

لازم و متعدی آمده است.

و «ذَرَاءَ» به معنی خلق است. و «شهداء» جمع شاهد است. و «جحد» مشتق است از جحد، به معنی انکار.

بدان که چنانچه از این فقرات شریفه ظاهر می شود که امت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم افضلند از امت پیغمبران سابق و ختم ایشانند، ظاهر می شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم افضل است از پیغمبران سابق و ختم ایشان است. و اگر گویی که پیغمبر ما چون آخر پیغمبران است و عیسی علیه السلام در آخر الزمان از آسمان نزول می کند؟

(جواب شبهه ای که بعضی کرده اند که عیسی

آخر پیغمبران است، نه محمد صلی الله علیه و آله و سلم)

جواب می گوئیم که مراد از این، آن است که بعد از نبوت پیغمبر ما، کسی را به پیغمبری نمی فرستند. عیسی علیه السلام پیش از پیغمبر ما پیغمبر بوده است و چون از آسمان نزول می کند، به شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم عمل خواهد کرد و به قبله او نماز خواهد گزارد و اقتدا به صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه در نماز خواهد کرد، گویا از جمله امت او خواهد بود. و در قول امام علیه السلام «وَجَعَلْنَا شُهَدَاءَ عَلِيٍّ مِنْ جَحْدٍ» اشاره است به آیه کریمه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾.^۱ و در تفسیر این آیه کریمه، اختلاف کرده اند. بهترین تفاسیر، آن است که امت پیغمبران سابق، در روز قیامت انکار می کنند که پیغمبران ما تبلیغ رسالت کرده اند به ما.

(بیان آن که امت پیغمبر ما گواهی بر

صدق پیغمبران سابق خواهند داد)

پس جناب مقدس الهی، با علم کامل به جهت مصلحت، گواه از پیغمبران

می‌طلبد که ایشان به امت، احکام شرعیه را رسانیده‌اند. پس پیغمبران سابق، امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به جهت گواهی حاضر می‌سازند و چون امت^۱ گواهی می‌دهند، از ایشان می‌پرسند که شما از کجا دانستید؟ ایشان می‌گویند: از آن که خدای تعالی در قرآن مجید، بر زبان پیغمبر صادق خود، ما را خبر داد. پس چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم را می‌آورند و سؤال می‌کنند از حال امت خود، او گواهی می‌دهد که این امت، عادلند.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کنند که چون روز قیامت می‌شود، خدای تعالی جمع می‌کند خلایق را به جهت حساب. اول کسی را از پیغمبران که می‌طلبند به جهت حساب، نوح علیه السلام است. پس به او گویند که آیا تبلیغ رسالت خود کرده‌ای؟ می‌گوید: بلی. می‌گویند: گواه تو کیست؟ نوح می‌گوید: گواه من محمد بن عبدالله است. پس بیرون می‌آید نوح و پای بر سر خلایق می‌گذارد تا می‌آید به نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم و او بر بالای پشته ریگ نشسته خواهد بود با امیر المؤمنین، علی علیه السلام. پس نوح می‌گوید: ای محمد! به درستی که خدای تعالی سؤال کرد از من که تبلیغ رسالت کردی به امت؟ گفتم: بلی. گفت: گواه تو کیست؟ گفتم: محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

(بیان آن که جعفر طیار و حمزه، عم پیغمبر گواهی

به جهت نوح علیه السلام در روز قیامت خواهند داد)

پس پیغمبر ما می‌گوید به جعفر طیار و حمزه سید الشهداء: بروید و گواهی دهید که نوح تبلیغ رسالت خود به امت کرد. پس امام جعفر علیه السلام گفت که «جعفر و حمزه ایشان گواهی به جهت پیغمبران می‌دهند بر آن که تبلیغ رسالت کرده‌اند».

۱. پایان افتادگی از نسخه ج.

راوی می‌گوید که از امام علیه السلام پرسیدم که امیر المؤمنین، علی علیه السلام کجا است که گواهی نمی‌دهد؟ حضرت امام علیه السلام فرمود که «منزله او اعظم است از این که گواهی بدهد».^۱

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی ختم کرد خدای تعالی ما را بر جمیع مخلوقات. گویا ما به منزله مَهرِیم که بر درِ کیسهٔ مجموع مخلوقات الهی زده‌اند. و گردانید خدای تعالی ما را گواهان بر جمیع امتان پیغمبران سابق، که انکار رسالت ایشان کرده‌اند. و به بخشش خود، ما را بسیار کرد نسبت به امتان قلیلی که پیغمبران سابق داشته‌اند.

بدان که کثرت امت پیغمبر ما یا به اعتبار آن است که همین پیغمبر ما به کل جن و انس یا عرب و عجم مبعوث شده است، یا به اعتبار آن که ملت پیغمبر ما تا قیام قیامت خواهد بود، به خلاف پیغمبران سابق، یا به اعتبار آن که خدای تعالی خبر داده باشد پیغمبر و ائمهٔ معصومین علیهم السلام را که عدد امت پیغمبر ما زیاده خواهد بود از عدد^۲ امت پیغمبران سابق.

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ، وَنَجِّبِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَصَفِيَّكَ مِنْ عِبَادِكَ، إِمَامَ الرَّحْمَةِ وَقَائِدَ الْخَيْرِ وَمِفْتَاحَ الْبَرَكَاتِ، كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ، وَعَرَّضَ فَيْكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ، وَكَاشَفَ فِي الدَّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ، وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أَسْرَتَهُ، وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ

«آمین» فعلیل است به معنی مفعول؛ یعنی مأمون، نه به معنی فاعل، که آمین

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۶۷، ح ۳۹۲.

۲. ج: - عدد.

باشد؛ چنانچه اخفش گمان کرده است. و «وحی» در لغت به معنی سرعت است و اطلاق می‌کنند حقیقتاً بر آن که معنی به سوی نفس القا شود به خفیه؛ اما اکثر استعمال وحی، در آن است که مَلَکی به پیغمبری القای معنی کند از جانب خدای تعالی. و «نجیب» به معنی برگزیده است. و در نسخه ابن‌ادریس بدل «نجیبک» «نجیک» به تشدید یاء مکسوره است بعد از جیم، به معنی خالص یا به معنی هم‌سر و هم‌راز.

و «امام» - به کسر الف - به معنی پیشوا و خلیفه است، بر مذکر و مؤنث اطلاق می‌توان کرد؛ چون لفظ «وصی» و «وکیل» و «مؤذن» و «شاهد» که بر مذکر و مؤنث اطلاق می‌کنند؛ به سبب آن که غالباً این صفات، در مذکر می‌باشد؛ چنانچه ابن‌سکیت تصریح کرده است. و جمع مکسر «امام»، همان «امام» است. و اسم جنس نیست؛ چه او را تثنیه می‌کنند؛ مثل امامان. اگر اسم جنس می‌بود، او را تثنیه نمی‌کردند. پس تفاوت میان اعراب «امام» مفرد و جمع، به محض تغییر تقدیری است؛ چون فلک؛ چنانچه در قاموس^۱ مذکور است.

و «امام» - به فتح الف - ظرف می‌باشد به معنی قدام. و مراد از «امام الرحمه» یا آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امام و پیشوای اهل رحمت است، یعنی مؤمنان و متقیان، یا آن که رحمت به او اقتدا می‌کند، چنانچه به هر طرف که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میل می‌کند، رحمت به آن طرف میل می‌کند، یا اضافه بیانیه است به جهت مبالغه؛ چنانچه در قرآن مجید وارد شده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.^۲ و ممکن است وجه آن که واو در «امام الرحمه» داخل نشده است، آن باشد که این صفت، این مقدار با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ارتباط دارد که او به منزله

۱. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۰۵.

۲. الانبیاء، آیه ۱۰۷.

ذات پیغمبر است، نه به منزله صفات او. پس به منزله عطف بیان باشد. و «قائد» به معنی سردار لشکر است.

(معنی خیر نزد محققین حکمای اسلامی)

و چون «خیر» بنابر تحقیقی که محققان کرده‌اند، چون شیخ‌الرئیس، در الهیات شفا، به معنی کمالی است که مقصود اصلی باشد، چون معرفة الله، می‌تواند بود که «امام‌الرحمه» اشاره به شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد امتش را در نشئه آخرت، که به سعادت اخرویه فائز^۱ شوند. و «قائد الخیر» اشاره باشد به آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در این نشئه دنیا واسطه است میان امت و کمالات علمیه، که مقصود اصلی‌اند از ایجاد، که از آن جمله، معرفة الله تعالی است که از تکمیل قوت نظریه به هم می‌رسد.

و «مفتاح البرکه» اشاره باشد به آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در این نشئه دنیا واسطه است میان امت و کمالات عملیه، از رعایت طاعات و عبادات، که از تکمیل قوت عملیه به هم می‌رسد. و «نَصَب» به معنی تعب دادن و بر پا داشتن آمده است. و مناسبت کراحت با نفس ناطقه و تعب با بدن، اگر چه بیش‌تر است، اما مطلب حضرت امام علیه السلام آن است که کراحت نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به حدی رسیده بود^۲ که در بدن او اثر کرده بود و هم‌چنین تعب بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به تعب نفس منتهی شده بود. و «مکاشفه» به معنی آن است که کسی عداوت را با کسی آشکار کند.

و «حامه» از حمیم مأخوذ است به معنی خویشان و دوستان نزدیک. و در نسخه ابن‌ادریس، بدل «و حامته»، «و لُحْمته» است - به ضم لام. و لحمه به معنی قرابت و

۱. کذا. صحیح ظاهرأ: فائز.

۲. نسخه ج: - بود.

پود جامه آمده است. و «اسره» به -ضم الف- به معنی گروهی است که خویش نزدیک به کس باشند. و «رَحِم» به معنی موضعی است که طفل پیش از تولد، در آن جا می‌باشد. و به معنی قرابت هم آمده است. و مراد از «رحم» خویشانند، اگر چه بعید باشند، چنانچه خویشانی که به چند واسطه به پدر اعلای کسی برسند، ایشان را «رحم» می‌گویند.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این فقرات شریفه، آن است که خدایا! پس صلات^۱ بفرست بر محمد، که تو او را امین ساخته‌ای بر وحی خود، و برگزیده تو است از خلق، و برگزیده تو است از بندگان تو، پیشوای اهل رحمت، که متقیانند، و سر کرده خیر و رحمت الهی، و کلید برکت؛ چنانچه رنج فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به واسطه اظهار امر رسالت تو به امت، نفس خود را، و در عرصه مکروه در آورد در راه تو بدن خود را، و اظهار عداوت صریح کرد و منازعت کرد به آشکار، به جهت دعوت امت به سوی تو با خویشان و خواص خود - چنانچه در کتب تاریخ، شمه‌ای از آن مسطور است - و حرب کرد در رضای تو گروه خویشان نزدیک خود را و قطع کرد در احیای دین تو رحم و خویشان خود را.

وَأَقْصَى الْأَدْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ، وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ وَوَالِي
فِيكَ الْأَبْعَدَيْنِ، وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبَيْنِ، وَأَذَابَ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ، وَأَتْعَبَهَا
بِالدَّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ، وَشَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ
«إقصاء» به معنی دور کردن است، مأخوذ از «قَصَو». و «أدنین» جمع «أدنی»

است. و او مشتق است از «دُنُو» به معنی قرب، نه از «دُناة» مهموز، به معنی خست.

(بیان آن که در بعضی جمع‌ها [ی] ناقص، چون «مصطفین»

و «ادنین»، ما قبل یاء مفتوح است، نه مجرور)

و چون الف مقصوره در آخر ادنی هست، در جمع او الف ساقط می‌شود و فتحة قبل از الف، به حال خود می‌ماند؛ چون مُصْطَفَوْنَ و مُصْطَفَیْنَ - به فتح فاء - و عِیسَوْنَ و عِیسَیْنَ - به فتح سین. و این، قاعده کلیه است در جمع هر مفردی که در آخر او الف مقصوره باشد. پس معنی «ادنین» جماعتی است که نزدیک‌تر باشند. و «أَقْصِیْنَ» جمع «اقصى» است؛ یعنی جماعتی که دورتر باشند.

و «والی» مشتق است از «موالاة» به معنی دوستی کردن. و «أَدَاب» یعنی تعب فرمود. «نصح» به معنی نصیحت کردن است. و اضافه «دعوت» به «کاف» به اعتبار آن است که خدای تعالی علت غاییه دعوت پیغمبر است امت را، یا به اعتبار اضافه مجموع «اهل دعوت» است به «کاف»، نه به اعتبار اضافه «دعوت» به «کاف»، از قبیل آنچه علمای عربیه در اضافه «حُبُّ رُمَانِكَ» گفته‌اند.

بدان که هر یک از «دُنُو» و «قرب» و هر یک از «قصو» و «بُعد» یا به اعتبار خویشی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بیگانگی از او است، یا به اعتبار نزدیکی در مکان و دوری در مکان از او است؛ چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه خویشان کافر خود را از ساحت عزت خود دور کرد، جماعتی [از] کفار را، که به حسب مکان به او نزدیک بودند، اگر چه خویش او بودند، از فیض رحمت خود دور ساخت. و چنانچه بیگانه‌های مسلمان صافی اعتقاد را به ساحت عزت خود نزدیک ساخت، جماعتی را که به شرف خدمت او نرسیده بودند و در مکان از او دور بودند، اما

اخلاص و بندگی او را حرز خود ساخته بودند، چون او پس قرنیه، به فیض شفاعت و عطوفاتش بهره‌ور ساخت.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی دور ساخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از درگاه خود، جماعت خویشان خود را که به صفت نفاق و کفر موصوف بودند - چون ابولهب و ابوجهل، به سبب انکاری که دین تو را می‌کردند - و نزدیک گردانید به درگاه خود، جماعتی را که خویش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نبودند و بیگانه بودند از او، به سبب آن که دعوت تو را اجابت و اطاعت کرده‌اند. و دوست داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه اخلاص تو جماعتی را که دور بودند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - یا به اعتبار بیگانگی یا به حسب مکان؛ چون مسلمان شدند - و دشمن داشت در راه اخلاص به تو جماعت نزدیکان را - یا به خویشی یا به حسب مکان؛ چون بر کفر خود باقی بودند - و تعب فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نفس خود را در آن که رسالت تو را به همه امت برساند. و زحمت داد نفس خود را که امت را به ملت تو دعوت کند. و مشغول ساخت نفس خود را به آن که نصیحت کند اهل دعوت تو را.

بدان که این تعب و مشقت یا به اعتبار جهادها است که با کفار کرد - چنانچه در کتب تواریخ، شمه‌ای از آن مسطور است - یا به اعتبار آن که ادراک امت چون مختلف است، بعضی مُدرکند و بعضی کُودن، و مع هذا فهمیدن حقایق و معارف علمیه، بسیار مشکل است، خصوصاً تحقیق صفات آل‌هیة. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن که امت را بر این حقایق دینیہ مطلع سازد، با اختلاف افهام ایشان و با هر یک موافق مُدرک و عقل او تکلم کند و این حقایق و معارف مغلقه را بفهماند، کمال تعب و رنج کشیده است.

وَهَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ، وَ مَحَلَّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنٍ رَخِلَهُ، وَ مَوْضِعِ رَجْلِهِ، وَ مَسْقِطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنِسٍ نَفْسِهِ، إِرَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ، وَاسْتِنصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ

مهاجرت به معنی انتقال نمودن، شامل هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به حبشه^۱ و به مدینه، هر دو هست؛ چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اوایل اسلام، اولاً به حبشه هجرت کرد و بعد از آن به مدینه. و جمعیت لفظ «بلاد»، یا به اعتبار آن است که مراد، جمع منطقی است که زیاده از واحد است. و در این مقام، آن دو موضع است که مذکور شد. یا به اعتبار دیه‌ها و محل‌های حبشه و مدینه است. و «نأی» به سکون همزه، به معنی دوری است. و در نسخه ابن‌ادریس به عوض «نأی»، «نأئی» است بر وزن فاعل، به معنی بعید. پس بنابراین نسخه، «نأئی» مدینه یا حبشه است. و اضافه «محل» به او از بابت اضافه موصوف است به صفت؛ چون مسجد الجامع.

و «رحل» به معنی اثاث البیت است که همراه آن شخص باشد. و «استنصار» به معنی طلب نصرت است. و مراد از «محل نأی»، مدینه است. و مراد از «موضع رحل» و «موضع رجل» و «مسقط رأس» و «مأنس نفس»، جمیعاً مکه معظمه است که اثاث بیت^۲ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در آن جا^۳ بوده و ابتدای حرکت پای

۱. پیامبر اکرم به حبشه هجرت نکردند، بلکه جماعتی از اصحاب او به حبشه هجرت کردند. البته پیامبر اکرم سفری به طائف داشتند که مورد استقبال اهالی آنجا واقع نشدند و پیامبر را بیرون کردند.

این اشتباه را شارح در التحفة الرضویة شرح عربی او بر صحیفه نیز مرتکب شده است. این دیدگاه شارح مورد نقد مجلسی در الفرائد الطریفه: ص ۲۴۲ نیز قرار گرفته شده است. سید علی‌خان شیرازی در ریاض السالکین: ج ۱، ص ۴۷۳ می‌نویسد: «والمراد ببِلَادِ الْغُرْبَةِ وَ مَحَلَّ النَّأْيِ: مهاجرة صلی الله علیه و آله و سلم وهو المدينة المنورة وجمعية البلاد باعتبار ما حولها من القرى».

۲. نسخه ج: البیت.

۳. از نسخه ج. دیگر نسخه‌ها: اینجا.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن جا^۱ بوده. و نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کمال انس و الفت به آن موضع داشته.

و در نسخه کفعمی، بدل «موطن رحله»، «موطن رحله» است به جیم، و بدل «موضع رحله» «موضع رحله» است به حاء مهمله. و این به حسب معنی اولی است؛ چه وطن را به پا نسبت دادن، اولی است از آن که به اثاث البیت نسبت دهند.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی هجرت کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به شهرهای غریب^۲ - که حبشه و مدینه است - و محل دوری یا محلی که دور بود از محل توطن اسباب و اثاث البیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، و موضعی که اولاً پای مبارک آن حضرت از آن جا حرکت کرده بود، و از موضعی که در وقت ولادت، سر مبارکش به آن جا فرود آمده بود - یعنی از مکه معظمه، که محل تولد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود - و از موضعی که نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن جا انس تمام داشت؛ به جهت آن که اراده داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که دین تو را عزت دهد و طلب نصرت کند بر جماعتی که کافرنده به دین تو.

(بیان خلافتی که جمعی از علما کرده اند که مکه معظمه،

افضل است از مدینه طیبه یا بر عکس)

بدان که از ظاهر این فقرات مستفاد می شود که مکه معظمه، اشرف است از جمیع مواضع، حتی از مدینه طیبه؛ چه افضل انبیا می باید که انش به افضل

۱. نسخه ب، د: این جا.

۲. نسخه ج: غربت.

مکان‌ها بوده باشد و تولدش نیز در آن جا^۱ باشد. و بعضی از مخالفین اعتقاد دارند که مدینه افضل است از مکه. و دلیل هر دو قول، با بیان حقیقت قول اول، در تحفه رضویه مذکور است.

حتی استتب له ما حاول فی أعدائك، و استتم له ما دبّر فی أولیائك، فنهّد إلیهم مُستفتحاً بعونك، و مُتقوياً علی ضَعْفِهِ بنصرک، فغزاهُم فی عقرِ دیارِهم، وَ هَجَمَ عَلَیْهِمْ فی بُحْبُوحَةِ قَرَارِهم حتی ظَهَرَ أَمْرُک، وَعَلَتْ کَلِمَتُک وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ «استتب» مشتق است از استتاب، به معنی استقامت و مهیا گشتن. و «حاول» مشتق است از محاوله، به معنی قصد کردن. و «استتم» مشتق است از استتمام، به معنی مبالغه در تمام شدن. و در بعضی نسخه‌ها بدل «استتم» «استنم» است - به نون و میم مشدّده - مأخوذ از سنام، به معنی کوهان شتر، و از سَنِم بر وزن کَتِف، به معنی گیاه بلندقد، که شکوفه او بیرون آمده باشد. به آن سبب، عرب می‌گوید: «أَسْنَمَ الدخان»؛ یعنی دود بلند شد. پس معنی «استنم» - به نون - آن باشد که بلند شد. و «نهود» به معنی حرکت کردن به سوی شخص^۲ است. و «استفتاح» یا به معنی افتتاح و ابتدا است، پس لفظ باء در «بعونک» باء صله است، یا به معنی طلب فتح و نصرت است، پس لفظ باء از برای سببیت است.

و لفظ «علی» در «علی ضَعْفِهِ» متعلق است به محذوف؛ مثل مستولی. پس در معنی «تَقْوَى» تضمین معنی استیلا باید کرد. و ممکن است که «علی» به معنی ظرفیه باشد؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقت ضعف به سبب قلت احبا غالب آمد بر کفار به سبب تأیید الهی. و «عقر دار» - به ضم عین - به معنی اصل خانه

۱. نسخه ب، د: این جا.

۲. نسخه ج: شخصی.

است. و عقر قوم به معنی محله قوم است. و به فتح عین هم گاهی استعمال می‌کنند. و «دیار» جمع دار است. و «بجوحه» هر چیز، میان آن چیز است. و «قرار» به معنی محل قرار است؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان آن مواضعی که کفار در آن جا قرار گرفته بودند، بر سر ایشان هجوم کرد و در این، کمال تعب و مشقت، پیغمبر را به هم رسید.

و مراد از «امر» یا قدرت و اختیار است یا قوت یا اراده یا کلامی است مخصوص، در مقابل نهی، یا قضا و قدر است،^۱ یا مختلف ساختن احوال خلائق بر وفق مصلحت. و «ظهور» یا به معنی غلبه است یا به معنی آشکار شدن. و مراد از «کلمه»، اظهار شهادت به توحید است.

(بیان معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی هجرت کرد به بلاد غربت، تا آن که استقامت یافت و مهیا گشت به جهت او آن چه قصد کرده بود در ماده دفع دشمنان تو، که کفارند. و آن به مرتبه تمام و کمال رسید یا بسیار بلند مرتبه گشت از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن چه تدبیر کرده بود در ماده عزت دوستان تو، که مسلمانانند. پس حرکت کرد به سوی کفار، در حالتی که افتتاح و ابتدا کرد به یاری تو، یا طلب فتح و نصرت می‌کرد به سبب یاری تو و قوت می‌جست بر ضعفی که داشت، از آن که ناصرو معین کم داشت، به نصرت و یاری تو. پس غزا کرد با کفار در اصل خانه‌ها و محل‌های ایشان. و هجوم کرد بر سر ایشان در میان آن مواضعی که در آن جا قرار گرفته بودند تا آن که قدرت تو یا قوت تو یا اراده تو یا فرمان تو یا قضای تو یا مصلحت تو ظاهر شد و کلمه اسلام

۱. از این جا تا «در نسخه ابن ادریس ولایوازیه به سکون یاء و کسر هاء است» ص ۱۳۴ در قسمت بعدی از نسخه ه افتادگی دارد.

تو^۱ بلند گشت و هر چند اهل کفر و شرک، از این معنی کاره بودند.

اللَّهُمَّ فَارْفَعُهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّاتِكَ حَتَّى لَا يُسَاوِيَ فِي مَنْزِلَةٍ، وَلَا يُكَافَأَ فِي مَرْتَبَةٍ، وَلَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ

«کَدَح» به معنی کد و سعی است در عمل. و هر یک از ضمیر مرفوع در «لایساوی» و «لا یکافأ» و ضمیر منصوب در «لا یوازیه» راجع است به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم. و در نسخه ابن ادریس بدل «لا یکافأ» به همزه، «لا یکافی» است به الف، که همزه را به واو قلب کنند و واو را به الف؛ چنانچه «کفواً» را به هر یک از واو و همزه خوانده اند؛ اما اصل او همزه است. و «لا یکافأ» از «کفو» به معنی مثل، مشتق است؛ یعنی مانند آن نشود چیزی. و چون مرتبه موازات، بعد از مرتبه مساوات است، پس نفی موازات، بعد از نفی مساوات، ترقی از ادنی به اعلی خواهد بود.^۲ و در نسخه ابن ادریس «ولا یوازیه» به سکون یاء و کسر هاء است. و ظاهراً بنابر این نسخه، جمله حالیه است از ضمیر مرفوع در «لایساوی» و در «لا یکافأ».

(بیان آن که نفع صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر

پیغمبر می رسد یا به آن شخصی که صلوات می فرستد)

و اگر گویی که ظاهر از کلام اصحاب، آن است که رفع درجه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و ثواب او و قرب او به خدای تعالی، از سؤال بنده و دعای او حاصل نمی شود، چنانچه شیخ شهید طاب ثراه در کتاب قواعد، در صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرده،^۳ جواب می گوئیم که مقصود از این دعا یا زیادتى علم و

۱. نسخه ب، د: ظاهر شده کلمه اسلام تو.

۲. پایان افتادگی از نسخه ه.

۳. القواعد والفوائد، ج ۲، ص ۹۵ - ۹۶.

اطمینان قلب داعی است به رفع درجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ چنانچه داعی علم یقینی ثابت به هم رساند به کمال درجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مراتب مثبتات او. و امام علیه السلام هر چند علم قطعی به این معنی دارد، اما چون این علم، قابلیت زیادت و نقصان دارد، امام علیه السلام طلب مرتبه ای از علم می کند که زاید باشد بر مرتبه ای که اولاً او را حاصل بود. یا مقصود آن است که به سبب این دعا مرتبه و درجه داعی بلند گردد؛ چنانچه شیخ شهید طب نراه گفته است در ماده صلات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نفع آن به مکلف راجع می شود، نه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ چنانچه در حدیث نبوی وارد شده است: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ لَهَا عَشْرًا»^۱؛ یعنی هر که یک صلات بر من بفرستد، خدای تعالی به سبب آن صلات، ده صلات - یعنی رحمت - بر او می فرستد^۲.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی خدایا! پس بلند ساز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را به سبب کد و سعی، که در راه دین تو کرد، به درجه [ای] بلند از بهشت تو، تا آن که احدی مساوی او نباشد در منزلت، و کسی با او مثل نباشد در مرتبه، و نزدیک به او نباشد نزد تو، نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل.

وَعَرَّفَهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَأُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلًا مَا وَعَدْتَهُ «تعریف» یا به معنی اعلام است؛ یعنی اعلام کن پیغمبر را؛ چنانکه قبل از روز قیامت، علم یقینی ثابت به هم رساند که شفاعت او در ماده اهل بیت او و (امت)^۳

۱. القواعد والفوائد، ج ۲، ص ۹۵ - ۹۶.

۲. این بحث در ص ۱۷۳ در شرح دعای سوم نیز خواهد آمد.

۳. ما بین دو هلال، در نسخه ب، بین سطرها استدراک شده است.

مؤمنین او مقبول خواهد بود. یا به معنی خوش بوی نمودن، مأخوذ از «عَرَفَ» به معنی بوی خوش، یا به معنی آن که کسی را بر معروف،^۱ یعنی احسان - که در این مقام، شفاعت است - داشتن.

و «من حُسن الشفاعة» بیان «ما وعدته» است. و ضمیر در «وعدته» راجع است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا به لفظ «ما». و مراد از حُسن شفاعت، شفاعت حسنه است که آن، شفاعت در دین است، یا رفیق شدن است با دیگری در جهاد. و در نسخه کفعمی، بعد از «حسن الشفاعة» و «فضيلة الوعد» منقول است که عطف بر او باشد، به معنی کامل ساختن وعده.

(معنی کلام امام علیه السلام)

یعنی اعلام کن پیغمبر را، یا خوش بوی ساز او را، یا او را بر این احسان که شفاعت است دار که در ماده اهل بیت طاهرین و امت مؤمنین، شفاعت حسنه به جای آورده، مقبول شود آن شفاعت، زیاده از آنچه به او وعده کرده‌ای.

یا نافذ العِدَّة! یا وافی القول! یا مُبَدِّل السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ! إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

«عده» به معنی وعده است. و در نسخه کفعمی، بدل «وافی»، «وفی» است بدون الف. و مبالغه در این، بیش‌تر است. و «فضل» به معنی احسان است. بدان که چون در فقرات سابقه، استدعا از جناب الهی نمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله را اعلام کند به آن که شفاعت در حق اهل بیت او و امت او مقبول خواهد بود، بنابراین، دو صفت از صفات الهی را که دلالت بر قبول شفاعت او کند، مذکور

۱. نسخه ب، د: معرفت.

ساخت: اول آن که وعده خدای تعالی نافذ است و به جای می‌آید^۱ و در آن، تخلف نمی‌شود. دوم آن که کمال عطوفت و ترحم به بنده خود دارد، چنانچه گناهان بنده را به حسنه و عبادت مبدل می‌سازد؛ چه هر چند مهربانی خدای تعالی زیاده باشد، شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در حق اهل بیت و امت او بیش‌تر قبول خواهد کرد.

(بیان معنی آن که حسنات، گناهان را می‌برد و اختلاف علما در این معنی)

و تبدیل سیئه به حسنه، یا اشاره است به آیه کریمه ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ﴾ [إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ]^۲. و تفسیر این، موافق آن‌چه اکثر مفسرین بیان کرده‌اند، آن است که نماز واجبی که حسنات، کنایه از آن است، بر طرف می‌سازد گناهان صغیره را، که در میان آن نمازها واقع شود؛ چنانچه در مجمع البیان شیخ طبرسی طاب ثراه نقل کرده است از ابو حمزه ثمالی که از امام باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام شنیدم که امیر المؤمنین، علی علیه السلام به مردم حکایت کرد که کدام آیه است در کتاب خدای تعالی که امیدواری به آن زیاده است از باقی آیه‌های کریمه؟ بعضی گفتند: آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾^۳. بعضی گفتند: آیه ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَشْرَفُوا﴾^۴. بعضی گفتند که آیه ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ﴾^۵. و بعضی گفتند: آیه ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً﴾^۶.

۱. نسخه ج: نافذ است. دوم آن که و به جای می‌آید.

۲. هود، آیه ۱۱۴.

۳. النساء، آیه ۴۸ و ۱۱۶.

۴. الزمر، آیه ۵۳.

۵. النساء، آیه ۱۱۰.

۶. آل عمران، آیه ۱۳۵.

امیر المؤمنین علیه السلام گفت: «این آیه‌ها همه نیکو است و دلالت بر امیدواری می‌کند؛ اما آن (آیه)^۱ که دلالت بر کمال امیدواری می‌کند، این آیه‌ها نیست. از حضرت پیغمبر علیه السلام شنیدم که آن آیه، ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ﴾^۲ آیه است. پیغمبر علیه السلام به من گفت که چون یکی از شما از نماز فارغ شود، گناهان او از عضوهای او می‌ریزد. پس چون متوجه نماز شود به اخلاص قلبی، بر نمی‌گردد مگر که گناهان او همه برطرف می‌شود، مثل آن روزی که از مادر زائیده [شده] است.^۳ پس در میان دو نماز، هر گناهی که از او صادر می‌شود، نماز او را برطرف می‌کند. باز گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به من که این نمازها به منزله نهر جاری است بر در خانه یکی از شما. پس اگر کسی چرک و کثافت در بدن او باشد و پنج مرتبه در آن نهر جاری غسل کند، آیا چرک در بدن او می‌ماند؟ این پنج نماز نیز بدین دستور است.»^۳

(معنی آن که گناهان را به طاعت باید تبدیل کرد)

یا اشاره است به آن که فایده تامه، بر ترک گناهان حاصل نمی‌شود بدون آن که طاعات را به او ضم سازد و آثار گناهان را به آن، رفع کند؛ چنانچه محققین صوفیه گفته‌اند که چنانچه در جلا دادن آینه، قطع بخار و نفس، که باعث سیاهی روی آینه است، نفع نمی‌کند، بلکه در جلای آینه، محتاجند به صیقل نمودن آن از سیاهی که در جرم او باشد، هم‌چنین در جلا نمودن آینه دل از ظلمت گناهان، محض ترک گناهان و عود نمودن به آن کافی نیست، بلکه واجب است که آثار این ظلمت را محو کنند به نور طاعت؛ چه از هر طاعتی، نوری به قلب می‌رسد؛

۱. از نسخه ج، ه.

۲. نسخه د: متولد شده است.

۳. مجمع البیان، ج ۵ - ۶، ص ۳۰۷ - ۳۰۸.

چنانچه از هر گناهی ظلمتی و کدورتی به دل می‌رسد. پس اولی آن است که ظلمت هر معصیتی به نور طاعت محو کرده، گناهان خود را مفصلاً ملاحظه نموده، در مقابل هر گناه، حسنه‌ای که در برابر آن باشد، به عمل آورد. پس در مقابل استماع آواز، ساز قرآن و حدیث و مسائل دینی استماع کند و در مقابل مس خط قرآن در وقتی که جنب باشد، به اکرام قرآن و بوسیدن و تلاوت آن قیام نماید و در مقابل مکث در مسجد، در حالتی که جنب باشد، اعتکاف در مسجد کند و مانند آن، و در مقابل مالی که از مردم به ناحق گرفته باشد، بعد از رد آن مال به ایشان، احسان به آن جماعت کند.^۱ و در مقابل غصب مال، بعد از رد آن مال، تصدق به مال حلال خود نماید؛ چنانچه طیب، معالجه هر مرضی را به مقابل و ضد آن می‌کند.

یا اشاره است به آن که اعظم حسنات، که توبه است، عقاب معاصی را بر طرف می‌سازد. و بنابراین که معاصی بسیار است، توبه از هر معصیتی را امام علیه السلام حسنه گفته است.

(معنی احباط و موازنه، که معتزله می‌گویند و ابطال آن)

و مراد از تبدیل حسنه به سیئه،^۲ احباط یا موازنه نیست، که مذهب جمعی از معتزله است؛ چه این دو مذهب، باطل و فاسد است. و مراد از احباط و موازنه، آن است که جمعی از معتزله، توهم مذهب باطلی کرده‌اند که ثواب طاعات مقدم، به عقاب گناهان مؤخر ساقط می‌شود و هم‌چنین عقاب گناهان مقدم، به ثواب طاعات مؤخر برطرف می‌شود؛ چنانچه ابوعلی جبائی می‌گوید که ثواب یا عقاب

۱. نسخه ج: به ناحق گرفته باشند... به آن جماعت کنند.

۲. نسخه ه: تبدیل سیئه به حسنه.

فعل مؤخر، ثواب یا عقاب فعل مقدم را بالکلیه برطرف می‌سازد و این را احباط می‌گویند.

و ابوهاشم از جمله معتزله می‌گوید که موازنه، حق است؛ یعنی مجموع عقاب‌های کم‌تر جمیع گناهان، به مجموع ثواب‌های بیش‌تر طاعات بیش‌تر، برطرف می‌شود به قدر آن و باقی زیادتِ ثواب‌های طاعات [را] به آن شخص می‌دهند. و همچنین مجموع ثواب‌های کم‌تر طاعات، به عقاب‌های بیش‌تر گناهان، به قدر آن برطرف می‌شود و باقی زیادتِ عقاب‌های گناهان [را] به آن شخص می‌دهند. و اگر ثواب طاعات و عقاب گناهان، مساوی یکدیگر باشند، از یکدیگر بیرون می‌روند و به آن شخص، هیچ یک از ثواب و عقاب نمی‌دهند.^۱

و این هر دو مذهب که احباط و موازنه است. باطل است نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین. و دلیل بطلان او را مفصلاً در تحفه رضویه بیان کرده‌ایم.

و چون در این مقام، ذکر احباط شد، مناسب دانستیم که نقل نماییم خلافتی را که میان امامیه است و جماعت معتزله در مسأله، که متعلق به احباط است.

(بیان آن که نزد شیعه امامیه، گناه کبیره و صغیره،

از پیغمبران و معصومان مطلقاً صادر نمی‌شود

و سنّیان در این قول، مخالفت کرده‌اند)

بدان که سید اجل افخم، سید مرتضی علم‌الهدی قدس الله روحه در کتاب تنزیه الانبیاء نقل کرده است اولاً که شیعه امامیه تجویز نمی‌کنند که از پیغمبران، هیچ یک از کبیره و صغیره صادر شود، نه پیش از پیغمبری و نه بعد از آن. و

هم‌چنین از ائمه طاهرين نیز تجویز نمی‌کنند که گناه صغیره و کبیره^۱ صادر شود. و جمعی از سنّیان تجویز کرده‌اند که گناه کبیره از ایشان پیش از پیغمبری صادر شود. و بعضی از ایشان تجویز گناهان کبیره، در حال پیغمبری هم کرده‌اند، سوای کذب در امور شرعیه. و بعضی از ایشان تجویز کبیره کرده‌اند به شرط آن که پیغمبر آن را آشکارا نکرده باشد. و بعضی از ایشان تجویز کبیره در همه (احوال)^۲ کرده‌اند. و معتزله منع کرده‌اند از آن که گناهان کبیره و صغیره، که موجب خفت باشد، از پیغمبران صادر شود؛ اما آن‌چه از گناهان صغیره، که موجب خفت نباشد، تجویز کرده‌اند.

بعد از آن، نقل کرده است که چون به تحقیق ملاحظه می‌کنی، ظاهر می‌شود که خلاف میان ما و معتزله، که تجویز گناهان صغیره بر پیغمبر می‌کنند، ساقط است؛ چه معتزله هم می‌گویند که عقاب گناهان صغیره، از پیغمبران رفع می‌شود به ثواب‌های طاعات بسیار که از ایشان صادر می‌شود. پس مستحق عقاب نمی‌شوند به سبب آن گناهان. و شیعه امامیه نیز در این معنی با ایشان موافق است. پس چون نزد شیعه امامیه، إحباط باطل است، اگر گناهی از ایشان صادر می‌شد، مستحق عقاب می‌شدند و به ثواب برطرف نمی‌شد. و پیغمبران مستحق عقاب نمی‌باشند به اتفاق و اجماع اهل اسلام. پس، از ایشان هیچ یک از گناه کبیره و صغیره صادر نخواهد شد. و چون معتزله قائل به إحباط هستند، تجویز می‌کنند که گناه صغیره از پیغمبران صادر شود و^۳ به سبب ثواب طاعات، إحباط شود. پس خلاف میان شیعه امامیه و معتزله، در این مقام، همین در مسئله إحباط است. اگر إحباط باطل

۱. نسخه ج: کبیره و صغیره.

۲. از نسخه ج.

۳. نسخه ج: که.

است - چنانچه مذهب شیعه امامیه است - جایز نیست که گناهان صغیره از پیغمبران صادر شود. و اگر احباط حق می بود - چنانچه مذهب باطل معتزله است - جایز می بود که گناهان صغیره از پیغمبران صادر شود؛ ولیکن چون احباط باطل است، ممکن نیست که گناهان کبیره و صغیره از ایشان صادر شود.^۱ و فقیر در تحفه رضویه بیان کرده ام که حق این است که در این مقام، همین نزاع در مسأله احباط نیست، بلکه نزاع دیگر میان علمای امامیه و معتزله واقع است در آن که جایز است که گناهان صغیره از پیغمبران صادر شود یا نه.

(معنی کلام امام علیه السلام)

و خلاصه معنی کلام امام علیه السلام آن است که ای خدایی که وعده تو نافذ و جاری است و به فعل می آید! و ای خدایی که وفا به قول خود می کنی! و ای خدایی که گناهان صغیره را تبدیل می کنی به اضعاف آن از حسنات، که ثواب طاعات است، خصوصاً ثواب پنج نماز واجبی که کفاره گناهان صغیره است! به درستی که تو صاحب احسان عظیمی.^۲



۱. تنزیه الأنبياء، ص ۳۴ - ۳۵ (با تلخیص).

۲. پایان نسخه ج: تمام شد دعای اول و ثانی از ادعیه صحیفه کامله که مسمی است به تحفه رضویه، در روضه علیه رضیه رضویه، علی العاکفین فیها ألوف من التحية. به تاریخ شهر صفر ختم بالخیر والظفر لسنة سبع و خمسين وألف.

(۳)

وكان من دعائه عليه السلام في الصلاة على حَمَلَةِ العرش و كُلِّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ

یعنی بود از دعای امام علیه السلام در وقتی که می‌خواست که صلات بفرستد بر ملائکه‌ای که عرش خدای تعالی را برمی‌دارند و بر هر فرشته‌ای که مقرب خدای تعالی باشد.

اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَقْتَرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَلَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ
«حمله» جمع حامل است، یعنی بر‌دارنده.

(بیان عرش جسمانی و روحانی)

و «عرش» نزد محققین اهل شرع و حکمت، بر دو قسم است: یکی عرش جسمانی و یکی عرش روحانی. عرش جسمانی، جسم فلک نهم است که او را فلک اطلس و فلک الأفلاک نیز می‌گویند و بر بالای جمیع افلاک است و هیچ ستاره در او نیست و سطح مقعر او مماس سطح محدب فلک البروج است، که جمیع ستاره‌های ثابت، که رصد کرده‌اند، در او است. و او را کرسی می‌گویند. و بر بالای عرش، هیچ فلکی و فضایی نیست. و ثخن و ضخامت فلک نهم، که عرش است، غیر از حق سبحانه و تعالی کسی نمی‌داند و حکما به رصد معلوم نتوانستند کرد. و حرکت شبانه روزی آفتاب و ماه و باقی ستاره‌ها به این فلک عرش است.

و عرش روحانی، نفسی است مجرد، مانند نفس ناطقه، که به این عرش جسمانی تعلّق گرفته است و او را حرکت شبانه روزی می‌دهد.
و ظاهر آن است که مراد از عرش در این مقام، جسمانی باشد.
و «فتور» به معنی سستی است. و «تسبیح» خدای تعالی به معنی منزّه ساختن او است از زن، که صاحبه گویند، و از فرزند، بلکه از جمیع نقص‌هایی که در ممکنات می‌باشد؛ مانند جوهریت و عرضیت و جسمیت و غیر این. و مراد در این مقام، اظهار نزاهت است از صفات مذکوره. و «سأمه» به معنی ملال و دل‌تنگ شدن است. و «تقدیس» به معنی ظاهر ساختن است. و در این مقام، مراد اظهار طهارت ذات است از صفات نقص.

(بیان جواز عطف قصه بر قصه)

و لفظ واو در «و حملة عرشك» به جهت استیناف است و عطف قصه بر قصه است؛ یعنی عطف قصه صلات بر ملائکه است بر قصه حمد الهی، که در دعای اول صحیفه کامله مذکور است. و عطف قصه بر قصه، نزد محققین علمای عربیه، مانند زمخشری، جایز است. و در قرآن مجید، امثال این بسیار است.
و «حملة عرشك» مبتداً است و «إسرافیل»، که بعد از این فقرات مذکور می‌شود، با آن چه عطف است ظاهراً بر او، مانند «میکائیل» و «جبرئیل»، همه عطفند حقیقتاً بر «حملة عرشك». و جمله «فصل علی الملائكة الذین من دونهم» خبر مبتدای مذکور است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! و حاملان عرش تو، که ملائکه

مقرینند، که هرگز سست نمی شوند از تسبیح تو و از تسبیح به تنگ نمی آیند و ملال به هم نمی رسانند و دل تنگ نمی شوند از آن که اظهار طهارت تو کنند از زن و فرزند و جسمیت و جوهریت و عرضیت و مانند آن، از نقص هایی که در ممکنات می باشد، پس صلوات بر ایشان بفرست.

وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَلَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ، وَلَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ

«استحسار» به معنی مانده شدن است. و «ایثار» به معنی اختیار و برگزیدن است. و «جد» به معنی سعی بسیار کردن است. و «وله» به معنی دهشت و حیران شدن عقل است. و «لا یستحسرون» و «لا یؤثرون» عطفند بر «لا یغفلون».

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که این ملائکه، که حامل عرشند، مانده نمی شوند از عبادت تو. و اختیار نمی کنند تقصیر در خدمت تو را بر سعی بسیار کردن و جد داشتن در آن که فرمان تو را به جای آورند، بلکه سعی نمودن در امر تو را ترجیح می دهند بر تقصیر در خدمت تو. و غافل نمی شوند در هیچ وقت، از حیران شدن در عظمت ذات تو، بلکه همیشه چون به ذات کبریای تو نظر می کنند، عقل ایشان از بسیاری دهشت، حیران می شود.

وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّخْصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَحُلُولَ الْأَمْرِ فَيْتَبَّهُ
بِالنَّفْخَةِ صَرَعى رَهَائِنِ الْقُبُورِ

«إسرافیل» ملکی است که چون [در] صور می دمَد، جمیع مرده هایی که در

قبرند، زنده می‌شوند. و «صور» شاخی است که در آن، باد می‌دمند. و «شاخص» مشتق است از شخوص. و مراد از شخوص، آن است که چشم همیشه گشوده باشد و بر هم نگذارد. و این کنایه از آن است که منتظر فرمان و امر باشد؛ چه هر کس منتظر امر و فرمان است، چشم را بر هم نمی‌گذارد. و مراد از «إذن» رخصت نفخ نمودن در صور است، که اسرافیل به جهت زنده کردن اموات می‌کند. و مراد از «حلول أمر»، رسیدن فرمان الهی است که اسرافیل به جهت قیام قیامت، نفخ در صور کند. و معنی «تنبيه»، آگاه نمودن است. و مراد از «نفخه»، بادی است که در صور می‌کند.

و «صرعی» به فتح صاد - چنانچه در نسخه اصل صحیفه است - یا به فتح و کسر صاد - جمیعاً - چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است - و «صراعی» به ضم صاد، بر وزن سُکاری - چنانچه در نسخه شیخ شهید است - جمع «صریع» است. و صریع - چنانچه در قاموس^۱ گفته است - به معنی شخصی است که او را صرع گرفته است و بر زمین افتاده است. و بنابر آن که^۲ قاضی بیضاوی در تفسیر نقل کرده است، صریع به معنی مرده است.^۳ و ظاهراً چون میت بر زمین افتاده است، به این سبب، او را صریع می‌گویند. و در این مقام، این معنی مناسب است؛ چه مراد از «صرعی» جمع می‌اند که در قبرها مرده و افتاده‌اند.

و «رهائن» جمع «رهینه» است؛ یعنی سپرده شده؛ چون اموات در قبر سپرده شده‌اند. ایشان مرهونند در قبرها. و «قبور» جمع «قبر» است.

۱. در قاموس نیافتم.

۲. نسخه ه: آن‌چه.

۳. انوار التنزیل، ج ۲، ص ۵۲۱، ذیل آیه ۷ سوره حاقه.

(خلاصه معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این فقرات شریفه، آن که اسرافیل، که صاحب صور است، و چشم‌ها را گشوده است دائماً و منتظر است که چه وقت رخصت بدهند او را که نفخ در صور کند و انتظار می‌کشند که چه وقت قیامت برسد که او نفخ در صور کند، پس آگاه کند و زنده سازد به آن نفخه صور، جمیع مرده‌ها را که افتاده‌اند در قبرها و مرهونند و سپرده شده‌اند در قبرها، پس صلوات بر او بفرست.

وَمِكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ

«میکائیل» فرشته‌ای است که رزق به خلائق می‌رساند و باعث آبادانی و معموری و ترسالی روی زمین می‌شود و موجب رفاهیت خلائق می‌گردد. و «جاء» به معنی عزت است. و مراد از «مکان رفیع»، مرتبه بلند است که میکائیل نزد حضرت پروردگار دارد.

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن که میکائیل، که صاحب جاه و عزت است نزد تو و صاحب منزلت عظیمه است از طاعت تو و کمال قرب به درگاه تو دارد، پس بر او صلوات بفرست.

وَجِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ، الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَواتِكَ، الْمَكِينُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ

مراد از «جبرئیل» - به کسر جیم و سکون باء و کسر راء و سکون یاء است در نسخه اصل، و به فتح جیم و سکون باء و فتح راء و کسر همزه است، جمیعاً در

نسخه کفعمی - آن فرشته مشهور است که وحی به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم می آورد. و مراد از «وحی»، کلامی است که حضرت پروردگار^۱ به پیغمبر می فرستد به وساطت ملائکه. و «مکین» مشتق است از «مکانت»، به معنی منزلت و مکان، یا از «مکن» مشتق است، یا از «کون».

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن که جبرئیل که امین است بر وحی تو و هرگز وحی خلافی به پیغمبر نیاورده است، و همه اهل آسمان تو اطاعت او می کنند، و صاحب قدر و منزلت است نزد تو، و مقرب است نزد تو، پس صلوات بر او بفرست.^۲



والروح الذي هو على ملائكة الحُجُب، والروح الذي هو من أَمْرِك

مراد از «روح»، اول ملکی است که خلیفه و سرکرده ملائکه باشد^۳ که در حجاب های آسمان ایستاده اند، یا خلیفه و سرکرده ملائکه باشد که بر حجاب ها، یعنی ائمه معصومین علیهم السلام موکلند. و «حُجُب» به ضم حاء و جیم، چنانچه در نسخه اصل است، یا به ضم حاء و سکون جیم، چنانچه در نسخه کفعمی است. جمع «حجاب» است. و مراد از «حجب» یا پرده ها است که ملائکه بر آن جا موکلند از بابت دربان، یا ائمه معصومینند؛ چه در احادیث^۴ بسیار وارد شده است که چون

۱. نسخه د: حضرت عزت.

۲. نسخه د: بفرست بر او.

۳. نسخه ب: باشند.

۴. ر. ک: بحار الانوار، ج ۶، باب ما یعاین المؤمن والکافر عند الموت و حضور الأئمة علیهم السلام عند ذلك وعند الدفن.

مؤمنی فوت می‌شود، ائمه معصومین در وقت احتضار، نزد او حاضر و ظاهر می‌شوند و حاجب و مانع می‌شوند میان آن مؤمن و میان آن هول‌ها و خوف‌ها که دارد از قبر و قیامت و حساب در قیامت و گذشتن از پل صراط. و مراد از روح دویم، بعضی گویند که جبرئیل است. و ظاهر آن است که مراد، مَلَکی است که از جمیع ملائکه بزرگ‌تر و عظیم‌تر است که جبرئیل نیز به فرمان او است و حضرت پروردگار، او را به اهل ارض می‌فرستد به جهت رسانیدن خیر و شر به اهل ارض.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن که آن روحی را که موکل ساخته‌ای بر ملائکه، که در حجاب‌های آسمان ایستاده‌اند به طریق دربان، یا آن روحی را که موکل ساخته‌ای و خلیفه نموده‌ای بر ملائکه، که موکلند بر ائمه معصومین علیهم السلام و آن روحی را که به امر تو قیام می‌کند و از همه ملائکه، حتی از جبرئیل هم بزرگ‌تر است، پس صلوات بر ایشان بفرست.

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَأَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ

«دون» به معنی تحت و غیر، هر دو آمده است. و معنی اول در این جا مناسب‌تر است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن که آن ملائکه را که پیش‌تر مذکور شد که حاملان

عرشند، و اسرافیل و میکائیل و جبرئیلند، و روحی که موکل بر ملائکه حجاب‌های آسمان او است، و روحی که از همه ملائکه بزرگ‌تر است، پس صلوات بفرست بر ایشان و بر ملائکه‌ای که از آن ملائکه، مرتبه ایشان پست‌تر^۱ است، که در آسمان ساکنند، و بر ملائکه [ای] که امینند که پیغام تو را به خلق برسانند.

وَالَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ، وَلَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَلَا فُتُورٌ

در نسخه اصل، «سَأْمَةٌ» به سکون همزه است. و در نسخه ابن‌ادریس به مدّ همزه است. و در نسخه اصل، راء در «وَلَا فُتُورٌ» مضموم است. و در نسخه ابن‌ادریس مکسور است. پس بنا بر اصل، «وَلَا فُتُورٌ» عطف است بر «لَا إِعْيَاءٌ». و بنا بر نسخه ابن‌ادریس عطف است بر «لُغُوبٍ». و «سَأْمَةٌ» در لغت، به معنی ملال است. و «دُؤُوبٌ» به معنی جدّ و تعب است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

«بِیَانُ فَرْقِ مِیَانِ «أَعْيِيَّتْ» وَ «عَيْيَّتْ»

و «إِعْيَاءٌ» به معنی عجز و درماندگی است در حرکت. و «عَيْيٌّ» - به کسر عین و به تشدید یاء - به معنی درماندگی است در تکلم؛ چنانچه قاضی ابوالعلاء غزنوی نقل کرده است که خواجه نظام الملک، وزیر ملک‌شاه سلجوقی، در بعضی سفرها مردی را دید که در زنی علما بود و ملال و کلال تمامی از حرکت و تعب داشت. پس خواجه نظام الملک به او گفت: ای شیخ! «أَعْيِيَّتْ أَمْ أَعْيِيَّتْ؟». آن مرد در جواب گفت: «أَعْيِيَّتْ أَيْهَا الْأَمِيرُ!». چون جواب را آن مرد، موافق لغت، درست داد، خواجه او را اکرام کرده، امر کرد که بعضی اسب‌های جنیبت^۲ او را آورند و او را

۱. ب: و پست‌تر.

۲. الجنیبة: الدابة تقودها إلى جنبك.

سوار کردند.^۱

مطلب خواجه این بود که «عیث» در لغت عرب، به آن معنی است که در تکلم عاجز شده، و «أُعِیث» به آن معنی است که در حرکت عاجز شده. چون آن مرد، در حرکت عاجز شده بود، نه در تکلم، در^۲ جواب، «أُعِیثُ» گفت، نه «عیثُ»، خواجه دانست که او از لغت عرب، صاحب وقوف است. لهذا او را اکرام کرد. و «لغوب» به معنی تعب شدید است. و «فتور» به معنی سستی است. و دور نیست که مراد از «سأمه»، ملال نفس ناطقه باشد از ضعف قوت‌های نفسانیه، از جدّ در حرکت.

(بیان سه قسم اعیای نزد اطبا)

و از اعیای، کلال و ملال و تعب جسمانی باشد که از شدت ریاضت بدنی و تعب جسمانی، که نشف رطوبات بدنیه می‌کند، به هم می‌رسد، که آن را اطبا اعیای قشفی و یبسی می‌گویند، در مقابل اعیای تمددی و قروحی؛^۳ چنانچه شاطرهای کثیر الحریکه را این اعیای قشفی به هم می‌رسد. و مراد از «فتور»، مقدمه و ابتدای این اعیای جسمانی باشد.

«والذین لاتدخلهم» تا آخر، ممکن است که عطف باشد بر فقره «وعلى الملائكة الذین من دونهم». و ممکن است که مبتدا باشد و «الذین یقولون إذا نظروا إلى جهنم» عطف بر او باشد و خبر او «فصل علیهم وعلی الروحانیین» باشد.

۱. نسخه ه: کرد.

۲. نسخه ب، د: و در.

۳. ر.ک: کشاف اصطلاح الفنون، ج ۱، ص ۲۳۴.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، این باشد که ملائکه، که هرگز ملال نفسانی به ایشان نمی‌رسد، از ضعف و تعب قوای نفسانی،^۱ و هرگز فتور و سستی بدنی به ایشان نمی‌رسد در آن که حضرت پروردگار را تسبیح و تهلیل گویند و او را ذکر کنند به صفات کمال، پس صلوات بر ایشان بفرست.

وَلَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ، وَلَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْغَفَلَاتِ،
الْخُشْعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ النَّوَكَسُ الْأَذْقَانِ

«شَغَلَ به» به آن معنی است که به آن چیز، مشغول شد. و «شغل عنه» به آن معنی است که او را از آن چیز دور گردانید و تارک آن ساخت. و «شهوَات» جمع «شهوت» است به معنی خواهش بدنی به مستلذات دنیاویه. و «سهو» به معنی فراموشی است که صورت آن از خزانه حس بالکلیه بر طرف نشده باشد، در مقابل نسیان. و «خُشْع» جمع «خاشع» است. و خشوع و خضوع نزدیکند در معنی به یکدیگر، به معنی پستی. و بعضی خضوع را در بدن گیرند و خشوع را در چشم و آواز. و خشوع به معنی خوار شدن و اظهار نمودن خواری^۲ هم آمده است. و «روم» به معنی قصد است. و «نواکس» جمع شاذ است از برای «ناکس». قیاس، این بود که جمع «ناکسه» باشد. و ناکس کسی است که سر و ذقن را به زیر اندازد. و «أَذْقَان» جمع «ذقن» است به معنی زنج.

۱. نسخه ب، د: و قوی نفسانی.

۲. نسخه ه: اظهار خواری نمودن.

(بیان معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که آن طایفه ملائکه را^۱، که پیش‌تر صلوات فرستادیم یا بعد از این خواهیم فرستاد، ترک نمی‌کنند تسبیح‌تورا به سبب شهوت‌های امور دنیویه - چنانچه عادت آدمی زاده است - و قطع نمی‌کند ایشان را از تعظیم تو فراموشی غفلت‌ها که از تو غافل شوند و به امور دنیاوی پردازند که آن ملائکه، از هیبت عظمت تو چشم‌ها را به زیر افکنده‌اند. پس، از خوف، قصد نمی‌کنند که تو را ببینند و ذقن‌ها و سرها را به زیر افکنده‌اند.

الذین قد طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ، الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلَائِكَ، وَالْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَجَلَالِ كِبَرِيَّاتِكَ

«المُسْتَهْتَرُونَ» - به فتح تاء دویم - شخصی را گویند که حریص باشد در آشامیدن شراب و مسکرات و باکی از تشنیع مردم نداشته باشد. و «آلاء» جمع «ألی» - به فتح همزه یا کسر آن - به معنی نعمت است. و «دُونَ» به معنی نزد است. و «کبریاء» و کبر به معنی عظمت و تجبر است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که آن ملائکه را، که صلوات بر ایشان می‌فرستد،^۲ جمعی‌اند از ملائکه که رغبت بسیاری دارند به آن چیزی که نزد تو است از تقرب و ثواب، و حریصند به ذکر نعمت‌های تو؛ چون حرص جمعی که به شراب دارند و باک از تشنیع مردم ندارند. و تواضع می‌کنند و خواری می‌کشند نزد عظمت تو و نزد بزرگی عظمت و جبروت تو.

۱. کذا. ظاهراً «را» زاید است.

۲. نسخه د: می‌فرستی.

والذین یقولون إذا نظَرُوا إلى جَهَنَّمَ تَزْفِرُ على أهلِ معصیتک: سبحانک! ما عِبَدُناک حقَّ عِبَادَتِکَ

(بیان معنی زفیر و شهیق)

«زفیر» اول آواز الاغ است که مشهور است که از سینه او است. و «شهیق» آخر آواز او است که مشهور است که از حلق او است. و عرب می گوید: «زَفَرُ النَّارِ»؛ یعنی از برافروختن آتش، آواز سوختن او شنیده شد.

و «الذین یقولون» ممکن است که عطف بر «الذین لا تدخلهم» باشد. و «الذین لا تدخلهم» مبتدا باشد و خبر هر دو، «فصل علیهم وعلی الروحانیین» باشد. و ممکن است که «والذین یقولون» مبتدا باشد، که خبر او «فصل علیهم» باشد. و «الذین لا تدخلهم» عطف بر کلام سابق باشد؛ چنانچه سابقاً مذکور شد.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

(خلاصه معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این فقره شریفه، آن که صلوات بفرست خدایا! بر آن ملائکه که می گویند چون نگاه به جهنم می کنند، در وقتی که آواز سوختن او شنیده می شود، که اهل معصیت تو را می سوزاند، یا آن که مثل آواز اول الاغ، آوازی از جهنم شنیده می شود، در وقت سوختن گناه کاران، (که)^۲ خدایا! تسبیح تو و تنزیه تو می کنیم از جمیع نقص ها، که ذات تو از آن میرا است، ما عبادت تو را نکردیم موافق آنچه تو سزاوار عبادت بودی.

۱. نسخه ه: زفیر.

۲. از نسخه ب. در نسخه د، ظاهراً روی آن خط زده شده است.

فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَأَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ، وَحُمَالِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ، وَالْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ، وَقِبَائِلَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَأَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ، وَأَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ

(فرق میان رُوح و رَوح)

در نسخه‌های مشهوره صحیفه کامله، «روحانیین» به فتح راء است، منسوب به رُوح به ضم راء. و الف و نون از زیاداتی^۱ است که در نسبت داخل می‌کنند. و اهل لغت می‌گویند که روحانی با ضم راء و به فتح آن، هر دو آمده است. اگر مضموم باشد، منسوب است به رُوح به ضم راء. و اگر مفتوح است، منسوب است به رَوح به فتح راء. و رُوح به ضم راء، آن چیزی است که جسد به او حیات دارد و به او قائم است. و رَوح به فتح راء، نسیم باد است. و بعضی گویند که معنی هر دو به یکدیگر نزدیک است و رُوح - به فتح راء - حالتی است قائم به رُوح - به ضم راء. و مراد از روحانی، جوهر مجرد است؛ مثل عقل یا نفس.

و «زلفه» به معنی نزدیکی است. و «حُمَال» جمع حامل است. و «رُسُل» - به ضم سین یا به سکون آن؛ چنانچه در نسخه کفعمی است - جمع «رسول» است. و «مُؤْتَمَن» - به فتح میم - کسی است که او را امین دانند و اعتماد بر او نمایند در امری. و صفتی است از صفات حضرت پروردگار. و «مُؤْتَمِن» - به کسر میم - کسی است که او دیگری را امین سازد. و در نسخه کفعمی «مُؤْتَمِنین» به کسر میم است، به معنی آن که آن ملائکه، یکدیگر را امین می‌دانند بر وحی، یا آن که خود امینند بر وحی. پس «مُؤْتَمِن» - به کسر میم - از «ائتمان» لازم مشتق باشد، به معنی امین، نه از «ایتمان» متعدی.

۱. نسخه د: زیادتی.

(بیان معنی قبیله)

و «قبائل» جمع «قبیله» است. و قبیله در اصل لغت، به معنی یک پارچه از استخوان‌های سر آدمی است که مجموع هفت استخوان است. و الحال هر طایفه از عرب را که فرزندان یک پدر باشند، قبیله می‌گویند. و به این سبب، «قبایل عرب» می‌گویند. گویا قبیله‌های عرب را به استخوان‌های سر آدمی تشبیه کرده‌اند به آن سبب که طایفه عرب، به منزله سر نوع آدمی است و طوایف دیگر، به منزله باقی اعضایند. پس هر قبیله‌ای از عرب، به منزله یک پارچه از استخوان سر نوع انسان است.

و «إغناء» به معنی بی‌نیاز ساختن است. و سابقاً معنی تقدیس را مذکور ساختیم^۱. و «اسکان» به معنی ساکن ساختن است. و «اطباق» جمع «طبق» است؛ یعنی چیزی که بپوشاند دیگری را. پس هر آسمانی طبقی باشد. و به این سبب، «طبقات آسمان» می‌گویند.

(خلاصه معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که پس صلوات بفرست خدایا! بر آن ملائکه‌ای که پیش‌تر مذکور شد، و بر آن ملائکه روحانی که مجردند و جسمانی نیستند، و بر ملائکه‌ای که مقربند نزد تو، و بر آن ملائکه‌ای که علم غیب و وحی را به پیغمبران تو می‌آورند، و بر آن ملائکه‌ای که ایشان را امین ساخته‌ای که وحی تو را برسانند به پیغمبران، و بر جمیع طایفه‌ها و قبیله‌های مختلف ملائکه، که به جهت خدمت و امر خود مخصوص ساخته‌ای و ایشان را از طعام و آب^۲ مستغنی و بی‌نیاز ساخته‌ای، به سبب تقدیس و تنزیه ذات مقدس تو، که از صفات نقص،

۱. در ص ۱۴۴ و در شرح دعای اول در ص ۸۹.

۲. نسخه د: شراب.

معراً است و ایشان را ساکن ساخته‌ای در میان طبق‌های آسمان‌هایی که آفریده‌ای.

وَالَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَعْدِكَ

«أرجاء» جمع «رجا» مقصور است. و ممدود نیز گاهی می‌آید؛ چنانچه در قاموس^۱ مذکور است. و رجا به معنی ناحیه و طرف است یا به معنی کنار چاه. پس «أرجاء» به معنی اطراف باشد.

ظاهراً امام علیه السلام در این کلام شریف، اشاره به آن می‌کند که چون قیامت قائم می‌شود و اسرافیل صور را می‌دمد، آسمان شق می‌شود و ملائکه از آسمان نزول می‌کنند و بعضی از ملائکه بر اطراف آسمان‌ها می‌ایستند، از بابت آن که چون خانه انبوه می‌شود، مردم آن خانه، بر اطراف آن^۲ قیام می‌نمایند که مبدا از انبوه به ایشان مضرت برسد؛ چنانچه جمعی [از] مفسرین گفته‌اند که آیه کریمه ﴿وَالْمَلَائِكَةُ عَلَى أَرْجَائِهَا﴾^۳ اشاره به این معنی است.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

(خلاصه معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که خدایا! صلوات بفرست بر آن ملائکه‌ای که بر اطراف آسمانند، در وقتی که حکم و امر تو نازل می‌شود که قیامت قائم شود و وعده تو، که روز قیامت است، به سر آید و به اتمام رسد و قیامت قائم گردد.

۱. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۴۸۱.

۲. نسخه د: آن خانه.

۳. الحاقه، آیه ۱۷.

وَحْزَانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ

«خَزَان» جمع «خازن» است. و «زَوَاجِر» جمع «زاجر» است، مشتق از «زجر»؛^۱ یعنی راندن. و مراد از «زَوَاجِر» در این مقام، ملائکه‌اند که ابر را می‌رانند.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که صلوات بفرست بر ملائکه‌ای که خزان‌دار بارانند و بر ملائکه‌ای که ابر را می‌رانند به جانب سر خلاق.

وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّوْعِدِ، وَإِذَا سَبَّحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ
التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ

«زجر» به معنی راندن است. و «زَجَلُ» - به فتح زای و جیم - به معنی آواز است. می‌گویند: این ابر، زَجَل است؛ یعنی صاحبِ رعد و صوت است. و در نسخه اصل، «سَبَّحَتْ» به باء مخففة موخده^۲ و حاء مهمله است. و «حَفِيفَةُ» به حاء مهمله و دو فاء است. و کفعمی به خاء معجمه و دو فاء نیز خوانده است. و «سَبَّح» به معنی شنا نمودن است در آب. و «حَفِيفَةُ» به معنی ابری است که آواز ملایم دارد. و به معنی آوازی که از بطن اسب است، می‌آید در وقت دوانیدن. و [به معنی] آواز بال مرغ که بر هم زند، نیز آمده است. و باء در لفظ «به» یا به جهت تعدیه است یا به جهت مصاحبت است یا به جهت سببیت. و در بعضی نسخه‌های اصل، «سَبَّحَتْ» به فتح جیم مخففة است، مشتق است از «سَجَوْ» به معنی سکون. و در نسخه ابن‌ادریس و کفعمی، «سَبَّحَتْ» به تشدید باء موخده و فتح حاء مهمله است. و

۱. نسخه د: از زجر است.

۲. نسخه د، ه: موخده مخففة.

«خَفِيقَه» به فتح خاء معجمه و فاء مکسوره و قاف مفتوحه (است)^۱ و مشتق است از «خفق» به معنی اضطراب. و به این سبب، اضطراب دل را خفقان می‌گویند. و «التماع» درخشیدن است.

(بیان سبب صاعقه و برق و احوال صاعقه‌ای که شیخ ابوعلی بیان کرده است)

و «صواعق» جمع «صاعقه» است و آن، جسم کثیفی است که بعد از رعدهای عظیم، از ابر جدا می‌شود و چون به زمین می‌رسد، زمین را می‌شکافد از شدت حرارت و تا به آب نمی‌رسد، ساکن نمی‌شود در زمین. و چون به جسمی از فلزات، مانند طلا و نقره برسد، او را می‌گدازد. و به کیسه‌ای که آن فلز در میان او است، می‌رسد، مطلقاً تغییر در جوهر او به هم نمی‌رسد. و این به غایت عجیب است. و بنابر مسلک مشهور میان محققین حکما، صاعقه از احتراق اجرام کثیفه ارضیه دخانیه، که در میان ابر می‌باشند، به هم می‌رسد؛ چنانچه برق از احتراق اجزای لطیفه دخانیه متولد می‌شود. و شیخ ابوعلی ابن سینا در کتاب اشارات می‌گوید که چون جوهر آتش سرد می‌شود و فرو می‌نشیند و بسته می‌شود، صاعقه به هم می‌رسد؛^۲ اما در کتاب شفا قول اول را معتبر دانسته است. و لهذا جسم صاعقه را که از زمین بیرون می‌آورند، گاهی به آهن می‌ماند و گاهی به مس و گاهی به سنگ. و در طبیعیات کتاب شفا نقل کرده است که در خوارزم از بابت جوهر آهن جسم‌ها به شکل پیکان تیر از هوا می‌آمد، مایل به فوق. و چون به مشقت تمام، آن را گداختیم، دودی مایل به سبزی از او جدا می‌شد و بعد از آن، خاکستری از او

۱. از نسخه ب، د.

۲. ر. ک: شرح اشارات، نصیرالدین طوسی: ج ۲، ص ۲۸۱.

ماند. و از عبدالواحد جوزجانی، مصاحب شیخ ابوعلی و از جمعی دیگر نقل کرده و ادعای تواتر کرده که در این زمان، آهنی از هوا به زمین آمد که وزن آن، یک صد و پنجاه من بود و بعد از آن که داخل زمین شد، یک دو مرتبه از زمین بیرون آمد و بعد از آن، داخل زمین شد. چون بیرون آوردند، نزد حاکم جوزجان بردند، حکم کرد سلطان محمود بن سبکتکین، پادشاه خراسان که کل آن جسم یا بعضی را نزد او فرستند. از ثقلی که داشت، نتوانستند فرستاد. و هر چند آلت‌ها تعبیه می‌کردند که او را بشکنند یا سوراخ کنند، آلت‌ها همه می‌شکست. آخر به مشقت تمام، قطعه‌ای را از او جدا نموده، فرستادند.^۱ سلطان محمود خواست که از آن، شمشیری بسازد، مقدور نشد.

و نقل کرده شیخ ابوعلی در شفا که شمشیرهای نفیس یمنی، که شعرا مدح می‌کرده‌اند، همه از این جوهر جسم صاعقه است که از هوا می‌آید.^۲

و اضافه «صواعق» به «بروق»، اضافه موصوف است به صفت. یا بر عکس، اگر برق را اعم از صاعقه بگیریم. یا اضافه‌ای است مثل اضافه «لجین الماء»؛ یعنی برق‌ها مثل صاعقه، در حرارت و سوزانیدن، اگر برق را در مقابل صاعقه بگیریم.

(خلاصه معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، بنابر نسخه اصل، آن است که صلوات بفرست خدایا! بر آن مَلکی که به آواز راندن او شنیده می‌شود صدا^۳ و صوت رعدها؛ چه آواز رعد، آواز مَلکی است که ابر را می‌راند. و هرگاه ابر صاحب صوت ملایم، مثل

۱. نسخه د: نمودند و فرستادند.

۲. طبیعیات شفا، فن خامس، مقاله اولی، فصل اول، ص ۵ - ۶.

۳. نسخه ب: صدای.

آواز اسب در وقت راندن و آواز بال مرغ، آن مَلک را حرکت تند دهد، به آن جهت که از سرعت حرکت ابر، سرعت حرکت مَلکی که بر او موکل است (لازم می آید)^۱ یا آن ابر یا مَلک موکل بر او یا به سبب آن موکل حرکت کند، درخشنده می شود برق‌ها تند در غایت حدّت و روشنی؛ مانند صاعقه‌ها یا برق‌هایی که صاعقه‌اند، اگر برق را اعم از صاعقه بگیریم.

و بنابر نسخه اول کفعمی، مراد آن است که هرگاه ابری که در حرکت، مضطرب و سریع باشد، آن مَلک را حرکت دهد یا با مَلک یا به سبب او حرکت کند، برق‌هایی مانند صاحب صاعقه درخشنده می شود.

و بنابر نسخه‌ای که «سجّت» به جیم باشد، معنی آن است که هرگاه آن ابر صاحب صوت ملایم، ساکن سازد آن ملک را یا ساکن شود با آن ملک یا به سبب آن ملک، درخشنده می شود برق‌هایی مانند صاعقه.

و بنابر نسخه ابن‌ادریس و دویم کفعمی، ظاهراً مراد آن باشد که هرگاه که ابر صاحب اضطراب و سرعت در حرکت، آن مَلک را به تسبیح و تقدیس حضرت پروردگار درآورد، چنان‌چه متعارف است که هرگاه شخصی امر عجیبی را ببیند، «سبحان الله» یا «الله اکبر» می‌گوید، یا آن ابر با مَلک تسبیح گویند یا به سبب آن، ملک تسبیح گوید، برق‌هایی مانند صاعقه‌ها درخشنده می‌شوند.

وَمُشِيعِي الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَالْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ، وَالْقَوَامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيحِ، وَالْمُؤَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ

اصل «مُشِيعِي»، «مُشِيعِينَ» بوده است که نون جمع، به اضافه، ساقط شده است مشتق از «تشییع»؛ یعنی مشایعه نمودن و همراه بودن. و «برَد» - به فتح راء -

۱. از هامش نسخه د.

به معنی تگرگ است. و «هابط» مشتق است از «هبوط»، یعنی به زیر آمدن. و «قطر» - به سکون طاء - جمع «قطره» است. و «قَوَام» جمع «قائم» است. و مراد از قائم، کسی [است] که بر خدمتی موکل باشد و به آن قیام نماید. و «خزائن» جمع «خزینه» است. و «ریاح» جمع «ریح» است. و «زوال» به معنی برطرف شدن است.

(بیان معنی ارباب، که در عالم مثال موجودند، نزد افلاطون و حکمای متقدمین)

و باید دانست که چنانچه حکمای متقدمین، مانند افلاطون بر آن رفته است که هر قطره‌ای از باران و برف و هر دانه‌ای از تگرگ و هر گیاهی و درختی و حیوانی را در عالم^۱ علوی، مربی و عقلی است که تربیت و تکمیل او در این عالم می‌کند؛ چنانچه خوش‌بویی مشک و اختلاف الوان پرهای طاووس و امثال آن، مستند است به مربی‌های ایشان؛ که مربی مشک، باعث خوش‌بویی مشک می‌شود و از اختلاف مربی‌ها، پرهای طاووس در نور^۲ و انعکاس روشنی‌های مختلفه ایشان پرهای طاووس به این الوان مختلف می‌نماید. و این مربی‌ها را که در عالم مثال دارند، ارباب می‌گویند. و دعوی نموده‌اند که به ریاضت‌های عظیمه، این معنی را یافته‌ایم.

و هم‌چنین در احادیث و ادعیه اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین^۳ وارد شده است که با هر قطره از باران و برف و هر دانه از تگرگ، مَلَکی موکل است که با او

۱. نسخه د: آن عالم.

۲. کذا.

۳. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۹، کتاب السماء والعالم، باب السحاب والمطر والشهاب، ص ۳۷۲.

ح ۲، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۹ و ۴۲.

همراه نزول می‌کند و مشایعت او می‌کند. و بر خزانة‌های باران و باد، ملک‌ها موکلند. و بر ابر نیز مَلْکی موکل است که او را می‌راند. و از آواز او رعد شنیده می‌شود. و از حرکت سریعه او یا از تسبیح او درخشنده می‌شود صاعقه و برق. و بر کوه‌ها نیز مَلْکی موکل است.

و این معنی را تطبیق بر مذهب آن حکما می‌توان کرد که این ملائکه، همان عقول و ارباب باشند که حکما گفته‌اند و اختلاف در میان اقوال اهل بیت عصمت علیهم السلام و مذهب حکما نبوده باشد.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که صلوات بفرست بر ملائکه‌ای که مشایعت برف و تگرگ می‌کنند و به زیر می‌آیند از جانب آسمان، با قطره‌های باران، هرگاه باران نزول کند به زمین. و بر ملائکه‌ای که موکلند و قیام به این خدمت می‌کنند که خزانة‌های باد را محافظت کنند. و بر ملائکه‌ای که موکلند بر کوه‌ها که از جای خود حرکت نکنند.

وَالَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ وَ كَيْلَ مَا تَخْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَعَوَالِجُهَا

«مَثَاقِيل» جمع «مَثَقَال» است، که به طلا نسبت می‌دهند. و مَثَقَال اسم آلت است. و چون ثقل قائم است به جسم، پس مَثَقَال طلا، آلت ثقل او است که جسم طبیعی طلا باشد. و ممکن است که مراد از مَثَقَال، هم وزن چیزی باشد از چیز دیگر؛ چنانچه در کتب لغت مذکور است. پس بر معنی اول، مراد آن است که ملائکه می‌دانند که هر آبی چند مَثَقَال است. و بر معنی دوم، مراد آن است که می‌دانند که هم وزن هر آبی، چه جسم می‌شود. و «مِيَاه» جمع «ماء» است که از

«مَوْه» مأخوذ است، که واو را به الف قلب کرده‌اند و هاء را به همزه، که هر دو از حروف حلقند، بدل کرده‌اند.

و «کیل» مصدر است به معنی پیمودن گندم و جو و مانند آن. و به معنی ظرفی هم آمده است که چیزها را به آن می‌پیمایند. و مراد در این جا معنی اول است. و «تحویه» مشتق است از «حوایه» به معنی جمع کردن. و «لواعج» جمع «لاعجه» است، مشتق است از «لعج» به معنی آلم رسانیدن و سوزانیدن جلد. و «عوالج» جمع «عالجه» است. و مراد از عالجه، چیزی است که بر سر هم جمع شده باشد. لهذا استعلاج به معنی غلیظ شدن است. و عالج نام موضعی است در بادیه، که ریگ در آن جا جمع شده است. و «علج» - به کسر لام - به معنی مردی است که جثه عظیمه شدیده دارد که او را در عرف متعارف، پهلوان می‌گویند. و اعتلاج امواج، به معنی بسیاری موج‌ها است که بر سر هم نشینند.^۱

(خلاصه معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن که صلوات بفرست خدایا! بر آن ملائکه که ایشان را شناسانیده‌ای مثقال جمیع آب‌ها را و پیمودن آنچه جمع می‌کند او را باران‌های تند، که جلد بدن را متآلم می‌سازد و باران‌های مجتمع، که بر سر هم نشسته است.

و بنابراین، ممکن است که مراد از آنچه جمع کرده است او را باران‌ها، غدیرها و رودخانه‌ها باشد که از آب باران به هم می‌رسد.

و بنابر قواعد حکمیه، بعید نیست که مراد از آنچه جمع کرده است او را باران‌ها جسم تعلیمی باران‌ها باشد که قائم است به محلش (ظ) که جسم طبیعی

باران‌ها (باشد)^۱ که جسم طبیعی، جامع جسم تعلیمی است. و چون مقصود از «کیل» و پیمودن، استعمال مساحت و جسم تعلیمی است، نه ثقل، لهذا «کیل» را نسبت به جسم تعلیمی داد. و تفصیل این را در تحفه رضویه بیان کرده‌ایم.

وَرُسْلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَمَحْبُوبِ
الرِّخَاءِ، وَالسَّفَرَةِ الْكَرَامِ الْبَرَّةِ، وَالْحَفَظَةِ الْكَرَامِ الْكَاتِبِينَ

«رسل» جمع رسول است. و مراد از «مکروه»، چیزی است که طبع از او متنفر باشد؛ چنانچه مراد از «محبوب»، چیزی است که طبع راغب باشد به او. و «بلاء» چیزی است که بنده را به آن امتحان کنند، خواه محنت باشد یا منحت، که بخشش باشد. و مراد در این جا قسم اول است. و «سفره» جمع مسافر است به معنی کاتب. و نیز به معنی مَلْکِی که اعمال بنی آدم را جمع می‌کند، آمده است. و مراد در این جا ملائکه‌اند که کاتب صحیفه‌های اعمال بنی آدمند از جانب دست راست و دست چپ. و «کرام» جمع کریم است. و «برره» جمع «بارّه» است به تشدید راء، یعنی نیکوکار. و «حفظه» جمع «حفیظ» است. و در این فقره، اشاره به آن است که از بعضی احادیث مستفاد می‌شود که همان ملائکه‌ای که کاتب اعمال حسنه و سیئه‌اند، حفظ آن شخص هم می‌کنند.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که صلوات بفرست خدایا! بر ملائکه‌ای که پیغام تو را به اهل زمین می‌برند و حکم تو را به ایشان می‌رسانند به مکروهاتی و بلاهایی که از آسمان فرود می‌آید به جانب ایشان و محبوب‌های عیش و فراغت، که

۱. از نسخه ه. نسخه د: است. نسخه ه بدل «که» و «و» آمده است.

به ایشان می‌رسد. و صلوات بفرست بر ملائکه‌ای که کاتب نامه‌های اعمال آدمی‌زادند، که این ملائکه، همه^۱ کریم و صاحب احسانند. و بر ملائکه‌ای که حافظان بنی‌آدمند از بلاها و کریمند و کاتب اعمالند.

وَمَلِكِ الْمَوْتِ وَأَعْوَانِهِ، وَمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ، وَرُومَانَ قَتَّانِ الْقُبُورِ

در نسخه کفعمی، بعد از «منکر و نکیر» مذکور است: «و مبشر و بشیر». و در نسخه ابن‌ادریس و کفعمی، «فتان» به فتح نون است. و بنابر این نسخه، ممکن است که منصوب بر مدح [یا اختصاص] باشد به تقدیر «أعني». و «أعوان» جمع «عون» است به معنی یاری کننده. و «منکر و نکیر» دو ملکند که در قبر، سؤال از اعتقادات صحیح و فاسده آن شخص می‌کنند و به مقتضای آن، عمل می‌کنند. و «مبشر» و «بشیر» دو ملکند که بعد از سؤال منکر و نکیر، چون ظاهر شود که اعتقادات آن شخص صحیح بوده است، او را به بهشت و تنعمات در بهشت بشارت می‌دهند.

و «رومان» در لغت عرب، اسم مردم می‌گذاشته‌اند؛ اما مراد از او در این جا مَلْکی است که در قبر با آدمی باشد و او را می‌بوید و آزمایش می‌کند که از اهل صلاح بوده است در دنیا یا از اهل گناه، و به مقتضای آن، عمل می‌کند. و «فتان» مشتق است از «فتنه» به معنی امتحان و آزمودن. پس معنی «فتان» مبالغه در امتحان و آزمودن باشد. و به این سبب، زرگر را که طلا را امتحان می‌کند، «فتان» می‌گویند. و طلا و نقره را که آزموده می‌شوند به گداختن، «فتانان» می‌گویند. و منکر و نکیر را که آدمی را امتحان می‌کنند نیز «فتانان» می‌گویند؛ چنانچه مَلْکِ رُومان را نیز «فتان» می‌گویند.

و ممکن است که «فَتَّان» مشتق از «فَتَّ» - به تشدید تاء - باشد و نون زاید باشد، بر وزن فعالان. و «فَتَّ» به معنی از هم پاشیدن است. چون مَلَك رومان^۱ قبر را بر هم می‌زند و داخل قبر می‌شود، او را «فَتَّان» گویند.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن که خدایا! صلوات بفرست بر مَلَك الموت و دوستان و یاران او، و بر دو فرشته نکیر و منکر، و بر فرشته رومان، که در قبر با آدمی می‌باشد و مردم را امتحان و بو می‌کند، یا آن که قبر را از هم می‌پاشد و داخل قبر می‌شود.

و حضرت استادی و مَنْ إِلَيْهِ فِي الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ استنادی، شیخ بهاء المَلَّة والدین، محمد العاملی طاب ثراه می‌فرمودند که در بعضی روایات به نظر من رسیده است که چون فرشته رومان، میت را در قبر بو می‌کند، اگر بوی ایمان و حُسن عمل از او آید، به منکر و نکیر اعلام می‌کند که از این میت، بوی ایمان می‌آید، او را تعظیم و تکریم کنید در قبر، در وقت سؤال از او، و اگر بوی کفر و معصیت از او آید، به ایشان مبالغه می‌کند که در وقت سؤال و در قبر، به او اذیت برسانید و عقرب‌ها و مارها در قبر بر او مسلط سازید.

وَالطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَمَالِكٍ وَالْخَزَنَةِ وَرِضْوَانَ وَ سَدَنَةَ الْجَنَّةِ

«طائفین» جمع «طائف» است مشتق از «طواف»، یعنی بر دور چیزی گشتن. «بیت المعمور» موضعی است در آسمان، در برابر کعبه معظمه زادگاه الله شرفاً و تعظیماً. و به

۱. علامه مجلسی در بحار الأنوار (ج ۵۹، ص ۲۳۴) می‌گوید: «ولم أر ذكر هذا الملك في أخبارنا المعتبرة سوى هذا الدعاء، وهو مذكور في أخبار المخالفين».

آن سبب، بیت معمور می‌گویند که ملائکه بسیار در آن جا هستند و به آن سبب، آبادان است. و بعضی «بیت المعمور» را بر کعبه اطلاق کنند یا به سبب معموری او از کثرت ملائکه یا حجاج یا مجاورین. و «مالک» اسم مَلْکی است که موکل است بر آتش دوزخ؛ چنانچه «رضوان» نام مَلْکی است که موکل است بر بهشت. و «خزنه» جمع «خازن» است. و ظاهراً مراد از خزنه، اتباع و اعوان مالک باشند که هر طبقه از جحیم را مالک به یکی از ایشان سپرده باشد. و «سدنه» جمع «سادن» است، یعنی خادم کعبه و بت‌خانه و مانند آن.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، این باشد که خدایا! صلوات بفرست بر آن ملائکه که طواف بیت المعمور می‌کنند، و بر مالک خازن جهنم، و بر خزانه‌داران طبقات جهنم، و بر رضوان، خازن بهشت، و بر خدمت‌کاران طبقات بهشت.

الَّذِينَ ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۱ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ:
﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۲

در نسخه ابن‌ادریس و کفعمی، واوی قبل «الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ» واقع شده است. و در بسیاری از نسخ اصل صحیفه، واو مذکور نیست. پس صفت ملائکه سابق خواهد بود.

و «عقبی» به معنی جزای امر است. و مراد از «دار» خانه آخرت است. و اضافه «عقبی» به «دار»، اضافه بیانیه است.

۱. التحريم: آیه ۶.

۲. الرعد، آیه ۲۴.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! صلوات بر ملائکه‌ای بفرست که عصیان خدای تعالی نمی‌کنند هرگز، در آنچه خدای تعالی ایشان را امر کرده است، و به جای می‌آورند آنچه به آن مأمور می‌شوند، و بر ملائکه‌ای که می‌گویند به مؤمنان، در وقتی که داخل بهشت می‌شوند: سلام بر شما ای مؤمنان! به سبب آن صبرها که در دنیا کردید و خود را از امور محرمه بازداشتید. پس نیکو جزایی به جهت عبادات و صبر بر مکروهات یافتید، که آن ثواب، در خانه آخرت است در بهشت.

وَالزَّبَانِيَّةَ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: ﴿خُذُوا فَعْلَوْهُ﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ^۱ ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً، وَلَمْ يُنْظَرُوهُ، وَمَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ، وَلَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ، وَبِأَيِّ أَمْرٍ وَكَلَّتْهُ «زبانیه» جمع «زُبْنِيَه» است - به تشدید یاء - و «زُبْنِيَه» مشتق است از «زبن» به معنی دفع؛ یعنی متمرّد از جن و انس و آدم صاحب قوت و نوکر حاکم و ملکی که مردم را به جهنم اندازد. و در این مقام، مراد معنی آخر است. پس زبانیّه اسم آن ملائکه‌ای است که کافران و عاصیان را به جهنم دفع می‌کنند، که آن، نوزده ملکند؛ چنانچه در قرآن کریم وارد شده است: ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾^۲. «خذوه» مشتق است از «أخذ» به معنی فرا گرفتن و عقوبت کردن. و «غلوّه» فعل امر است از «غَلَ» - به فتح غین - و «غَلَ» - به تشدید لام - مصدر است به معنی آن که برگردن یا دست کسی غَلَ - به ضم غین و تشدید لام - بگذارند. و «غَلَ» - به ضم غین - آن آهنی است که بر دست یا گردن می‌گذارند. و «جحیم» به معنی دوزخ است. و «صلّوه»

۱. الحاقه، آیه ۳۰ - ۳۱.

۲. المدثر، آیه ۳۰.

مشتق است از «تصلیه» به معنی گرم کردن آتش و افروختن آن. و «ابتدار» به معنی ابتدا کردن کار است. و «سراع» به معنی زود کردن کار است. و «انظار» به معنی مهلت دادن است. و «أوهمنّا» مشتق است از «إيهام»؛ یعنی ترک کردن و ساقط نمودن. و مراد از «مکان» موضع و منزلت است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن که خدایا! صلوات بفرست بر آن ملائکه عذاب، که مردم عاصی را به جهنم می اندازند. که نوزده مَلْکَنَد. که هر گاه به ایشان حکم می شود که این عاصی را بگیرید و غل کنید و دست و گردن او را ببندید، پس آتش جهنم را گرم و افروخته سازید، ابتدا نموده، علی الفور او را غل می کنند و آتش جهنم را افروخته می سازند و آن عاصی را مهلت نمی دهند. و بر آن ملائکه ای که ما ترک کردیم ذکر او را و نمی دانیم موضع و منزلت او را نزد تو، و آن که به چه خدمت، او را موکل ساخته ای.

وَسُكَّانِ الْهَوَاءِ وَالْأَرْضِ وَالْمَاءِ وَمَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ

در بعضی نسخ اصل، بدل «و من منهم علی الخلق» این فقره است: «و من منهم فی النجوم السفلی و شهودك منهم علی الخلق». «سکّان» جمع «ساکن» است.

(معنی نجوم سفلی)

و مراد از «نجوم سفلی» ستاره های مجازی است، نه حقیقی، که در کره آتش به هم می رسند و زایل و معدوم می شوند؛ چون ذوات الأذناب و ذوذؤابه و قصعه و لحيانی و نیازک و شهب و مانند آن، که از دخان ها و بخارها که به کره آتش و هوا

می‌روند و در آن جا می‌سوزند، به هم می‌رسند؛ چنان‌چه تفصیل آن، در موضعش مذکور است. و این ستاره‌های مجازی را «ثوانی النجوم» می‌گویند. و «شهود» جمع «شاهد» است. و در این جا مراد، کرام الکاتبینند که گواهانند از جانب حق سبحانه بر خلائق، از جمله ملائکه.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف و بنابر اصل این دعا، این است که خدایا! صلوات بفرست بر ملائکه‌ای که در کره هوا و خاک و آب ساکنند. و بر آن جمعی از ملائکه که موکلند بر خلائق. و بنابر نسخه اصل، مراد آن است که صلوات بفرست خدایا! بر آن ملائکه‌ای که در نزدیکی ثوانی النجوم - مثل ذوات الأذناب و شهب و نیازک و غیرها - می‌باشند و بر آن ستاره‌ها موکلند. و بر جمعی از ملائکه که شاهدان توانند بر خلائق و کاتبان نامه‌های اعمال بنی‌آدمند.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ، وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ، وَطَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ

(فرق میان سائق و شهید)

«سائق» و «شهید» دو مَلَكند که یکی آدمی‌زاد را می‌راند در روز قیامت به محشر، و یکی گواهی به اعمال او می‌دهد. و بعضی گویند: «سائق» مَلَكی است که کاتب گناهان است و «شهید» مَلَكی است که کاتب حسنات است. و بعضی گویند: «سائق» نَفْسِ او است و «شهید» اعضای او است که گواهی بر اعمال او می‌دهند. و چون «نفس»، که مضافٌ إلیه لفظ «کل» است، در حکم معرفه است، چه نفس

هر شخص، معین است، صلاحیت آن دارد لفظ «کل» که مضاف است به او، که ذی الحال باشد از «معها سائق شهید».

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که صلوات بفرست خدایا! بر این ملائکه جمیعاً، که در این دعا مذکور شد، در روز قیامتی که هر نفس، در آن روز، وارد محشر می شود در حالتی که دو ملک، که یکی او را می راند به محشر و یکی که گواهی به اعمال او می دهد، همراه او هستند. و صلوات بفرست بر ایشان صلاتی که عزت و بزرگی ایشان زیاده شود بر آن عزت و بزرگی که داشتند و طهارت و پاکی ایشان زیاده شود بر طهارتی که داشتند.

اللَّهُمَّ وَإِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ وَبَلَّغْتَهُمْ صَلَاتَنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ
بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ
در نسخه کفعمی، به عوض «فصل علیهم»، «فصل علینا» است. و «تبلیغ» به معنی رسانیدن چیزی است.^۱

(فرق میان جواد و کریم)

و «جواد» و «کریم» هر دو به معنی بخشنده است؛ اما در «جواد»، معتبر است که بی سؤال باشد و در «کریم» این معنی معتبر نیست.
و باید دانست که صلوات^۲ خدای تعالی بر ملائکه و پیغمبران، به معنی رحمت

۱. نسخه د: خبر است.

۲. نسخه ه: صلوات.

و آمرزیدن است و صلوات^۱ بنده بر ایشان، به معنی دعا و استغفار است. و هرگاه بنده از خدای تعالی طلب کند که صلوات بفرست بر ایشان، پس در این ضمن، آن بنده، خود نیز صلوات به این معنی فرستاده است بالضروره.

(بیان آن که خلاف است میان علما که نفع صلوات بر پیغمبر

صلی الله علیه وآله وسلم به پیغمبر می رسد یا به آن

شخص می رسد که صلوات می فرستد تنها)

و خلاف است میان علما که صلواتی که بنده از خدای تعالی بر ملائکه و انبیا استدعا کند، باعث آن می شود که درجه و منزلت انبیا و ملائکه زیاده از اول شود و نفع آن نیز به ایشان برسد یا نه؟ بعضی از علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین بر آن رفته اند که نفع آن به ایشان نمی رسد، بلکه منحصر است نفع در بنده ای که آن استدعا کرده است؛ چه مرتبه و منزلت ایشان از آن اعظم است که به صلوات بندگان زیاده شود؛ اما چون استدعای مرحمت به جهت مقربان و محبوبان الهی، که انبیا و ملائکه باشند، موجب ازدیاد محبت پروردگار به آن شخص، که استدعا کرده است، می شود، چه توصیف محبوب به کمالات، موجب ازدیاد محبت به محب می شود، پس نفعش همین به بندگان راجع می شود.

و بعضی بر آنند که نفعش به ایشان و به بندگان نیز عاید می شود؛ چه مرتبه و منزلتی که انبیا و ملائکه را باشد، مرتبه فوق آن متصور است ایشان را. و به آن بنده نیز نفع می رسد، به سبب آن چه مذکور شد سابقاً^۲. و به سبب آن که به وسیله استدعای او درجه و منزلت انبیا و ملائکه زیاده شده است، پس صلوات بر ایشان باعث آن می شود که درجه آن بنده را نیز زیاده سازند از آن چه بود. و شیخ شهید

۱. نسخه ها: صلوات.

۲. در شرح دعای دوم ص ۱۳۴ - ۱۳۵.

سعید طاب ثراه اشاره به هر دو قول، که مذکور شد، در قواعد شهیدیه^۱ نموده است. و از نسخه اصل صحیفه ظاهر می شود صحت قول دوم و فساد قول اول، به خلاف نسخه کفعمی؛ چنانچه بر صاحب بصیرت، مخفی نیست و بعد از این مذکور می شود.

(معنی کلام امام علیه السلام)

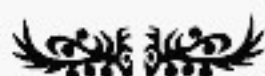
پس معنی این کلام شریف، بنابر نسخه اصل، آن است که خدایا! هرگاه صلوات فرستادی بر ملائکه و پیغمبرانت و صلوات^۲ ما را که از جانب تو استدعای صلوات فرستادن بر ایشان کردیم، به ایشان رسانیدی، پس صلوات بر ایشان بفرست و درجه ایشان را از سابق زیاده کن؛ به سبب آن که گشوده ای از برای ما آن که ما قول خوب در حق ایشان گفتیم و به سبب این حسن قول، درجه ما زیاده شد از اول. پس درجه و منزلت ایشان را به این سبب که باعث زیادتی منزلت و درجه ما شد، از نیکویی قول در حق ایشان، زیاده کن، تو ای بخشنده بی سوال، در کمال بخشنندگی!

و بنابر نسخه کفعمی، مفاد کلام، آن است که چون فتح کردی بر ما حسن قول در حق ایشان، پس صلوات بفرست و رحمت کن بر ما. و بدان که از نسخه اصل، چنان ظاهر شد که حسن قول در حق ایشان باعث آن می شود که منزلت پیغمبران و ملائکه، به سبب آن زیاده شود و نفع آن به ایشان نیز

۱. القواعد والفوائد، ج ۲، ص ۹۵ - ۹۶ (این بحث را در تحفه رضویه نیز در شرح دعای دوم، ذیل فقره «اللهم فارفعه بما کدح فیک» آورده است).

۲. نسخه ب، د: و این صلوات. در نسخه «د»، روی کلمه «این» خط زده شده است و همچنین ظاهراً در نسخه «ب».

می‌رسد. و بنابر نسخه کفعمی، همین ظاهر می‌شود که حسن قول در حق ایشان
 نفعش به بنده می‌رسد؛ چنانچه در قول اول از آن دو قول، سابقاً مذکور ساختیم.
 و این قول اصح است؛ چنانچه شیخ شهید ثانی، شیخ زین الدین طاب ثراه در شرح
 لمعه^۱ اختیار نموده است.



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

۱. شرح اللمعة، ج ۱، ص ۲۳۴، شرح مقدمة مصنف.

(٤)

وكان من دعائه عليه السلام في الصلاة على أتباع الرسل ومُصدِّقيهم

در نسخه کفعمی، «رسل» به سکون سین است. و «أتباع» جمع «تَبَعَ» است. به فتح باء. به معنی تابع. و «رسل» جمع «رسول» است. و «مُصدِّقيهم» در اصل، «مصدقین» بود که نون جمع، به اضافه ساقط شده است. و مشتق است از تصدیق.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که بود از دعای امام زین العابدین علیه السلام در وقتی که صلوات بر تابعان پیغمبران و بر جماعتی که تصدیق پیغمبران کرده‌اند، می‌فرستاد.

اللَّهُمَّ وَأَتْبَاعُ الرُّسُلِ وَمُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضَةِ
المعاندين لهم بالتكذيب والاشتياقِ إِلَى المرسلين بحقائق الإيمان

«غیب» به معنی آن چیزی است که حاضر نباشد نزد حاسّه. و در نسخه شهید سعید طاب ثراه بدل «والاشتياق»، «والاشتباق» به باء موحدّه است، مأخوذ است از «شبق» به معنی زیادتی شهوت مجامعت. و بدل «والاشتباق» در نسخه ابن‌ادریس، «والاستباق» به سین مهمله و باء موحدّه است، به معنی سبقت و پیشی گرفتن. و بر هر تقدیر، عطف است بر «معارضه». و «بحقائق» ممکن است که متعلق باشد به «أتباع» و ممکن است که متعلق به «المرسلين» باشد. و واو در «واتباع» واو استیناف

است و عطف قصه بر قصه است. چون امام علیه السلام این دعا را بعد از دعای تحمید و صلات می خوانده است، این قصه ها را بر یکدیگر عطف می کرده است. و عطف قصه بر قصه، جایز است؛ چنانچه سابقاً مذکور شد.^۱ و لفظ «و أتباع» مبتدا است و خبر او «فاذکرهم منك» است، که بعد از این مذکور می شود.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! و تابعان پیغمبران، جمیعاً را و جماعتی که تصدیق ایشان کرده اند، از مردم روی زمین، به امور غیبی که محسوس نمی شود، از احوال پروردگار و صفات او و ملائکه و معاد و به اموری که بعد از این خواهد شد و در آن وقت، حاضر نبوده، مثل احوال قیامت، در وقتی که معاندان و دشمنان پیغمبران، معارضه با ایشان می کرده اند و ایشان را به کذب و دروغ نسبت می داده اند و در وقتی که این تابعان و مصدقان، مشتاق به پیغمبران بوده اند که آن پیغمبران، حقیقت های ایمان را به خلق برسانند، یا مراد آن که خدایا! تابعان پیغمبران در حقیقت های ایمان را - خبر این مبتدا بعد از این می آید که - ایشان را یاد کن به آمرزش.

فِي كُلِّ دَهْرٍ وَزَمَانٍ أَرْسَلْتُ فِيهِ رَسُولًا وَأَقَمْتُ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ أُمَّةٍ^۲ الْهُدَى، وَقَادَةَ أَهْلِ التَّقَى، عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامُ
فَاذْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَرِضْوَانٍ

۱. در شرح دعای دوم.

۲. در بالای این کلمه نوشته شده است: معاً «کف»؛ یعنی به یاء و همزه در نسخه کفعمی وارد شده است.

«فی کلّ دهر» متعلق است به «اتباع» و «مصدقین»، که سابقاً مذکور شد. و «أقامه» به معنی برپا داشتن است. و «أئمة» - به همزه یا به یاء مثناة در تحت - جمع «امام» است. و «هدی» به معنی راه راست است و به معنی راه راست نمودن هم آمده است. و «قاده» جمع «قائد» است به معنی پیشوا.

(بیان اشتقاق تقی)

و «تقی» به معنی تقوا و پرهیز کردن است و مشتق است از «وقایه». و تاء در «تقی» و در «تقوی» منقلب است از واو؛ چه در باب افتعال، واو را به تاء قلب می‌کنند؛ چون «اتفق» که از «وفق» مشتق است. پس از کثرت قلب واو به تاء، در «اتقی» و استعمال او شایعاً گویا حروف اصلیّه او «تقی» است. و به این سبب، - «تقی» به ضم تاء - را مصدر اعتبار کرده‌اند. و «رضوان» - به ضم راء یا به کسر آن - به معنی رضا و خشنودی است. و «فاذکرهم» خبر «واتباع الرسل» است؛ چنانچه سابقاً گفتیم.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که تابعان پیغمبران و مصدقان ایشان را در هر دهری و زمانی که پیغمبری در آن زمان فرستاده‌ای و بر پای داشته‌ای و قائم نموده‌ای به جهت اهل آن زمان، دلیلی و راهنمایی، از زمان آدم علیه السلام تا به زمان پیغمبر ما، محمد صلی الله علیه و آله و سلم از امام‌ها و پیشواهایی که به راه راست مردم را دعوت می‌کنند. و از پیشواهای اهل تقوا بر جمیع ایشان سلام باد از پروردگار! پس این تابعان را ذکرکن از جانب خود، به سلام و رضا و خشنودی خود؛ یعنی بر ایشان سلام بفرست و از ایشان راضی باش.

اللَّهُمَّ وَأَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَالَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَكَانَفُوهُ، وَأَسْرَعُوا إِلَى وَفَادَتِهِ، وَسَابَقُوا إِلَى دَعْوَتِهِ، وَاسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ، وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ، وَقَاتَلُوا الْآبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيتِ نُبُوتِهِ، وَانْتَصَرُوا بِهِ

(بیان آن که «أصحاب»، جمع «صَحْب» است و معنی أصحاب)

«أصحاب» جمع «صَحْب» به - سکون حاء - است. و «صَحْب» جمع «صاحب» است. و مراد از صاحب پیغمبر، شخصی است که به شرف صحبت پیغمبر علیه السلام در وقت اسلام رسیده است و با بقای اسلام وفات یافته، اعم از آن که حدیثی از پیغمبر روایت کرده باشد یا نه. و بعضی در معنی صاحب و اصحاب پیغمبر، نقل حدیث را شرط کرده اند.

و «خاصه» در مقابل عامه است. و ظاهر آن است (که) ^۱ حال باشد از «و أصحاب محمد» که او مبتدا است. و خبر او «فَلَا تَنْسِ لَهُمْ» است، که بعد از این مذکور می شود، به تأویل مشهور میان نحوات. و ممکن است که مفعول مطلق باشد از فعل محذوف، که «خُصَّ» باشد - به ضم خاء. و مفعول ما لم یسم فاعله «خَصَّ» ضمیری باشد راجع به «أصحاب». و بعید نیست به حسب معنی که حال باشد از «الذین» که بر او مقدم شده باشد. و چون «خاصه» حال باشد از «اصحاب» یا مفعول مطلق باشد و ضمیر «خَصَّ» راجع به «اصحاب» باشد، معنی تفاوت می کند. یا آن که حال باشد از «الذین» یا مفعول مطلق باشد و ضمیر «خَصَّ» راجع باشد به «الذین»؛ چنانچه مخفی نیست. و بعد از این، اشاره به آن خواهیم کرد.

و «صحابه» در لغت، به معنی مصاحبت است و مصدر است. و گاهی صحابه را

به معنی اصحاب اطلاق می‌کنند. و مراد در این جا معنی اول است. و «إِبْلَاء» به معنی آزمودن و امتحان کردن است به مکروهات یا به نعمت‌ها. و «بِلا» به معنی محنت را به این سبب، بلاء می‌گویند که بنده را به آن امتحان می‌کنند.^۱ و بالای حسن، نزد اکثر مفسرین به معنی جهاد است. و بعضی گویند که به معنی محنتی است که بنده بر آن صبر کند. و «نصر» به معنی یاری کردن است. و «مکانفه» به معنی اعانت و یاری کردن است. و «اسراع» به معنی شتاب نمودن است. و در نسخه کفعمی، بدل «وَأَسْرَعُوا»، «وَسَارَعُوا» است.

و «وَفَادَه» و «وَفْد» وارد شدن و قدوم است بر شخصی. و در قاموس مذکور است: «وَفَدَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ وَفْدًا وَوُفُودًا، قَدِمَ وَوَرَدَ».^۲ و در صحاح مذکور است: «وَفَدَ فلان على الأمير وفادةً، أي وَرَدَ رسولاً».^۳ و به این سبب، ایلچیان را وُفود می‌گویند. و وُفد و وفاد کسی است که نزد شخصی قدوم کند و در مجلس او وارد شود. پس ممکن است که مراد از «وفاده» وفد باشد؛ یعنی ایلچی پیغمبر و داعی او. پس مراد این باشد که سرعت کنند به جانب داعی و ایلچی پیغمبر علیه السلام. و ممکن است که مراد از «وفاده»، معنی مصدری باشد و فاعل او آن «اصحاب» و «تابعین» باشند؛ یعنی مسارعت نمودند آن اصحاب، به ورود و قدوم به سوی

۱. در حاشیه نسخه د، با علامت «صح» که به خط کاتب نسخه نیست: و اولی در این مقام، خصوصاً بنابر نسخه ابن‌ادریس، که «أَبْلَوْهُ» بدل «ابلو» است، آن است که بگوییم که چون باب افعال به معنی تعریض می‌آید، چون ابعت، یعنی این شیء را در عرضه بیع در آوردم، در این جا ابلاء به معنی تعریض است؛ یعنی خود را در عرضه محنت و بلا درآوردند، یا به معنی صیوروره؛ مثل «احصد الزرع»؛ یعنی گردید صاحب صفت درویدن زرع. و در این جا مراد این باشد که این تابعین رسل گردیدند صاحب صفت محنت و بلا. و ضمیر «ابلو» مفعول به واسطه حرف جر، که لام باشد، یعنی ابلوا له.

۲. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۶۴۹.

۳. الصحاح، ج ۲، ص ۵۵۳.

پیغمبر علیه السلام. و معنی اول، انساب است به فقره «وسابقوا إلی دعوته». و مراد از «استجابت»، اطاعت و انقیاد در جواب است. و «إسماع» شنوایدن است. و مراد از «حجة» دلیل و برهان است، از «حَجَّ یَحُجُّ» مأخوذ است؛ یعنی غالب شد. و چون برهان باعث غلبه مستدل می شود، به این سبب، آن را حجت می گویند. و «أزواج» جمع «زوج» است به معنی شوهر و زن، هر دو آمده است. و اصمعی ترک تاء را در «زوجه» اولی دانسته از ذکرش. و ظاهراً مراد در این مقام از زوج، زن است، نه شوهر. و مراد از «کلمه» خدای تعالی، شهادت به توحید است که منطوق کلمه طیبه «لا إله إلا الله» است، بلکه بنابر تحقیق جمعی از محققین علمای امامیه، اتیان به این کلمه طیبه، به قصد معنی حقیقی، مستلزم شهادت به نبوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم است. و «آباء» جمع «اب» و «أبناء» جمع «ابن» است. و «تثبیت» به معنی ثابت نمودن است. و «انتصار» به معنی انتقام و دفع مکروه آمده است.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! اصحاب محمد در میان اصحاب پیغمبران، خصوصاً که آن اصحاب، صحبت را با پیغمبر نیکو داشتند و نفاق نورزیدند و مرتد نشدند، در زمان پیغمبر و بعد از آن. یا خلاصه معنی آن است که خدایا! اصحاب محمد، خصوصاً جمعی در میان اصحاب پیغمبر ما علیه السلام که صحبت را نیکو داشتند با پیغمبر علیه السلام و جمعی که خود را امتحان کردند به بلاهای نیکو و جهاد کردند یا محنت ها کشیدند و صبر کردند در یاری پیغمبر علیه السلام و همراهی و یاری با پیغمبر کردند و شتاب نمودند به سوی ایلچی و داعی پیغمبر علیه السلام و پیشی گرفتند به دعوت پیغمبر و بیش تر از

همه کس، نزد داعی و رسول پیغمبر آمدند و قبول پیغمبری او کردند،^۱ هنگامی که پیغمبر، ایشان را شنواید دلیل‌های پیغمبری خود، و از زنان و فرزندان خود جدا شدند در راه اظهار کلمه توحید، که بدون جدایی از ایشان اظهار توحید نمی‌توانستند کرد، و با پدران و فرزندان خود قتال و جدال کردند به جهت ثابت نمودن و مستحکم کردن پیغمبری او، و به سبب پیغمبر، انتقام از دشمنان کشیدند و دفع مکروه ایشان کردند.

و خبر این مبتدا، بعد از این می‌آید که پس ایشان را فراموش مکن در روز قیامت و ثواب این ترک‌ها و صبرها که کرده‌اند، به ایشان برسان.

وَمَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ، وَالَّذِينَ هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُزْوَتِهِ، وَانْتَفَتْ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَكَنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ، فَلَا تَنْسَ لَهُمُ، اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ، وَارْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ

«منطوین» - به کسر واو - اسم فاعل است، جمع «منطوی» و «انطواء» به معنی درنوردیدن است. می‌گویند: «طَوَىٰ هَذِهِ الصَّحِيفَةَ فَاَنْطَوَىٰ»؛ یعنی پیچید این صحیفه را و جمع نمود آن را، پس قبول جمعیت کرد و پیچیده شد. و «بُور» - به فتح باء و سکون واو - به معنی هلاک است. و «هَجَرَ» به معنی ترک است. و «عشائر» جمع عشیره است به معنی گروه و اقوام نزدیک، که جمیع (از)^۲ اولاد یکی از پدران نزدیک باشند. و «تعلق» به معنی اتصال و دوست داشتن است. و مراد از «عروه» دسته کوزه و دلو و مانند آن است، به این مناسبت که از آن ناحیه و جهت، به او متعلق می‌شود؛ چه «عری» - به کسر عین - به معنی ناحیه است. و «انتفاء» به معنی

۱. نسخه د: نمودند. حاشیه آن، نسخه بدل: کردند.

۲. از نسخه ه.

بر طرف و زایل شدن است. و «قرابات» جمع «قرابه» است، یعنی خویشی و قرابت. در این مقام، چون به معنی خویشی و قومی باشد - چنانچه ظاهر کلام امام است - پس مراد از «ظل قرابت» ظل اقارب پیغمبر علیه السلام خواهد بود؛ یعنی هرگاه خویشان و اقارب، از آن اصحاب دوری می کردند و ترک خویش و قومی می کردند، ایشان به سایه خویشان پیغمبر علیه السلام پناه می بردند و ساکن می شدند. یا مراد از «ظل قرابت»، خویشی دوری است که به پیغمبر علیه السلام داشتند. و اگر قرابت به معنی قرب و دوستی باشد مجازاً، احتیاج به این تأویلات ندارد.

«فلا تنس» خبر «و أصحاب محمد» است. و «ما ترکوا» مفعول «لا تنس» است. و «أرضهم» عطف است بر «لاتنس». و «لاتنس» مشتق است از «نسیان»، یعنی فراموشی. و در این هنگام، ارتکاب مجاز می باید کرد؛ چه خدای تعالی ممکن نیست که چیزی را فراموش کند. و احتمال دارد که مراد از نسیان، مطلق ترک باشد؛ چنانچه در قرآن وارد شده است: ﴿وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾^۱. و مراد از «ما ترکوا لك» آن محرماتی است که ترک او کرده اند و صبر بر آن نموده اند به جهت امر تو؛ یعنی تو علت غایی ترک آن بوده ای.

و «فیک» اشاره به محرماتی است که در راه وصول و قرب به ذات تو، آن محرمات را ترک کرده اند تا مرتبه وصول و قرب در مراتب سیر و سلوک به ذات الهی، ایشان را حاصل شود. پس مراد از ترک محرمات به جهت ذات پروردگار، آن است که امر او باعث ترک شده باشد و ذات حق داعی و باعث بر ترک باشد. و [مراد] از ترک در ذات پروردگار، آن است که در مراتب سیر الی الله و فی الله، چون آن محرمات مانع آن سیر و حصول آن درجات قرب بوده باشند، ترک آن منهیات نموده، صبر آن را شعار خود ساخته باشند.

۱. البقرة، آیه ۲۳۷.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! آن جماعتی از اصحاب که بر محبت پیغمبر علیه السلام پیچیده و درنور دیده بودند و احاطه به محبت او کرده بودند، در حالتی که امید تجارتی داشتند که هرگز هلاک و باطل نشود در دوستی پیغمبر علیه السلام، و آن جماعتی از اصحاب او، که خویشان و اقوام ایشان ترک صحبت ایشان کردند، چون آن جماعت اصحاب، چنگ بر اخلاص پیغمبر و دوستی او، که عروة الوثقیای نجات دارین است، زدند و خویشان آن اصحاب، ترک قرابت و خویشی با آن اصحاب نمودند، در وقتی که آن اصحاب، ساکن شدند در سایه خویشی پیغمبر علیه السلام یا دوستی او، پس این جماعت را با جمعی از اصحاب، که سابقاً مذکور شد، فراموش مکن، به سبب آن صبری که بر ترک محرمات نمودند به جهت ذات تو و در راه اخلاص و بندگی تو، و خشنود ساز ایشان را به خشنودی خودت که نسبت به دوستان مقربیت داری.

و بما حاشوا الخلقَ عليك، وَ كانوا مع رسولك دُعَاءَ لكَ إِلَيْكَ، وَ اشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَ خُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضَيْقِهِ، وَ مَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ

«و بما حاشوا» عطف است بر «ما ترکوا»؛ یعنی «لا تنس بما حاشوا». و «خوش» به معنی جمع کردن است. و «دُعَاء» جمع «داعی» است. و مراد از «دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ» آن است که این جماعت اصحاب پیغمبر علیه السلام مردم را به جهت قربت و اخلاص و رضای پروردگار، به سوی خدای تعالی می خواندند. و شکر بنده به معنی حمد و نشر احسان است. و شکر خدای تعالی، که در این کلام مذکور است، به معنی جزا دادن یا ثنای به جمیل و نیکویی است. و «هَجْر» به معنی ترک است. و «دیار» جمع

«دار» است به معنی خانه. و «معاش» و «عیش» به معنی حیات و به معنی مطعومات آمده است. و «ضیق» - به کسر ضاد یا به فتح آن، چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است - به معنی تنگی است. و «مَنْ کَثُرَتْ» عطف است بر «هم» در «لاتنسهم» یا در «و اشکرهم». و بعید است که عطف بر «و اصحاب محمد» باشد. و «مَنْ مَظْلُومُهُمْ» ممکن است که متعلق به «کَثُرَتْ» باشد. و ممکن است که «مِنْ» بیانیه باشد از «مَنْ کَثُرَتْ». و ممکن است که ابتداییه باشد متعلق به «إعزاز». و بعید است که «مَنْ کَثُرَتْ» عطف بر «ضیقه» باشد. و مراد از «مَنْ کَثُرَتْ» قبیله انصار باشد.

(خلاصه معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که خدایا! فراموش مکن آن اصحاب پیغمبر را، به سبب آن که جمع کردند خلائق را بر تو، و بودند با پیغمبر تو در حالتی که دعوت می‌کردند خلائق را به جهت قربت و اخلاص و رضای تو به سوی تو، و جزای نیکو بده، یا ثنا به نیکویی بکن آن اصحاب را، به سبب آن ترکی که ایشان در راه اخلاص به تو نموده، خانه‌های قوم و مردم خود را وا گذاشتند و از مکان اصلی خود بیرون آمدند - که مکه معظمه باشد - که از آن مکان هجرت کردند و بیرون آمدند از فراخی معاش (و حیات و طعام به تنگی معاش)^۱ - که در مدینه طیبه داشتند. و فراموش مکن و شکر کن آن جماعتی را که بسیار کردی ایشان را به جهت عزت داشتن تو از مظلومان ایشان.

و باید دانست که - چنانچه سابقاً اشاره کردیم - مقصود از «مَنْ کَثُرَتْ» احتمال مهاجرین و انصار دارد. و در بعضی از نسخه‌های اصل، چنین وارد شده است:

۱. در حاشیه نسخه ب، د، با عنوان «صح»، استدراک شده است و ظاهراً به خط کاتبان نسخه نیست.

«ومن كثرت في إعزاز دينك كلُّوْهُمْ» به تخفیف ثاء در «کثرت». و «کلوم» جمع «کلم» است به معنی جراحات؛ یعنی شکر کن و جزا به خیر ده جمعی را که بسیار شد در راه اعزاز دین تو جراحات‌های ایشان.

اللَّهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ الَّذِينَ يَقُولُونَ: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾^۱ خَيْرَ جَزَائِكَ، الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَتَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ، وَمَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ، لَمْ يَثْنِهِمْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ وَالْإِيْتِمَامِ بِهَدَايَةِ مَنَارِهِمْ مَكَانِفِينَ وَمُؤَاوِرِينَ لَهُمْ

«تابعین» جماعتی‌اند از اهل ایمان که به صحبت پیغمبر علیه السلام در وقت اسلام نرسیده‌اند؛ اما به صحبت اصحاب پیغمبر، یا به^۲ صحبت تابعین اصحاب رسیده‌اند. و «الَّذِينَ يَقُولُونَ» صفت «التابعین» است. و «إخوان» جمع «أَخ» است؛ چنانچه «اخوه» نیز جمع او است.

(فرق میان إخوان و إخوة)

وبعضی از علمای عربیه،^۳ میان این دو جمع فرقی کرده‌اند به آن که اگر آن برادر، حقیقی باشد از جانب پدر یا مادر، جمع او را «إخوة» می‌کنند. و اگر برادر حقیقی

۱. الحشر، آیه ۱۰.

۲. ظاهراً این ذیل برای تفسیر تابعی صحیح نباشد.

۳. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۱ (به نقل از: التهذيب): هم الإخوة إذا كانوا لأبٍ، وهم الإخوان إذا لم يكونوا لأبٍ. قال أبو حاتم: قال أهل البصرة أجمعون: الإخوة في النسب، والإخوان في الصداقة. قال: وهذا غلط. يقال للأصدقاء وغير الأصدقاء: إخوة وإخوان. قال الله عز وجل: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰]، ولم يعين النسب. وقال: ﴿أَوْ بِيُوتِ إِخْوَانِكُمْ﴾ [النور: ۶۱]، وهذا في النسب. وقال: ﴿فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَوَالِيكُمْ﴾ [الأحزاب: ۵].

نباشد، بلکه به سبب اتحاد^۱ در ایمان، مجازاً او را برادر گویند، جمع او را «اخوان» گویند، نه «اخوه».

«الَّذِينَ قَصَدُوا» ظاهر آن است که صفت «الَّذِينَ يَقُولُونَ» باشد. و احتمال دارد که مفعول «جزائك» باشد. و «خیر» مفعول «أَوْصَلَ» است. و «سمت» به معنی جهت است. و «تَحَرَّيْ» به معنی اجتهاد و طلب اولی آمده است. پس، از «حری» به معنی سزاوار مأخوذ است. و گاهی به معنی قصد هم می‌آید. و هر دو معنی مناسبت دارد. و «وَجْهَه» - به کسر واو - و «وُجْهَه» - به ضم واو و کسر واو - و «جِهَت» و «جُهَت» - به کسر جیم و ضم او - به معنی ناحیه است. و «مَضَوُا» مشتق است از «مَضَى» به معنی گذشتن. و مراد در این جا وفات است. و «شَاكِلَه» به معنی شکل و ناحیه و نیت و طریقه و مذهب آمده است. و «ثَنَى» - به فتح ثاء و سکون نون - به معنی میل دادن و بازداشتن است.



(معنی اثنای کلام)

و اصل «ثنی» از «اثنان» مأخوذ است به معنی دو تا کردن. و به این سبب می‌گویند: «اثنای کلام» به آن معنی که کلام، دو تا شده است. و «اثنای وادی» که مجرای آب، دو تا شده است. و «ثَنِيَّه» - به فتح ثاء و کسر نون و تشدید یاء مثناة در تحت - به معنی دره کوه [است] که راه در آن جا دو تا می‌شود. و «بصيرة» قوت عقلیه است که به نفس ناطقه قائم است که به آن قوت، ادراک حقایق اشیا می‌کند؛ چنانچه بصیر را بر دیدن به آلت باصره اطلاق می‌کنند. و «اختلاج» در دل حرکت کردن است. و «قَفَّوْا» به معنی تابع شدن است. و «آثار» جمع «اثر» است به معنی عَلم و نشانه؛ مثل نشانه موضع پای. و به معنی چیز و بقیه شیئی نیز آمده است. و در

۱. نسخه ه: بلکه محض اتحاد.

این جا معنی اول و دوم مناسب تر است.

و «ایتمام» - به یاء مثناة در تحت - از «ایتمام» گرفته اند و همزه دوم ساکن را به جنس حرکت سابق قلب کرده اند. و معنی «ایتمام»، که اشتقاق او از امام است، به معنی اقتدا کردن و پیروی نمودن است. و «هدایه» به معنی راه نمودن به مقصود است، اعم از آن که خود به مقصود برساند یا راه بنماید به چیزی که او به مقصود برساند. و «منار» - به فتح میم - موضعی است مرتفع که در بالای او آتش روشن کنند به جهت راه نمودن خلایق، از «نار» مشتق است. و در نسخه عمید الرؤساء «منازلهم» به عوض «منارهم» آمده است. و «مکانفه» به معنی معاونت است. به این سبب می گویند: تو در کنف خدایی؛ یعنی در حوزه و سایه و جانب و ناحیه پروردگاری. و «موازره» به معنی یاری کردن است، از «وزر» مشتق است، به معنی ثقل. و وزیر را به آن معنی وزیر می گویند که ثقل و بار و شغل های پادشاه را او متحمل می شود. پس او حامل ثقل پادشاه است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن شد که خدایا! برسان به تابعین اصحاب پیغمبر علیه السلام به نیکویی و احسان، آن جماعتی که می گویند: خدایا! بیامر ما را و برادران مؤمن ما را که پیشی بر ما گرفته اند در ایمان، بهترین جزایت را، آن چنان جماعتی از تابعین که قصد جهت اصحاب پیغمبر علیه السلام کردند، یعنی بر راه ائمه اثنی عشر علیهم السلام رفتند. و جهد و اجتهاد نمودند که به جانب و طریقه اصحاب پیغمبر علیه السلام، بروند و از دنیا به در رفتند بر طریقه و نیت و شلل اصحاب پیغمبر و منع نکرد ایشان را و میل نفرمود ایشان را از راه راست، شکی که در بینایی عقل ایشان به هم رسد. و در دل ایشان حرکت نکرد شکی در آن که تابع نشانه های

اصحاب و خبرهای ایشان شوند و در آن که اقتدا و پیروی راه راستی نمایند که از علم و نشانه اصحاب پیغمبر علیه السلام و طریقه ایشان ظاهر می شود، در حالتی که این تابعین، اعانت اصحاب می نمودند و متحمل ثقل بیان احکام شریعت مقدسه می شدند و با اصحاب، در این حمل ثقل، شریک بودند.

يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَيَهْتَدُونَ بِهَدَاهُمْ، يَقِفُونَ عَلَيْهِمْ، وَلَا يَتَّبِعُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ
 «یدینون» مشتق است از «دین» به معنی طاعت. و دین در کلام امام علیه السلام احتمال دارد که به معنی مذهب باشد و احتمال دارد که به معنی طاعت باشد. و «اهتداء» به معنی راه راست رفتن است. و «بهدهام» [را] به سه نحو خوانده اند. در اصل صحیفه، به ضم هاء و فتح دال و الف بعد از آن، و به کسر هاء یا فتح آن و سکون دال و یاء مثناة در تحت. پس بر نسخه اول، «هدی» مصدر است، به معنی راه نمودن و راه راست یافتن است. و در دو نسخه دیگر، به معنی سیره و طریقه و جهت است.

و «یقفون» به فتح یاء و کسر قاف و ضم فاء است؛ چنانچه در نسخه عمید الرؤساء و علی ابن السکون است. و «يَتَّقِفُونَ» به فتح یاء و تشدید تاء مثناة در فوق، بعد از آن، قاف مکسوره، بعد از آن، فاء مضمومه؛ چنانچه در نسخه منسوبه به شیخ شهید است. و «يَتَّقِفُونَ» به تشدید تاء، بعد از آن، فاء مکسوره و بعد از آن، قاف مضمومه؛ چنانچه در نسخه ابن ادریس است. و «يَتَّقِفُونَ» به تخفیف تاء ساکنه و بعد از آن، فاء مکسوره و بعد از آن، قاف مضمومه؛ چنانچه در اصل کتاب صحیفه به خط شیخ شهید طاب ثراه است؛ اما بر نسخه اول، پس مشتق است از «وقوف»، به معنی مکث نمودن و از چیزی در نگذشتن؛ یعنی تابعین، بر اصحاب

وقوف کرده‌اند و از ایشان (در)^۱ نمی‌گذرند که غیر ایشان را اطاعت کنند.
و بر نسخه دوم، مشتق است از «اتقاف» که در اصل، «اوتقاف» بود، و او را به تاء افتعال - چنانچه قاعده اهل صرف است - قلب نمودند. واتقاف مطاوع وَقَفَ یَقِفُ است. واتفاق بر نسخه سیوم، در اصل «اوتفاق» بود که او را به تاء قلب کردند؛ چنانچه «اتقاء» در اصل، «اوتقاء» بود. و «اتخاذ» در اصل، «اِتخاذ» بود، مشتق از «وَقَى» و «أَخَذَ». و او و همزه را به تاء افتعال قلب کردند. پس بنابر مذهب جوهری - که اصح است - چنانچه در صحاح اللغة^۲ گفته است: از کثرت استعمال «اتقاء» و «اتخاذ» و قلب و او و همزه به تاء، توهم نموده‌اند که تاء جزء کلمه اصل است، نه حرف زاید. لهذا جایز است که «اتقی» را تخفیف داده، «اِتَّقَى یَتَّقَى» به فتح تاء مشاء در فوق بگویند. و هم‌چنین «تَقَى یَتَّقَى» بر وزن «رَمَى یرمی» بگویند. و امر حاضر را «تَقِ» بگویند. و بنابر مذهب زمخشری و جمعی از اهل عربیه، تاء در «تقی یتقی» اصلی است و چنانچه «وقی یقی» در لغت عربیه آمده است، «تقی یتقی» نیز آمده است به همان معنی. و هم‌چنین «أَخَذَ یَأْخُذُ» و «تَخَذَ یَتَّخِذُ» نیز آمده‌اند به یک معنی.

پس بنابر مذهب جوهری، چنانچه «اتَّفَقَ یَتَّفَقُ» می‌توان گفت، از کثرت استعمال توهم می‌شود که فاء الفعل او تاء باشد نه واو. لهذا جایز است که «اتَّفَقَ یَتَّفَقُ» بگویند به فتح تاء در هر دو، بلکه «تَفَقَّ یَتَفَقُّ» بر وزن «ضرب یضرب» بگویند و توهم کنند که تاء حرف اصلی است در کلام. و بنابر مذهب زمخشری، چنانچه «وفق یفق» آمده است، «تفق یتفق» نیز به همان معنی آمده است. و از آن‌چه گفتیم،

۱. از نسخه ه.

۲. الصحاح، ج ۲، ص ۵۵۹؛ ج ۴، ص ۲۵۲۶.

معنی «يَتَفَقُونَ» در نسخه چهارم و سبب اشتقاق او ظاهر شد.^۱
و «اتهام» به معنی تهمت بستن است. و بعضی گویند که به معنی اظهار امر مخفی است. و «تأدیه» به معنی ادا نمودن و بیان کردن است. پس بنابر معنی اول، مراد آن است که این تابعین، متهم نساختند اصحاب را در احکام شرعیه و اخبار، که اصحاب به جهت ایشان بیان و ادا می کردند، بلکه همه را اعتقاد می کردند که صحیح است. و بنابر معنی دوم، مراد آن است که تابعین اظهار نکردند به مخالفان اصحاب، هر اعتقاد و حکم مخفی که اصحاب به تابعین نقل کردند خُفیه و شرط اخفای آن عقاید، به عمل می آوردند.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن است که این تابعین، طاعت و عبادت می کنند به دین و ملت اصحاب، و به راه راست می روند، به راه راستی که اصحاب می روند. و این تابعین، از راه اصحاب به در نمی روند و بر راه ایشان توقف می کنند و دوستی دیگری را اختیار نمی کنند و متهم نمی سازند این اصحاب را در آنچه از احکام اسلام به این تابعین ادا و نقل می کنند، همه را صحیح می دانند و احتمال کذب راه نمی دهند.

اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَعَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَعَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ صَلَاةً تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَتَفْسَحُ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ وَتَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ، وَتُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَاثُواكَ عَلَيْهِ مِنْ بَرٍّ، وَتَقِيَهُمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ

۱. بیشتر این مطالب، برگرفته از شرح میرداماد، (ص ۱۱۷ - ۱۱۹) است.

هائ در «تقیهم» مکسور و مضموم، هر دو در اصل نسخ صحیفه وارد شده است. وراء در «یطرق» مفتوح است در نسخه به خط شیخ شهید. و «ذریات» جمع «ذریه» است به معنی نسل و فرزندان. و «عصمت» به معنی نگاه داشتن است. و «تفسح» مشتق است از «فُسَحَ» به معنی فراخ بودن. و در قاموس مذکور است: «وَفَسَحَ لَهُ، أَيْ وَسَّعَ»^۱ (به تشدید سین، یعنی وسیع ساخت).^۲ و در این جا این معنی مراد است، نه وسیع بودن. و «ریاض» جمع «روضه» است به معنی بستان. و «کید» به معنی مکر است. و «اعانه» به معنی یاری کردن است. و «استعانه» به معنی طلب یاری کردن است. و «برّ» - به کسر باء و به فتح باء، هر دو - به معنی فعل خیر و نیکویی است. و «برّ» - به فتح باء - به معنی شخص نیکو هم آمده است. و «تقیهم» مشتق است از «وقایه»، یعنی نگاه داشتن. و «طوارق» جمع «طارقه» است، یعنی چیزی که در شب بر سر آدمی آید. و مراد از «طارقه» حادثه است که به یک دفعه به مردم برسد. گویا حادثه در شب از راه رسیده، بر سر آدمی آمده است. و به این سبب، «طُرُقَه» بر وزن «هُمَزَه» به معنی شخصی است که شب حرکت بسیار بکند در سفر و ناگهان در شب داخل خانه خود شده، نزد اهل خود بیاید. پس «طُرُق» آن است که از راه رسیده، دفعه‌تاً بر سر آدمی آید.

(معنی کلام امام علیه السلام)

بنابراین، معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! صلوات بفرست بر جماعت تابعین، از این روز حاضر تا روز قیامت، و بر زنان و اولاد و نسل ایشان و بر آن کسی که اطاعت کرد تو را از ایشان، صلاتی که نگاه داری تو به سبب آن صلات،

۱. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۴۸۱.

۲. از حاشیه نسخه د، که با علامت «صح» استدراک شده است.

ایشان را از عصیان تو، و فراخ کنی از برای ایشان بستان‌ها و باغ‌های بهشت تو به جهت ایشان، و منع کنی ایشان را به سبب آن صلات، از مکر شیطان، و اعانت کنی تو ایشان را بر عباداتی که ایشان طلب اعانت و همراهی از تو می‌کنند بر آن عبادات و طاعات از امور خیر، و نگاه‌داری تو ایشان را از حوادث ناگهانی] و شرهای زمان، که بر سر آدمی می‌آید در شب و روز، مگر حوادثی که ناگهان بر سر ایشان آید به خیر و نیکویی.

وَتَبَعْتُهُمْ بِهَا عَلَىٰ اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ، وَالطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ، وَتَرَكِ التُّهْمَةَ فِيمَا تَخَوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ لِتَرْدَهُمْ إِلَى الرِّغْبَةِ إِلَيْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ، وَتُزَهِّدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ، وَتُحَبِّبُ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ، وَالِاسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ

«بعث» برانگیختن است از قبر. و «تهمه» در این مقام، به سکون هاء است؛ اما در کتب لغت، به فتح هاء تصحیح نموده‌اند. و ممکن است که سکون از باب تخفیف باشد؛ چنانچه قاعده اهل اشتقاق است در حرکات متوالیه، که تسکین بعضی حروف را تجویز کرده‌اند. و معنی «تهمه» آن است که مردم را به وهم یا به گمان اندازد. و «خوایه» به معنی جمع است. و «ایدی» جمع ید است به معنی دست. و «رهبه» به معنی خوف است. و «تزهد» مشتق است از «زهد» به معنی ترک دنیا. و «تزهید» به معنی زاهد و تارک ساختن است. و «عاجل» کنایه از دنیا است. و «تحبيب» به معنی پُر دوستی داشتن است. و «آجل» به معنی آخرت است. و در نسخه ابن‌ادریس «الآجل» به فتح لام است که صفت «العمل» باشد. پس در این صورت، معنی «آجل» آن است که نفعش در آجل، که آخرت است، ظاهر می‌شود. و «استعداد» به معنی مهیا و آماده شدن است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که صلواتی خدایا! بر تابعین بفرست که از قبر مبعوث سازی ایشان را به سبب آن صلوات، با اعتقاد به امید تمام به نیکویی و ثواب تو، و طمع در آنچه نزد تو است از ثواب در روز قیامت، و با ترک تهمت و توهم و گمان فاسد تابعین، در آن چیزی که جمع کرده است او را دست‌های بندگان، تا رد کنی و بازداری این تابعین را به سوی رغبت به ثواب تو و خوف از عقاب تو و بی‌رغبت سازی ایشان را در فراخی دنیا و دوست سازی به سوی ایشان عمل به جهت آخرت و تهیه توشه گرفتن در این دار دنیا به جهت ایام آخرت، که بعد مردن خواهد بود.

و باید دانست که در ذکر لفظ «تهمه»، اشاره است به آن که آن چه بندگان به کسی بخشش و عطیه کنند، نظر بر آن داشتن، از بابت توهم و گمان فاسد است. و از لفظ «استعداد» ظاهر می‌شود که نفس ناطقه، موجود است؛ چه مستعد می‌باید که با مستعد له جمع تواند شد. پس نفس ناطقه، بعد از موت باقی باشد، کما لایخفی.

و تَهَوَّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا، وَ تُعَافِيهِمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْذُورَاتِهَا، وَ كِبَّةِ النَّارِ وَ طُولِ الْخُلُودِ فِيهَا، وَ تُصَيِّرُهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ

«تهوین» به معنی خوار و آسان کردن است. و «کرب» به معنی اضطراب است. و «حلول» به معنی فرود آمدن است. و مراد از «خروج نفس»، زوال تدبیر نفس ناطقه، بدن را^۱ و قطع تعلق او از بدن است؛ چه نفس ناطقه، مجرد است و مکان ندارد. و «معافاة» به معنی محافظت است. و «فتنه» به معنی امتحان است در لغت.

۱. نسخه ه: زوال تدبیر نفس ناطقه است مر بدن را.

و مراد در این جا از «فتنه» بلا و محنت است که آزمودن به او می‌شود. و ضمیر در «محدوراتها» راجع است به فتنه.

و مراد از «کَبَّةُ النَّارِ» بر روی در افتادن است در آتش جهنم. و ضمیر در «فیها» راجع است به نار. و «تصیر» به معنی گردانیدن است. و مراد از «أَمِنْ» آن است که علم به هم رسانند آن تابعین، در روز محشر، به حسن عاقبت و مراتب نعمت در آخرت، چنانچه خوفی که داشتند در دنیا به جهت امر آخرت، زایل گردد و خاطر ایشان مطمئن و جمع شود که آن خوف بر طرف شد؛ چنانچه جماعت متعین، به جهت اطمینان خاطر، خواب قیلوله در بهشت می‌کنند و استراحت می‌کنند. و «مقیل» اسم مکان است از «قائله» که در اصل لغت، به معنی وقت ظهر است و به معنی قیلوله؛ یعنی خواب در وقت پیشین، بسیار استعمال می‌کنند. پس «مقیل» به معنی مکان خواب قیلوله است. و گاهی قیلوله را به معنی استراحت در وقت ظهر استعمال می‌کنند، اگر چه خواب با او نباشد. و این معنی نیز مناسب است. یا اسم مکان است از «قِل» - به فتح قاف و سکون یاء - یعنی شرب در وقت ظهر.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس حاصل معنی این کلام شریف، آن است که صلاتی بر این تابعین بفرست که آسان کنی بر ایشان هر اضطرابی و مکروهی که بر سر ایشان آید، در روزی که نفس‌های ناطقه ایشان، از تدبیر بدن‌های ایشان بپردازد. و محافظت کنی ایشان را از آن چیزی که به سبب آن، فتنه می‌شود از مکروهات فتنه، و بر روی در افتادن در آتش جهنم و بسیار مکث کردن در آتش. و بگردانی ایشان را به محلی که امن باشند از آن خوف‌های سابقه، که محل خواب قیلوله و استراحت اهل تقوا و زهد است در وقت ظهر، از طبقات بهشت یا محل شرب ایشان است در وقت ظهر.

وكان من دعائه عليه السلام لنفسه واهل ولايته

در اصل نسخ صحیفه کامله، «ولایت» به کسر واو است. و در نسخه کفعمی، به کسر و فتح واو، هر دو آمده است. و اصل «ولایت» از «وَلِی» است به معنی قرب. از این سبب، ولاء معتق، به فتح واو آمده است، به معنی آن قرب مخصوص که موجب ارث است. و به معنی جماعت دوستان نیز آمده. و «ولاء» - به کسر واو - به معنی متابعت آمده است.



(فرق میان ولایت و ولایت)

اما «وَلَايَت» - به فتح واو و کسر واو، هر دو - به معنی نصرت است. و سیبویه می گوید که «ولایت» به فتح واو مصدر است و به کسر واو اسم است، به معنی حاصل بالمصدر است؛ مثل امارت و نقابت. و بعضی «ولایت» - به کسر واو - را به معنی سلطان ذکر کرده اند. ظاهراً مراد ایشان از سلطان، سلطنت است؛ یعنی پادشاهت، که حاصل بالمصدر باشد. و این معنی در این مقام، مناسب نیست، بلکه در این مقام، معنی متابعت و قرب و نصرت مناسب است.

پس معنی این کلام شریف، آن است: و بود از دعای امام علیه السلام از جهت نفس خود و اهلی که یاری با او می کردند یا به جهت خویشان نزدیکش.

یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ

فِي عَظَمَتِكَ . وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةُ مُلْكِهِ ! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَاعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نَقَمَتِكَ . وَيَا مَنْ لَا تَفْنِي خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ ! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَاجْعَلْ لَنَا نَصِيباً فِي رَحْمَتِكَ . وَيَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَيْهِ الْأَبْصَارُ ! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَأُذِّنَا إِلَى قُرْبِكَ . وَيَا مَنْ تَصْغُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ ! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَكَرِّمْنَا عَلَيْكَ . وَيَا مَنْ تَظْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ ! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَلَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ

«انقضاء» به معنی تمام شدن است. و «احجبنا» مشتق است از «حَجَب»، به معنی پوشانیدن است. و «الحاد» به معنی انکار چیز بدیهی است. و «نقمه» در این مقام، در اصل صحیفه، به فتح نون و سکون قاف است. و در نسخه ابن ادریس به سکون قاف و کسر قاف، معاً آمده است؛ اما در ادعیه مشهوره، «نِقمه» بر وزن «کَلِمه» - به فتح نون و کسر قاف - و «نِقمه» - به کسر نون و سکون قاف - بر وزن «نِعمه» آمده است. و مراد از او انتقام است. و «دُون» به معنی تحت است، کنایه از عدم وصول به مضاف إلیه. و به معنی عند نیز آمده است. و معنی اول، اولی است. و «أُذِّنَا» مشتق است از «إِدْنَاء» به معنی نزدیک کردن. و «خَطَر» به معنی قدر و شرف و نصیب و بهره آمده.^۱ و معنی اوّل، اولی است. و «لا تفضحنّا» مشتق است از «فَضَح» به معنی رسوا کردن. و به این جهت، رسوایی را فضیحت می‌گویند، که حاصل بالمصدر است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است: ای آن خدایی که تمام نمی‌شود و به آخر نمی‌رسد عجایب عظمتش! صلوات بر محمد و آل او بفرست، و بیوشان و منع کن ما را از آن که انکار عظمت تو، که از همه چیز ظاهرتر است، بکنیم. و ای آن خدایی

۱. نسخه د: آمده است.

که تمام نمی‌شود مدت پادشاهت او! صلوات بر محمد و آل محمد^۱ بفرست، و آزادکن گردن‌های ما را از انتقام تو. و ای آن خدایی که بر طرف نمی‌شود خزانه‌های رحمت او! صلوات بفرست بر محمد و آل او، و بگردان از برای ما حصه و نصیبی در رحمت تو. و ای آن خدایی که زایل می‌شود و به انتها می‌رسد - پیش از آن که دیده شود او - نورهای چشم خلایق! صلوات بفرست بر محمد و آل او، و نزدیک کن ما را به سوی قرب احدیت. و ای آن خدایی که کوچک است نزد شرف و قدر او قدرهای همه خلایق! صلوات بفرست بر محمد و آل او، و عزیز گردان ما را نزد تو. و ای آن خدایی که ظاهر است نزد او باطن‌های جمیع اخبار و مخفیات آن! صلوات بر محمد و آل محمد^۲ بفرست، و رسوا مکن ما را نزد تو.

اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ هَبَةِ الْوَهَّابِينَ بِهَيْبَتِكَ، وَ اكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ حَتَّى لَا نَرْغَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ بَذْلِكَ، وَلَا نَسْتَوْجِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ كِذِّ لَنَا وَلَا تَكِذْ عَلَيْنَا، وَامْكُرْ لَنَا وَلَا تَمْكُرْ بِنَا، وَ أَدِلْ لَنَا وَلَا تُدِلْ مِنَّا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ قِنَا مِنْكَ، وَاحْفَظْنَا بِكَ، وَاهْدِنَا إِلَيْكَ، وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ

«إغناء» به معنی بی‌احتیاج ساختن است. «وهاب» صیغه مبالغه است به معنی شخصی که بسیار بخشش کند. و در نسخه کفعمی، در عوض «الوهابین»، «الواهبین» است. و «اکفنا» مشتق است از «کفایه»، یعنی دور کردن. و مراد از «وحشه» دل‌گیری و اندوه است. و مراد از «قاطعین» جماعتی‌اند که قطع صله رحم کنند، یا قطع مال از اقوام و برادران مؤمن خود کنند. و مراد از «بصلتك» صله و

۱. نسخه ه: آل او.

۲. نسخه ه: آل او.

دوستی است که پروردگار به خلق می‌کند به حسب عزّت و جاه و قدرت آن حضرت، یا به حسب اعطای اموال. و «بذل» به معنی دادن و بخشیدن است. و «استیحاş» به معنی وحشت به هم رسانیدن و دل‌گیر شدن است. و «فضل» به معنی احسان است. و «کِذُّ» و «لا تکد» صیغه امر و نهی‌اند مشتق از «گید»، یعنی مکر کردن. و چون لام به جهت نفع است و «علی» به جهت مضرت است، «کِذُّ لَنَا» به معنی آن است که مکر و حيله‌کن به جهت نفع ما و مکر و خدعه مکن که مضرتش به ما برسد. و معنی مکر، که حيله و خدعه است، اگر به لام متعدی شود، آن است که فریب و حيله به جهت نفع آن شخص است؛ مثل «وَأَمْكُرْ لَنَا». و اگر به باء متعدی شود، فریب دادن و حيله کردن با آن شخص است؛ مثل «وَلَا تَمَكِّرْ بِنَا». و «إِدَالَهُ» به معنی غالب شدن است، از «دَوَلَه» - به فتح دال - مأخوذ است، به معنی انتقال زمان.



(فرق میان دَوْلَة و دَوَلَة)

و بعضی از اهل لغت گفته‌اند که انتقال و تغییر در مال را «دَوْلَة» - به ضم دال - می‌گویند و در حرب را «دَوَلَة» - به فتح دال - می‌گویند. و بعضی می‌گویند: هر دو را «دَوْلَة» - به فتح دال - می‌گویند. و بعضی می‌گویند: «دَوَلَه» به ضم دال، در آخرت است و به فتح، در دنیا. و در صحاح می‌گوید: «وَأَدَالْنَا اللَّهَ مِنْ عَدُونَا وَالْإِدَالَةُ: الْغَلْبَةُ. يُقَالُ: أُدِلْنِي عَلَى فَلَانٍ وَانصُرْنِي [عليه]». ^۱ و از این ظاهر می‌شود که چون «إِدَالَه» به «مِنْ» متعلق شود و دلالت بر مضرت آن شخص و زوال غلبه او می‌کند، پس چون به لام متعلق باشد، دلالت بر غلبه و نفع او خواهد کرد.

۱. الصحاح، ج ۳، ص ۱۷۰۰.

(اعتراض بحث فقیر، بر صاحب صحاح)

فقیر می‌گوییم که چون باب افعال، به جهت ازاله و سلب می‌آید - چنانچه «اشکاء» به معنی ازاله و رفع شکایت آمده است - «اداله» به معنی ازاله و رفع دولت باشد در این مقام، نه به معنی غلبه؛ چنانچه صاحب صحاح و قاموس^۱ بیان کرده‌اند. پس چون معنی «اداله» رفع دولت و غلبه باشد، اگر «اداله» به لام متعلق باشد، مثل «وَأَدِلْ لَنَا»، معنی او این خواهد بود که رفع غلبه و دولت بکن به جهت نفع ما. پس رفع دولت عدو را طلب کرده است. و اگر به «من» متعلق باشد، مثل «وَلَا تُدِلْ مَنَّا»، معنی او این خواهد بود که رفع دولت و غلبه از ما مکن. پس غلبه خود را طلب کرده است. و (انطباق)^۲ عبارت امام علیه السلام بر این معنی که فقیر بیان کرده‌ام، کمال وضوح دارد و احتیاج به تکلف و تعسف ندارد، که بنابر معنی جوهری لازم می‌آید.

و «قَنَا» مشتق است از «وقایه» به معنی نگاه داشتن^۳. و «إهداء» به معنی هدایت کردن است و راه راست نمودن.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! بی احتیاج کن ما را از بخشش جماعتی بندگان که کار ایشان همیشه بخشیدن است، و دفع کن از ما دلگیری و اندوهی که از قطع صله رحم یا از قطع اموال جماعت قاطعین به هم رسد، به صله و محبت و بخشش تو، تا آن که رغبت به سوی هیچ بنده‌ای نکنیم، با

۱. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۵۵۴.

۲. از نسخه د، که در حاشیه آن، با علامت «صح» استدراک شده است.

۳. نسخه د: داشتن است.

بخشش تو، و دلگیر و غمناک نشویم از هیچ کس، با احسان و کرم تو. خدایا! صلوات بر محمد و آل محمد بفرست، و مکرکن از برای نفع ما و مکر مکن به جهت مضرت ما، و حيله و خدعه کن به جهت نفع ما و حيله مکن به ما، که از ما چیزی که نافع باشد، بیرون رود، و دولت و غلبه دشمن ما را رفع کن، به جهت نفع ما، و رفع غلبه و دولت از ما مکن. خدایا! صلوات بفرست بر محمد و آل محمد و نگاهدار ما را از عذاب تو، و حفظ کن ما را به سبب تو، و راه راست بنما ما را به سوی تو، و دور مکن ما را از رحمت تو.

و باید دانست که چون واهب، اعم است از وهاب، پس نفع احتیاج از واهب، لازم دارد نفع احتیاج از وهاب را، دون العکس. پس به ظاهر، نسخه کفعمی، اولی است از نسخه مشهوره، مگر بگوییم که به کنایه، رفع احتیاج از وهاب کثیرالهبه لازم دارد رفع احتیاج را از واهب قلیلالهبه به طریق اولی. و کنایه ابلغ است از صریح. و آن دو فقره «حتی لانرغب» و «لانسئو حش» با آن دو فقره «اللهم أغننا» و «اکفنا» لف و نشر مرتبند، کما لایخفی.

إِنَّ مَنْ تَقِيهِ يَسْلَمُ، وَمَنْ تَهْدِيهِ يَعْلَمُ، وَمَنْ تُقَرِّبُهُ إِلَيْكَ يَغْنَمُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَشَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ، وَمَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ. اللَّهُمَّ إِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنَا. وَإِنَّمَا يُعْطَى الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جَدَّتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعْظِنَا. وَإِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاهْدِنَا

در نسخه ابن ادریس چنین مذکور است: «إِنَّ مَنْ تَقِيهِ يَسْلَمُ، (و) مَنْ تَهْدِيهِ يَعْلَمُ، وَمَنْ تُقَرِّبُهُ إِلَيْكَ يَغْنَمُ» به اثبات یاء مثناة در تحت، در «تقیه» و «تهدی» و ضم

میم در «یسلم» و «یعلم» و «یغنم» و ضم باء موحده در «تقرّبه». و منشأ اختلاف این دو نسخه، آن است که اگر لفظ «مَنْ» متضمّن معنی شرط باشد - چنانچه در نسخه اصل است - فعل‌های شرط، مجزوم الآخر خواهند بود به استقاط یاء در اولین و اسقاط حرکت در ثالث. و فعل‌های جزا نیز مجزوم الآخر خواهند بود به اسقاط حرکات در هر سه میم. پس معنی کلام^۱ این خواهد بود که اگر کسی تو او را نگاه‌داری، او سالم خواهد شد. و بر این، قیاس کن دو شرط دیگر را. و اگر متضمّن معنی شرط نباشد، مجزوم الآخر نخواهد بود و حرکت و حرف در آخر شرط و جزا ساقط نخواهد شد؛ چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است.

پس معنی کلام^۲ این خواهد بود: آن کسی که تو او را نگاه می‌داری، سالم است او. و بر این قیاس، در دو اسم موصول دیگر. و در نسخه کفعمی در عوض «یکتفی المکتفون»، «یکفی الکفّاء» مذکور است و طاء در «یُعْطَى» و «المعْطُونَ» مفتوح است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

و «تقه» مشتق است از «وقایه»، یعنی نگاه‌داشتن. و «تهده» مشتق است از «هدایه». و معنی او مکرراً مذکور شد. و «تقریب» نزدیک ساختن است. و «یغیم» مشتق است از «غنیمه» و «غَنِمَ»، یعنی نفع بردن از چیزی بی‌مشقت. و مراد از «کفایه» دفع نمودن است. و «حد» هر چیزی، تیزی و تندى او است. و «نوائب» جمع «نائبه» است، یعنی حادثه و نازله، که بر سر کسی آید، مشتق از «نَوَّبَ»، یعنی نزول امر. و «مصائد» جمع «مَصِيد» است، مصدر میمی به معنی صید، یا اسم مکان. و «مراره» به معنی تلخی است. و «صوله» به معنی تندى و سطوت است. و «اکتفاء» به معنی منع نمودن است از ظلم و جور و مانند آن. و «مکتفی»، که واحد

۱. در نسخه‌ها: این کلام. در نسخه ب روی «این» خط زده شده است.

۲. نسخه د: این کلام شریف.

«مکتفون» است، به معنی شخصی است که منع کند دیگری را از ظلم و جور و امثال آن. و چون در نسخه اصل، «يعطي» به کسر طاء است و «معطون» به ضم طاء است و «معطون» به ضم طاء، جمع «معطی»، اسم فاعل است، معنی کلام، این می شود که بخشنده ها^۱ آن چه می بخشند، از فضل بخشش تو است. و بنابر نسخه ابن ادریس، چون طاء در هر دو موضع، مفتوح است و «مُعْطون» اسم مفعول است، معنی کلام^۲ این است که بخشیده می شوند جماعتی که ایشان بخشنده می شوند^۳ از فضل بخشش تو.

و «اهداء» راه راست یافتن است. و «اهداء» راه راست نمودن است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است: ^۴ به درستی که اگر کسی را تو نگاه داری، او سالم خواهد بود، و اگر کسی تو او را هدایت کنی، او علم دارد، و اگر کسی تو او را نزدیک سازی به خود و قرب الهی به هم رساند، او نفع خواهد برد بی مشقتی. خدایا! صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و دفع کن از ما تندی و تیزی حادثه های روزگار، و شر شکارها و دام های شیطان، و تلخی و تندی و صولت پادشاه. خدایا! دفع نمی کنند^۵ ظلم و جور را آن جماعتی که دفع می کنند ظلم و جور را، مگر به قوتی که تو به ایشان داده ای. پس صلوات بر محمد و آل محمد بفرست، و تو دفع کن ظلم و جور را از ما، بی آن که به دیگری متوسل شویم. و

۱. نسخه د: بخشندگان.

۲. نسخه ب، د: این کلام. در نسخه ب روی کلمه «این» خط زده شده است.

۳. در حاشیه نسخه د، بعد از «می شوند»، «از دیگران» با علامت «صح» استدراک شده است.

۴. نسخه ه: آن است که.

۵. نسخه ب: نمی کند.

بخشش نمی‌کنند بخشنده‌ها، مگر از زیادتى تو. پس صلوات بر محمد و آل او بفرست، و تو بخشش کن بى آن که به دیگری متوسل شویم. و راه راست نمى‌یابند جماعتی که به راه راست مى‌روند، مگر به نور تو، که احاطه به عالم بالتمام کرده است. که آن را حکما نور وجود شهودی مى‌گویند. پس (صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و) ^۱ تو ما را راه راست نمای، ^۲ بى آن که متوسل به دیگری شویم.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضُرُّهُ خِذْلَانُ الْخَاذِلِينَ، وَمَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنَعُ الْمَانِعِينَ، وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ ^۳ إِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْنَعْنَا بِعِزِّكَ مِنْ عِبَادِكَ، وَأَغْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ بِإِزْفَادِكَ، وَاسْلُكْ بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بِإِزْشَادِكَ

«مولا» دوست داشتن است. و «خِذْلَان» خوار کردن است. و مراد از «مانعین» جماعت بخیلانند، که منع می‌کنند خلق را از انتفاع. و «إِغْوَاء» (مصدر «لَمْ يُغْوِهِ» به ضم یاء) ^۴ و «غَوَايَه» مصدر «لَمْ يُغْوِهِ» (به فتح یاء) ^۵ - چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است. - به معنی گمراه کردن است. و «إِضْلَال» نیز به معنی گمراه کردن است. و «امنعنا» مشتق است از «مَنَعَه» به فتح میم و نون یا به سکون نون. در قاموس می‌گوید: «وَهُوَ فِي عِزٍّ وَمَنْعَةٍ مُخَرَّكَةٌ وَيُسَكَّنُ، أَيِ مَعَهُ مَنْ يَمْنَعُهُ مِنْ عَشِيرَتِهِ» ^۶. پس معنی «مَنَعَه» عزت باشد و معنی «وامنعنا» آن است که ما را منیع و صاحب عزت کن به عزت تو در میان بندگان تو. و بر مردم صاحب عزت، که منیع اطلاق می‌کنند، به

۱. از حاشیه نسخه د، که با علامت «صح» استدراک شده است.

۲. نسخه ب، ه: نمایی.

۳. حاشیه نسخه د: لَمْ يُغْوِهِ (خ س).

۴. نسخه ه: سُئِلَ.

۵ و ۶. از حاشیه نسخه د، با علامت «صح».

۷. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۱۲۲.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

به دو نون اول مفتوح و دویم مکسور، که جمع «مُنت» است. و «دعاة» جمع «داعی» است، یعنی دعوت کننده. و «هداة» جمع «هادی» است، یعنی راه‌نماینده. و «دال» نیز به این معنی است. و «خاصه» یعنی دوستی که کمال اختصاص و محبت داشته باشد.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن که خدایا! صلوات بفرست بر محمد و آل محمد، و بگردان سلامتی دل‌های ما را در ذکر عظمت تو و تصدیق و اعتقاد به آن، و فراغت بدن‌های ما را در شکر نعمت تو، و روان شدن زبان‌های ما را در وصف عطای تو. خدایا! صلوات بفرست بر محمد و آل محمد، و بگردان ما را از جمله داعیان تو، که مردم را دعوت می‌کنند و می‌خوانند به جانب تو، و از راه‌نمایندگانی که راه‌نمایند خلق را به سوی تو، و از مخصوصان و مربوطان خاص به تو، که کمال اختصاص نزد تو داشته باشند. یعنی از جمله مقربان حضرت پروردگار، ما را بگردان. ای رحیم‌تر از همه صاحبان رحم و مهربانی!



وكان من دعائه عليه السلام عند الصباح والمساء

معنی این کلام، آن است (که):^۱ و بود از دعای امام علیه السلام در وقت صبح و شام.

(بیان آن که این دعای صبح را در وقت شام می توان خواند
و اگر بخوانند، به چه کیفیت خوانند)

بباید دانست که مشهور میان علما آن است که این را دعای صبح می گویند، نه دعای وقت شام؛ اما در اکثر نسخه های صحیفه، در عنوان این دعا لفظ «والمساء» وارد شده است. و چون در این دعا لفظ «أصبحنا وأصبحت الأشياء» مذکور است و ظاهر لفظ «اصباح»، دخول در وقت صبح است، پس اگر این دعا را در وقت شام بخوانند، «أصبحنا وأصبحت الأشياء» را تبدیل باید کرد به «أمسينا وأمست الأشياء»، به دستور دعای حریق و بعضی ادعیه دیگر که کفعمی در حواشی مصباح نقل کرده است که در وقت شام اگر آن دعا را بخوانند، «أصبحت» را به «أمسیت» بدل باید کرد؛ چنانچه در بعضی نسخ صحیفه، مکتوب است که اگر در وقت شام، این دعا را بخوانند، «أصبحنا و أصبحت الأشياء» را به «أمسينا وأمست الأشياء» بدل باید کرد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ، وَمَيَّزَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ، وَجَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدًّا مَحْدُودًا وَآمَدًا مَمْدُودًا

(بیان دلیل نجومی که حضرت امام علیه السلام گفته است،

که خلق عالم، ابتدا در روز بوده است)

منقول است که فضل بن سهل سؤال کرد از حضرت امام الثقلین، امام علی بن موسی الرضا علیهما من الصلوات والتسلیمات از کاه که روز، پیش تر آفریده شد یا شب. پس امام علیه السلام گفت^۱ که از حساب، جواب تو را بدهم یا از قرآن؟ فضل گفت: از هر دو. پس امام علیه السلام گفت: اما از حساب، پس دانستی ای فضل! آن که طالع دنیا سرطان است و کواکب جمیعاً در موضع شرف ایشان بوده اند. پس زحل در میزان بوده است^۲ و مشتری در سرطان و شمس در حمل و قمر در ثور. پس روز، پیش تر از شب بوده است، به جهت آن که حمل بر ثور مقدم است.

و اما از قرآن، پس آیه کریمه: ﴿وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾^۳ دلالت می کند که روز مقدم است بر شب. و به روایتی که عیاشی در تفسیرش نقل کرده است، بعد از آن که امام علیه السلام گفت که شمس در حمل بوده و قمر در ثور، فرمودند که پس این، دلالت می کند که آفتاب در حمل بوده است، که عاشر است از برج طالع در میان آسمان. پس روز، پیش تر از شب مخلوق شده است. و در کلام خدای تعالی این آیه کریمه وارد شده است: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾^۴؛ یعنی روز سابق است بر شب.

۱. نسخه ه: فرمودند.

۲. نسخه ه: میزان در زحل بوده است.

۳. پس، آیه ۴۰.

۴. مجمع البیان، ج ۷ - ۸، ص ۶۶۴ (به نقل از: تفسیر عیاشی)؛ فرج المهموم، ص ۹۵ - ۹۶ (به

(بیان اختلافی که حکما و اهل شرع و عرف در مبدأ شبانه روز کرده‌اند)

و بیان و تحقیق این مقدمات، موافق قواعد مبنیه در علم ریاضی و تحقیقاتی که این فقیر در این مبحث کرده‌ام، در تحفه رضویه، مفصلاً بیان نموده‌ایم. پس وجه تقدیم شب بر روز، در کلام امام علیه السلام در صحیفه کامله، یا آن است که چون در مبدأ شبانه روز اختلافی تمام میان طوایف بنی آدم شده است، اهل شرع، شبانه روز را از غروب شمس تا به غروب می‌گیرند و به این سبب، اول اجزای شبانه روز، شب است، بعد از آن روز. و اهل عرف و لغت، از طلوع آفتاب تا به طلوع آفتاب می‌گیرند. و منجمان از ظهر تا به ظهر می‌گیرند. و اهل خُتّا^۱ و ایغور، از نصف شب تا به نصف شب می‌گیرند.

پس امام علیه السلام در این مقام، شب را مقدم بر روز ذکر کرد و اشاره^۲ به اصطلاح اهل شرع نمود.^۳

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

(بیان نکته‌ای که فقیر را در این مقام، به خاطر رسیده)

و ممکن است که اشاره به آن باشد که لیل کنایه از ظلمت باشد و نهار کنایه از

نقل از: دلائل نعمانی و کتاب الواحده، تألیف ابن جمهور عَمی؛ بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۲۶، ح ۱۸۷ (در ذیل حدیث، تحقیق و توضیحی مفصل از علامه مجلسی آمده است)؛ ج ۵۷، ص ۱۶۲، ح ۲۰؛ ج ۷۸، ص ۳۴۰، ح ۴۰.

۱. ثبت شده در متن نسخه بدل در حاشیه نسخه د است. ظاهراً هم همین صحیح است. در معجم البلدان، (ج ۱، ص ۳۴۶) آمده است: «خُتّا: مدینه بالدینند، وهو باب من الأبواب». و در نسخه‌ها: «خطا».

۲. نسخه د: ذکر کرده اشاره.

۳. نسخه د: نموده.

نور. و چون خلاف است میان حکما که ظلمت اصل است و نور بر او طاری می شود، یا نور اصل است که ظلمت او را می پوشانند، و هر کدام از طوایف حکما بر مطلب خود، ادله عقلیه ایراد کرده اند، امام علیه السلام لیل را مقدم بر نهار ذکر کرد، اشاره به آن که ظلمت اصل است و نور طاری می شود بر او. و از این وجه ثانی لطیف، که به خاطر این فقیر رسیده، استنباط می توان کرد که ممکن است که تمیز میان شب و روز، که در کلام امام علیه السلام وارد شده است، اشاره به تمیز ظلمت از نور باشد که صانع قدیر، به لطف و تدبیر، میان این دو کیفیت عرضیه - که یکی اصلی است و دیگری طاری - در هر شبانه روزی یک مرتبه تمیز می دهد، فسبحان الله أحسن الخالقین.

و «حد» در کلام امام علیه السلام به معنی نهایت است. و «محدود» به معنی تعیین کرده شده است. و «آمد» به معنی غایت و نهایت است. و «ممدود» به معنی کشیده شده و ممتد است. و توصیف حد به محدود، ممکن است که اشاره به مبالغه در حدیث باشد؛ چون توصیف حجاب به محجوب و لیل به آلل و صیف به صائف. و دور نیست که مطلب از توصیف حد به محدود و آمد به ممدود، آن باشد که فاصله میان شب و روز، که زمان صبح است، زمانی است ممتد، نه یک آن، که فاصله میان دو قطعه زمان می باشد. و میان روز و شب نیز زمان شام است که او نیز به دستور، صبح زمانی است نه آنی. پس هر کدام از این دو حد مذکور، به جهت شب و روز، دو حد دارند: اول و آخر، که اول صبح و آخر او باشد، و اول شام و آخر او باشد. پس دو حد محدود باشند و این دو آمد، یعنی غایت و نهایت روز و شب، ممدود و کشیده و مطوّل باشند. و حاصل معنی ممدود با محدود، متحد است.

و در نسخه شیخ شهید سعید طاب ثراه و در نسخه کفعمی، در عوض «ممدوداً»،

«موقوتاً» است؛ یعنی آن نهایت روز و شب، و قتش معین و مشخص است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که حمد مخصوص خدای تعالی است که او آفرید شب و روز را به قوت کامله‌اش، و تمیز کرد میان شب و روز به قدرت شامله‌اش، و گردانید جهت هر یک از شب و روز، نهایتی و حدی، که آن حد نیز دو حد دارد: اول و آخر. یا به این معنی که این حد، در کمال حدیت، از دو طرف کمال امتیاز دارد. و گردانید از جهت هر یک، غایتی و منتهایی، که ممتد و کشیده شده است؛ یعنی آن غایت، دو حد دارد. یا به این معنی که آن منتهی، در صفت منتهی بودن، چون ممدود و مطول است، کامل است.

يُولِجُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ، وَيُؤَلِّجُ صَاحِبَهُ فِيهِ بِتَقْدِيرٍ مِنْهُ لِلْعِبَادِ فِيمَا يَغْذُوهُمْ بِهِ، وَيُنْشِئُهُمْ عَلَيْهِ

(معنی ایلاج روز و شب در یکدیگر)

«ایلاج» به معنی داخل کردن چیزی است در دیگری، از ایلاج مذکر در مؤنث گرفته‌اند؛ یعنی آلت مذکر داخل در آلت مؤنث شود. پس ایلاج شب در روز، به این معنی است که شب را داخل روز کنند. و روز اطول از شب باشد؛ چون ایام تابستان. و ایلاج روز در شب، بر عکس این، چون ایام زمستان. پس مراد از ایلاج هر یک از شب و روز در دیگری، آن است که شب را داخل کرد در روز؛ چون ایام تابستان. و روز را در شب داخل کرد؛ چون ایام زمستان. و مراد از ایلاج صاحب هر یک از شب و روز در دیگری، عکس اول است؛ یعنی ایلاج روز، که صاحب شب

است، در شب، چون ایام زمستان، و ایلاج شب، که صاحب روز است، در روز، چون ایام تابستان. پس این فقره دویم، عکس فقره اولی است.

(بیان اشکالی که حضرت استادی ام در این مقام،

در کلام امام علیه السلام می کرد)

و حضرت استادی و من إليه^۱ في العلوم الشرعية استنادي،^۲ المجتهد في زمانه الشريف، الشيخ بهاء الدين محمد اطاب نراء در این مقام، بحثی و اشکالی می کردند که فقره اولی به حسب ظاهر، از فقره دویم مستغنی است؛ چه از فقره اولی ایلاج هر یک از شب و روز در دیگری ظاهر شد. پس چه احتیاج است که ایلاج صاحب هر یک را در دیگری مذکور سازند، بلکه به حسب ظاهر، عین فقره اولی می شود و لغو محض است. پس امام علیه السلام چگونه در فقره دویم، کلام لغو عبثی را مذکور سازند؟

(بیان آن که این اشکال، در آیه کریمه وارد شده است)

و این اشکالی است عظیم. و در قرآن مجید، اگر چه این معنی مذکور است، اما لفظ کل واحد مذکور نیست. آیه کریمه چنین وارد شده است: ﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾.^۳ و در این آیه کریمه، هر دو فقره ضرور است؛ زیرا که از فقره اولی، همین ظاهر می شود که شب را در روز داخل می کنند؛ چون ایام تابستان. و در فقره دویم، آن که روز را در شب داخل می کنند؛ چون ایام زمستان؛

۱. نسخه ه: علیه.

۲. نسخه ه: اعتمادی.

۳. آل عمران، آیه ۲۷.

اما در کلام امام علیه السلام در این مقام، مفهوم این هر دو کلام، از فقره اولی ظاهر شد. پس احتیاج به فقره دوم نباشد.

(بیان جواب حضرت استادی شیخ بهاءالدین محمد، که از این اشکال مذکور ساخته است، در مفتاح الفلاح و مسأله غریبه در این مقام)

و حضرت استادی ام جوابی به غایت لطیف از این بحث می گفتند که در کتاب مفتاح الفلاح^۱ آن جواب را نقل کرده اند. خلاصه جواب، آن که امام علیه السلام در این کلام، اشاره به مسأله غریب عجیبی از مسائل ریاضیه فرموده اند. و آن مسأله، آن است که شهرهایی که در روی زمین واقع است، بعضی شمالی است از خط استوا- که ابتدای اقلیم اول است و در برابر دایره معدل النهار است- و بعضی شهرها جنوبی است از او. و هر کس در خط استوا است، روز و شب او دائماً مساوی است؛ چنانچه سال او هشت فصل دارد، دو تابستان و دو زمستان و دو بهار و دو پاییز.

و هر کس در بلاد شمالیه خط استوا است، در وقتی که تابستان ایشان است و روز ایشان درازتر است از شب، زمستان شهرهای جنوبی است و شب ایشان درازتر است از روز، در همان وقت. و در وقتی که زمستان بلاد شمالیه باشد و روز کوتاه تر باشد از شب ایشان، در همان وقت، و تابستان بلاد جنوبی است و روز ایشان در این بلاد جنوبی، درازتر است از شب ایشان؛ چنانچه اگر عرض شهرهای شمالی

۱. مفتاح الفلاح، ص ۳۰۴ - ۳۰۵. سید نعمه الله جزایری در شرح صحیفه، (ص ۱۱۸)، پس از نقل کلام شیخ می گوید: «و هذا و إن كان تحقيقاً لطيفاً لم يسبق اليه، إلا أن تكرار المعاني بتغيير العبارات شائع ذائع في مقام الدعاء».

با عرض شهرهای جنوبی، مساوی باشد، همان مقدار که در شهرهای شمالی که روز از شب کوتاه‌تر است یا درازتر است، در شهرهای جنوبی، شب از روز کوتاه‌تر است یا درازتر است، بر عکس اول. و اگر عرض‌ها مختلف باشند، مقدار زیادتی و نقصان، با یکدیگر مختلف خواهند بود.

پس قصد امام علیه السلام آن است که خدای تعالی داخل می‌کند هر یک از شب و روز را در دیگری در شهرهای شمالیه - چنانچه گفتیم - و حال آن که در همان وقت، آن دیگری را در آن روز و شب داخل می‌کند، اما در شهرهای دیگر، که جنوبی باشد، اگر چه آن شهرها معموره نباشند، بلکه دریا یا صحرا یا کوه باشند. پس، از این فقره دوم، که جمله حالیه است، ظاهر می‌شود آن مسأله غریبه، که هر یک از روز و شب بر یکدیگر زیاده می‌باشند در یک وقت، در دو شهر مختلف، یکی شمالی و یکی جنوبی، اگر چه عرض‌های این دو شهر، مختلف باشند. و چون فعل مستقبل، مثل «یولج» جمله حالیه باشد، با ضمیر تنها می‌باشد، نه با واو؛ مثل «جاءنی زیدٌ یُسرعُ». و در این مقام، بنابراین توجیه که حضرت استادی‌ام می‌فرمودند: «یولج» دوم جمله حالیه است و با واو است، حضرت استادی‌ام تأویل می‌کردند - چنانچه در مفتاح الفلاح ذکر کرده‌اند - که «هو» محذوف است در کلام، که جمله اسمیه باشد، نه فعلیه تا جایز باشد که با واو و ضمیر باشد.

(توجیهی که به خاطر فقیر رسیده است،

نیکوتر از توجیه حضرت استادی)

و این فقیر، بر حضرت استادی‌ام نَزَّاهُ نَزَّاهُ اعتراض کردم که ممکن است که کلام امام علیه السلام را بر آن حمل کنیم که آن مسأله غریبه از او مستنبط شود بی آن که جمله ثانیه را حالیه اخذ کنیم و احتیاج به تکلف حذف ضمیر باشد، چنانچه حضرت

استادی ام می‌کردند. بیانش آن که قصد امام علیه السلام این باشد که خدای تعالی داخل می‌کند هر یک از شب و روز را در دیگری، در وقت واحد، در دو شهر مختلف، یکی شمالی و یکی جنوبی، که همان وقت بعینه روز تابستان یک شهر باشد و روز زمستان شهر دیگر. و داخل می‌کند هر یک از صاحب آن شب و روز را در دیگری، در وقت واحد، در دو شهر مختلف، که به دستور سابق، روز زمستان یک شهر باشد و روز تابستان شهر دیگر. و این معنی کمال لطافت و دقت دارد و هیچ احتیاج به آن ندارد که فقره دوم، جمله حالیه باشد تا محتاج به حذف ضمیر باشد.

(معنی کلام امام علیه السلام بنابر توجیه

حضرت استادی شیخ بهاء الدین محمدا)

پس بنابر توجیه حضرت استادی ام، معنی کلام امام علیه السلام این باشد که داخل می‌کند هر یک از شب و روز را در دیگری، در دو وقت مختلف، در یک شهر؛ مثلاً در وقت تحویل آفتاب به سرطان، در بلاد شمالیه، شب را در روز داخل می‌کند و در تحویل به جدی، روز را در شب، در آن بلاد، و حال آن که در همان وقت، هر یک از صاحب شب، که روز باشد، و صاحب روز، که شب باشد، در دیگری داخل می‌کند در شهرهای دیگر؛ مثلاً در وقت تحویل به سرطان، در بلاد جنوبیه، روز را در شب داخل می‌کند و در تحویل به جدی، شب را در روز داخل می‌کند. و در این توجیه، فقره ثانیه را حالیه می‌باید گرفت و محتاج است به تکلف و حذف ضمیر؛ چنانچه حضرت استادی ام می‌کردند.

(معنی کلام امام علیه السلام بر توجیه این فقیر،

که احتیاج به هیچ تکلف ندارد)

و بنابر توجیه فقیر، معنی کلام امام علیه السلام این می‌شود که داخل می‌کند هر یک

از شب و روز را در یک وقت، در دو شهر مختلف؛ مثلاً در وقت تحویل به سرطان، شب را در روز داخل می‌کند در بلاد شمالیه. پس ایام تابستان ایشان است. و روز را در شب داخل می‌کند در بلاد جنوبیه. پس ایام زمستان ایشان است. و هم‌چنین داخل می‌کند هر یک از صاحب شب، که روز باشد، و صاحب روز، که شب باشد، در دیگری در یک وقت معین دیگر، در دو شهر مختلف؛ مثلاً در وقت تحویل به جدی، روز را در شب داخل می‌کند در بلاد شمالیه. پس ایام زمستان ایشان است. و شب را در روز داخل می‌کند در بلاد جنوبیه، پس ایام تابستان ایشان است. و محتاج به تکلف و حذف در این توجیه نخواهد بود. و فقره ثانیه، جمله حالیه نخواهد بود. و مؤد[ا]ی این دو توجیه، اگر چه یکی است، اما در ظاهر معنی تفاوت ظاهر است.

و چون این اعتراض را بر حضرت استادی‌ام کردم و این توجیه را به خدمت ایشان نقل کردم، بسیار مستحسن طبع ایشان افتاد و از فقیر قبول کردند. و «تقدیر» مشتق است از «قدر»، که در لغت به معنی اندازه چیزی گرفتن است و در اصطلاح اهل شرع، علمی است که حضرت پروردگار به اشیا در ازل دارد که نظام عالم بر چه وجه کامل‌تر است و اصلح است به حال مخلوقات. و تفصیل این را بعد از این مذکور می‌سازیم.

و ضمیر در «منه» راجع است به «الله». و ضمیر مستتر در «یغذوهم» و در «ینشئهم» نیز راجعند به «الله». و ضمیر «هم» در هر دو فقره، راجعند به عباد. و ضمیر در «به» و «علیه» راجعند به «ما» که عایدند. و باء در «به» به جهت سببیت است یا ملابس. و «یغذو» مشتق است از «غذا»؛ یعنی غذا داد او را. و «ینشئ» مشتق است از «أنشأ»؛ یعنی پرورده کردن و نشو و نما دادن.

و در نسخه کفعمی، در عوض «وینشئهم»، «ویشبتهم» به ثاء مثلثه و باء موحد و

تاء مثناة در فوق وارد شده است، مشتق از «اثبات»، یعنی برقرار داشتن. پس معنی «ویشبتهم» آن است که خدای تعالی بندگان را برقرار و ثابت سازد به آن غذاها. و در نسخه شیخ المحققین، شیخ جمال الملة و الدین، حسن بن مطهر الحلّی طاب ثراه^۱ در عوض «وینشبتهم»، «وینبتهم» به نون و باء موحد و تاء مثناة در فوق آمده است، مشتق از «انبات»؛ یعنی رویانیدن و نمو فرمودن است؛ یعنی خدای تعالی بدنهای بندگان را می رویاند و نشو و نما می فرماید به آن غذاها.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی کلام شریف امام علیه السلام به توجیه فقیر، آن باشد که داخل می کند هر یک از شب و روز را در دیگری، در یک وقت، در دو شهر مختلف، یکی شمالی و یکی جنوبی. و داخل می کند هر یک از صاحب و رفیق شب، که روز باشد، و صاحب و رفیق روز، که شب باشد، در دیگری، در وقت دیگر، در دو شهر مختلف، که شمالی و جنوبی باشند، به تفصیلی که مذکور شد، با تقدیری که خدای تعالی کرده بود به جهت بندگان در آن چیزی که غذا می دهد خدای تعالی ایشان را بر آن چیز و پرورده و تربیت می کند ایشان را خدای تعالی بر آن چیز، در آن شب و روز؛ چه در هر شب و روز، خدای تعالی تقدیر کرده است که بندگان را چه غذای معین بدهد و نشو و نما و تربیت ایشان به چه غذا بفرماید.

فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ التَّعَبِ وَنَهَضَاتِ^۲ النَّصَبِ، وَجَعَلَ لِبَاسًا لِيَلْبَسُوا مِنْ رَاحَتِهِ وَمَنَامِهِ. فَيَكُونُ ذَلِكَ جَمَامًا وَقُوَّةً. وَلِيَسْأَلُوا^۳ بِهِ لَذَّةً

۱. مراد، ابن ادریس حلّی است، نه علامه حلّی و منشأ اشتباه، از لفظ «حلّی» است.

۲. حاشیه نسخه ب، د: وَبَهْظَاتِ (عمید الرؤساء).

۳. نسخه د: لِيَسْأَلُوا.

وشهوة. وَخَلَقَ لَهُمُ النَّهَارَ مُبْصِرًا لِيَبْتَغُوا فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ، وَلِيَسْتَغْبِئُوا إِلَى رِزْقِهِ، وَيَسْرَحُوا فِي أَرْضِهِ، طَلَبًا لِمَا فِيهِ نَيْلٌ الْعَاجِلِ مِنْ دُنْيَاهُمْ وَدَرَكُ الْآجِلِ فِي آخِرَاهُمْ «نهضات» [را] از «نهوض» گرفته‌اند، به معنی حرکت و تردد کردن. و در نسخه عمیدالروساء، «بهظات» - به باء موحد و ظاء معجمه - بدل «نهضات» واقع شده، از «بَهْظ» به معنی ثقیل ساختن و حمل شدن بار ثقیل بر کسی. و در بعضی نسخه‌ها به عوض «نهضات»، «بهضات» - به باء موحد و ضاد - است، از «بهض» مشتق است، به معنی طعن کردن و درهم شکستن. و «نصب» به معنی رنج و تعب است. و «الْبَس» به معنی پوشیدن. و «منام» به معنی خواب است. و «جَمَام» به معنی استراحت است؛ چنانچه در حدیث مذکور است: «السَّفَرُ جَلٌّ يَجْمُ الْفَوَادُ»؛^۱ یعنی به استراحت می‌دهد دل را.

(معنی لفظ «جمام» که ترکان در حیوانات استعمال می‌کنند)

و «جَمَّ الْفَرَس» یعنی اسب از کوفت راه بیرون آمد. و آن که در میان اتراک و اهل عرف متعارف شده است که چون چهارپایی که مدتی استراحت داشته است و بعد از آن که یک منزل حرکت کرد، جُوش را کم‌تر می‌دهند و سبب را این می‌گویند که این چهارپا جماجم بوده است، به همین معنی است. و مراد ایشان آن است که چون بیش‌تر استراحت داشته و جماجم بوده، الحال که تعب حرکت کشیده، جُوش را کم‌تر می‌باید داد تا هضم تواند کرد.

و «نیل» به معنی یافتن است. و مراد از «لَذَّة» یا راحت نفسانیه یا لذت شهوت مجامعت است. و «ابتغاء» به معنی جُستن است. و مراد از «تَسَبُّب»، سبب جُستن است. و «سَرَح» به معنی چریدن است. و مراد از «عاجل»، دنیا است. و «مِنْ» در

۱. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۶۷، ح ۲.

«من دنیا هم» بیانیه است. و «درک» به معنی رسیدن است. و «آجل» به معنی آخرت است یا ثواب‌ها [یی] که در آخرت است. و لفظ «فی» در «فی آخرهم» مؤید معنی دویم است.

و مراد امام علیه السلام در این فقرات شریفه، آن است که منفعت شب و روز را بیان کند. اما منفعت شب، آن است که در شب ساکن شوند و آسایش نمایند از حرکت‌ها که در روز کرده‌اند و از ثقل آن حرکات و از ترددات و برخاستن‌ها و رنج‌های روز. و در شب، لباس استراحت و خواب بپوشند و موجب راحت و خواب ایشان شود و شهوت مجامعت به هم رسانند که باعث بقای نوع انسان شود. و منفعت روز، آن است که در روز، مخلوقات را ببینند و در امور معیشت تصرف توانند کرد و احسان‌های خدای تعالی، که افعال بندگان و آلات رزقند و سبب رزق می‌شوند، بجویند تا رزق را به این اسباب، به هم رسانند و در روی زمین بگردند و سیر کنند تا دنیا (را)^۱ و لذت او را بیابند و ثواب آخرت را در روز قیامت درک کنند؛ به آن سبب که یافتن ثواب در آخرت، فرع حیات در دنیا است که آن، بی‌رزق حاصل نمی‌شود. یا به آن سبب که در دنیا طاعات و عبادات و تصدقات و امثال آن بکنند که موجب ثواب آخرت شود.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن است که پس خلق کرد خدای تعالی از جهت بندگان، شب را تا ساکن شوند در او از تعب حرکت‌های روز و ترددات، که باعث رنج است، و گردانید شب را، تا لباسی باشد که او را بپوشند، که آن لباس راحت و خواب است. پس بوده باشد این، راحت و قوت ایشان. و تا بیابند به این

۱. از نسخه ب، د.

شب، لذت راحت نفسانی و شهوت مجامعت، به جهت آن راحت و قوت هاضمه، که در شب زیاد می شود. و خلق کرد روز را که بینا کند ایشان را از شعاع آفتاب، تا بجویند بندگان در او احسان خدای تعالی را، و وسیله و سببی به هم رسانند به سوی رزق خدای تعالی، و چرا کنند و سیر نمایند در زمین خدای تعالی، تا طلب کنند چیزی را که در او دنیا را بیابند، که الحال حاضر است و ثواب آخرت را بیابند که بعد از این خواهند یافت.

بِكُلِّ ذَلِكَ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ، وَيَتْلُوا أَخْبَارَهُمْ، وَيَنْظُرُ كَيْفَ هُمْ فِي أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ، وَمَنَازِلِ قُرْؤُضِهِ، وَمَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا، وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى

«بِكُلِّ ذَلِكَ» متعلق است به «یصلح» و سایر معطوفات بر او. و «شأن» - به همزه ساکنه یا به الف - به معنی حال است. و «یتلوا» مشتق است از «بلاء»، به معنی آزمودن، خواه به خیر باشد که منحت است یا به شر باشد که محنت است. و مراد از «اخبار» احوال و آثار است. و «یتلوا» - به تاء مثناة در فوق؛ چنانچه اصل در نسخه شیخ سعید شهید (است) ^۱ - از «تَلَوْ» مشتق است به معنی تابع شدن.

پس بنابر نسخه اصل، معنی کلام آن است که به این شب و روز، خدای تعالی می آزماید و امتحان می کند احوال بندگان را. و بنابر نسخه دویم، معنی کلام، آن است که به این شب و روز، احوال خلائق را از منافع شب و روز، که مذکور شد، پی در پی و تابع هم می سازد. و در نسخه شیخ شهید، «وَيَتْلَوُ» به فتح واو است. و وجه فتحه واو را، که به خاطر این فقیر رسیده است، بیان خواهیم ^۲ کرد بعد از این.

۱. از نسخه د، ه.

۲. نسخه ه: خواهیم.

و «فروض» جمع «فرض» است، یعنی آن چه خدای تعالی بر مردم واجب کرده است. و «مواقع» جمع «موقع» است، یعنی محل وقوع.

و «احکام» جمع «حکم» است. و مراد از حکم شرعی، وجوب و ندب و اباحت و کراهت و حرمت است؛ چه هر فعلی که از مکلف صادر می شود، اگر فاعل او مستحق مدح در دنیا و ثواب در آخرت است و تارک او مستحق ذم در دنیا و عقاب در آخرت است، او را واجب می گویند؛ چون نماز یومیه. و اگر فاعل، مستحق مدح و ثواب است و تارک، مستحق ذم و عقاب نیست، او را مندوب و مستحب و سنت می گویند؛ چون نماز نافله شب. و اگر فاعل و تارک، هیچ کدام مستحق مدح و ثواب و ذم و عقاب نیست، او را مباح می گویند؛ چون اکل و شرب متعارف. (و) اگر فاعل، مستحق ذم و عقاب نیست و تارک، مستحق مدح و ثواب است، او را مکروه می گویند؛ چون تکلم در وقت استنجا. و اگر فاعل، مستحق ذم و عقاب است و تارک، مستحق مدح و ثواب است، او را حرام می گویند؛ چون زنا. پس محل وقوع احکام شرعیه، افعال مکلفین است که حضرت پروردگار بندگان را امتحان می کند که در این افعال، که حکم های الهی به آن متعلق شده است، چگونه سلوک می نمایند تا در آخرت، به مقتضای آن، مستحق ثواب یا عقاب شوند.

و «اساءه» به معنی بد کردن است. و «ما» در «بما عملوا» مصدریه است یا موصوله. و «بما» متعلق است به «لیجزی». پس مراد از «بما عملوا» اگر با صله باشد و «ما» موصوله باشد، به مثل «ما عملوا» است. و «احسان» نیکویی کردن است. و «بالحسنی» به حسب ظاهر، متعلق است به «یجزی». و مراد از «حسنی» افعال نیکو است. و احتمال دارد که متعلق به «أحسنوا» باشد. و مراد از «جزاء»، جزا به نیکویی و احسان باشد، به قرینه مقام.

(بیان اشکالی که بر نسخه شیخ شهید لازم می آید)

و در این مقام، اشکالی است بنابر نسخه شیخ سعید شهید، که واو در «وَيَبْلُوْ» منصوب باشد، ناصب او چیست؟ بلکه موجب نصب او با رعایت قوانین مشهوره میان اصحاب عربیت، هیچ چیز نیست؛ چه هر گاه معطوف بر «یصلح» باشد، رفع او نیز لازم است.

(جواب حضرت استادی از اشکال)

و حضرت استادی ام المجتهد فی زمانه الشریف، بهاء الدین محمدا طاب ثراه می فرمودند که شاید علت نصب آن، رعایت اقتباس از کلام مجید باشد که در آن جا منصوب واقع شده. و ضعف این وجه، مخفی نیست.

(مسألة غریبه نحویه)

و به خاطر این مُذنب حقیر، وجهی لطیف رسیده است مبتنی بر مسألة نحویه غریبه‌ای که به جهت دفع بسیاری از اشکالات ادبیه، در قرآن و حدیث، نفع تمام دارد. بیان این مسألة نحویه، آن که از اخفش^۱ سؤال کردند که جازم چیست در ﴿وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۲ در سورة المنافقین، با آن که معطوف علیه او منصوب است، نه مجزوم، «فَأَصْدَقَ» است در آیه کریمه: ﴿رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ﴾ و ناصب در او «أَنْ» مقدّمه است بعد از فاء، و سابق بر فاء «لَوْلَا» تحضیضی است؟

۱. ر. ک: معانی القرآن، اخفش: ج ۱، ص ۶۲.

۲. المنافقون، آیه ۱۰.

اخفش در جواب گفت که جایز است که جمله را عطف کنند بر جمله، نه به اعتبار اعرابی که بالفعل دارد، بلکه به اعتبار اعرابی که ممکن بود می‌داشت به اعتبار عامل دیگر؛ مثلاً در مثال مذکور، ممکن بود که «فَأَصْدَقَ» مجزوم می‌بود که جزای شرط محذوف می‌بود به این تقدیر که «إِنْ أَخْرَجْتَنِي فَأَصْدَقُ» به سکون قاف. پس هرگاه محتمل بود که «فَأَصْدَقَ» مجزوم می‌بود و کلام را معنی صحیح می‌بود و الحال منصوب شده است به عامل دیگر، که «أَنْ» مقدّر باشد، بنابر رعایت نکته معنویه یا لفظیه، پس جایز است به حسب قوانین علوم ادبیه که «وَأَكُنْ» را مجزوم^۱ سازیم، بنابر آن که معطوف باشد بر «فَأَصْدَقَ»، بنابر مجزومیت، نه منصوبیت، تا اشعار به معنی «فَأَصْدَقَ»، بر تقدیر نصب، که اعراب بالفعل او دالّ است بر آن، و بر تقدیر جزم، که اعراب بالفعل «وَأَكُنْ» دالّ است بر آن، هر دو شده باشد. و این شباهت تمام، به تضمین فعل مقدر و اکتفا نمودن به متعلق آن فعل، که محققین نحات تجویز کرده‌اند، دارد.

مرکز تحقیقات علوم اسلامی

(جواب اشکال مذکور که به خاطر فقیر رسیده است،

مبنی بر آن مسألة غریبه)

و بنابر این مسألة لطیفه، نکته در نصب «وَيَبْلُغُوا» ممکن است که این باشد که ممکن بود که «يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ» منصوب به لام کئی می‌بود و معنی کلام این می‌بود که خلق شب و روز را کرد به جهت منافع مذکوره، تا اصلاح احوال بندگان را به این امور مذکوره کند. پس چون جایز بود که به عوض «يُصْلِحُ»، «لِيُصْلِحَ شَأْنَهُمْ» به

۱. در نسخه‌ها مجزوم است، مگر در نسخه د، که مجزوم خط زده شده و منصوب نوشته شده است و همین هم صحیح است. هم‌چنین در دو مورد بعدی، در نسخه‌ها به جزم است که در نسخه د نیز مانند این مورد، به نصب تصحیح شده است.

نصب مذکور شود، و به جهت نکته معنویه یا لفظیه، ایراد لام نشده، بر رفع باقی بود، «يَبْلُو» را منصوب کرد که عطف بر «يُصْلِح» مقدر منصوب باشد تا کلام متضمن افاده معنی «يُصْلِح» بر تقدیر رفع به سبب اعراب بالفعل او و افاده معنی یصلح بر تقدیر نصب به سبب اعراب «وَيَبْلُو» معطوف بر او بوده باشد. و چون تأمل در این نکته لطیفه شود، متفرعات لطیفه بر او به خاطر اذکیا می رسد که مجملی از آن را در تحفه رضویه بیان کرده ایم.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که خدای تعالی به جمیع آنچه از منافع شب و روز مذکور شد، اصلاح می کند حال بندگان را، و امتحان می کند احوال و چیزهای ایشان را، و نظر می کند که بندگان چه حال دارند در اوقات طاعت او در روز و شب، و در منزل های واجبات او، که افعال طاعات و مناسک عبادات است، چون به جای می آورند، و در محل های وقوع حکم های شرعی او - که افعال مکلفین است که به یکی از احکام خمس مشهوره متصفند - چگونه سلوک می کنند، آیا به مقتضای آن حکم عمل می کنند یا نه، تا آن که جزای دهد حضرت پروردگار، جماعتی را که بد کرده اند، به آن اعمال ناشایسته که از ایشان صادر شده است، و جزا دهد جماعتی را که نیکو^۱ کرده اند، به سبب فعل های نیکو، یا به ثواب های نیکو، که در بهشت به جهت ایشان تعیین فرموده است.

اللَّهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا فَلَقْتَ لَنَا مِنَ الْإِصْبَاحِ، وَمَتَّعْتَنَا بِهِ مِنْ ضَوْءِ النَّهَارِ، وَبَصَّرْتَنَا مِنْ مَطَالِبِ الْأَقْوَاتِ، وَوَقَّيْتَنَا فِيهِ مِنْ طَوَارِقِ الْآفَاتِ، أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَتْ

الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجُمْلَتِهَا لَكَ، سَمَاوُهَا وَأَرْضُهَا، وَمَا بَثَّتْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، سَاكِنُهُ
وَمُتَحَرِّكُهُ وَمُقِيمُهُ وَشَاخِصُهُ،^۱ وَمَا عَلَا^۲ فِي الْهَوَاءِ وَمَا كُنَّ^۳ تَحْتَ الثَّرَى

«فَلَقَ» به معنی شکافتن است. و مراد از فلق اصباح، آن است که روشنی صبح
در ظلمت شب ظاهر شود و هویدا گردد؛ گویا ظلمت شب، شکافته شده و روشنی
صبح ظاهر شده است.

(بیان دو صبح کاذب و صادق)

و صبح بر دو قسم است: یکی صبح کاذب، که آن را صبح «مستطیل» می‌گویند؛
مانند دُمِ گرگ، که در طول افق است، نه در عرض او. به این سبب، مستطیل و
«ذَنْبُ السِّرْحَانِ» نیز می‌گویند. و دیگری صبح صادق، که آن را صبح «مستطیر»
می‌گویند که پهن شده است و عرض افق را گرفته است، که نماز و روزه در شرع، به
آن صبح صادق منوط است. و مراد در این جا از شکافتن صبح، معنی دویمی
است. و سبب آن که صبح اول طولانی نیست و از افق مرتفع است، در کتب معتبره
ریاضیه مذکور است. و ما تفصیل آن را با بعضی افکار، که در این مقام کرده‌ایم، در
تحفه رضویه بیان کرده‌ایم.

و «تمتع» به معنی انتفاع دادن است. و «تبصیر» به معنی بینا ساختن است. و
«مطالب» جمع «مطلب» است، که مصدر میمی است به معنی طلب. و «أقوات»
جمع «قوت» است. و «وقایه» به معنی نگاه داشتن است. و «طوارق» جمع «طارق»

۱. بالای این کلمه و همچنین کلمات قبلی، یعنی ساکنه و متحرکه و مقیمه، «س معاً» نوشته شده و مراد این است که در نسخه ابن‌ادریس، هر دو وجه از اعراب، آمده است.

۲. حاشیه نسخه ب، د: عَلَنَ «کف»؛ یعنی نسخه کفعمی.

۳. بالای این کلمه، «س کف معاً» نوشته شده و مراد این است که در نسخه ابن‌ادریس و کفعمی، هر دو وجه از اعراب، آمده است.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بعضی لف و نشر مرتب است و در بعضی مشوش، کما لا یخفی.

و جمله «لک سماؤها» ممکن است که مستأنفه باشد. و اگر حالیه باشد، چون به ظاهر اسمیه است، بی رابطه واو، اکتفا به ضمیر، بر سیل ندرت و ضعف جایز است؛ مثل «کَلَّمْتُهُ فُوهُ إِلَى فَيٍّ». یا مقدر است به فعل ماضی محذوف با «قَدْ» مقدره. و «شاخص» مشتق است از «شخص» به معنی رفتن و حرکت نمودن است از موضعی به موضعی با رفعت. و «علا» مشتق است از «علو» به معنی بلند شدن. و کفعمی به عوض «علا»، «عَلَن» دارد، یعنی آشکار و ظاهر شد. و «کَنَ» - به فتح کاف - به این معنی است که صاحب ستر و پوشش است. و اگر «کَنَ» به ضم کاف باشد - چنانچه در نسخه ابن ادریس است - مشتق است از «كَنْتُ الشَّيْءَ، أَيِ سَتَرْتُهُ»؛ چنانچه جوهری از کسائی در صحاح نقل کرده است.^۱ لهذا مجهول ماضی است. یا از «کون» به معنی بودن. پس معنی «کَنَ» آن است که بودند آن اشیا. و پس نون «کَنَ» بر تقدیر اول و دویم، اصلی است و بر تقدیر سیوم، نون جمع مؤنث است. و کفعمی بدل «کَنَ»، «بَطَنَ» دارد؛ یعنی مخفی و پنهان شد.

(معنی ثری)

و «ثری» - چنانچه مفسرین بیان کرده‌اند - به معنی طبقه خاک صرفی است نمناک و صاحب رطوبت از طبقات زمین. و کلام صاحب قاموس نیز مؤید این معنی است.^۲

۱. الصحاح، ج ۴، ص ۲۱۸۹.

۲. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۴۴۶.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که داخل در وقت صبح شدیم و در قبضه تصرف توایم، یا آن که گردیدیم در قبضه تصرف تو، که احاطه و جمع نموده است ما را پادشاهت تو و تسلط تو، و متصل شده است به ما اراده تو، که بر وفق اراده تو احوال ما تغییر می یابد. و تصرف می کنیم در امور خود، به سبب قضا و قدر یا فرمان و حکم تو. و می گردیم از حالی به حالی، به سبب تدبیر تو، که آن علم تو است به نظام اصلح به احوال کائنات. نیست ما را از احوال خود، مگر آنچه تو بر ما قضا و قدر کرده ای. و نیست ما را از افعال خیر، مگر آنچه تو به ما بخشش کرده ای. و این روزی است حادث، که تازه موجود شده است. و این روز، بر ما گواهی است حاضر مهیا، که در قیامت گواهی به افعال خوب یا بد ما خواهد داد. اگر در این روز، احسان کردیم، این روز وداع ما به نیکویی و مدح خواهد کرد، و اگر بد کنیم در این روز، از ما جدا خواهد شد و مذمت ما خواهد کرد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهِ، وَاعْصِمْنَا مِنْ سَوْءِ مِفَارِقَتِهِ بَارِتْكَابٍ جَرِيرَةٍ أَوْ اقْتِرَافِ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ، وَأَجْزِلْ لَنَا فِيهِ الْحَسَنَاتِ، وَأَخْلِنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ، وَامْلَأْ لَنَا مَا بَيْنَ طَرَفَيْهِ حَمْدًا وَشُكْرًا وَأَجْرًا وَذُخْرًا وَقُضْلًا وَإِحْسَانًا. اللَّهُمَّ يَسِّرْ عَلَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ مَوُوتِنَّا، وَامْلَأْ لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِفَنَا، وَلَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسَوْءِ أَعْمَالِنَا. اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ حَظًّا مِنْ عِبَادِكَ^۱ وَنَصِيبًا مِنْ شُكْرِكَ وَشَاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ

«عصمت» به معنی نگاه داشتن است. و «جریره» به معنی جنایت و گناه است و بیش تر در گناهان که به حق الناس متعلق باشد، مثل کشتن یا زخم زدن یا مال کسی

۱. حاشیه نسخه ب: «س: مِنْ عِبَادَتِكَ»؛ یعنی نسخه ابن ادریس.

بردن و مانند آن، اطلاق می‌کنند. و «اقتراف» به معنی کسب کردن است و بیش‌تر در کسب گناهان اطلاق کنند. و گناه صغیره و کبیره را معانی بسیار گفته‌اند؛ چنان‌چه در کتب فقهیه، مفصلاً مذکور است. و ظاهر این است از قرینهٔ مقابله که مراد از صغیره و کبیره، گناهانی است که به حق الله تنها متعلق باشد. و «إجزاء» از «جزیل» و «جَزَل» گرفته‌اند، یعنی خیر بسیار. پس اجزاء به معنی بسیار کردن و عظیم نمودن است. و «إخلاء» به معنی خالی ساختن است. و «مَلَأَ» به معنی پر ساختن است. و مراد از «أجر» و «ذخر» در این مقام، باعث اجر و ذخیرهٔ آخرت است؛ مثل طاعات و عبادات. و «تیسیر» به معنی آسان ساختن است. و «کرام» جمع «کریم» است. و «کاتبین» جمع «کاتب» است. و مراد در این مقام، ملائکه‌اند که نامه‌های اعمال بندگان را می‌نویسند.

و «مؤونه» به معنی قوت، بر وزن فعوله است، به مذهب مشهور میان اهل لغت. و بعضی گویند: مشتق است از «أَئِن»، به معنی ثقل و ماندگی گرفته‌اند؛ چه قوت و رزق، ثقلی و باری است بر آدمی زاد. و بعضی گویند: مشتق است از «أَوْن»، به معنی «خُرُج» - به ضم خاء - که واحد «خُرَجین» است که متعارف است که بر پشت حیوانات می‌اندازند و به معنی عِذْل بار، که بر حیوانات بار می‌کنند؛ چه قوت، باری است که بر پشت آدمی حمل کرده‌اند. و در این مقام، ممکن است که مراد از «مؤونه» ثقل و بار باشد یا خصوص قوت و رزق باشد.

پس مراد از فقره «اللهم یسر» یا آن است که خدایا! آسان کن بر ملائکه‌ای که کاتب صحیفهٔ اعمال مایند، ثقل اعمال مباحهٔ ما؛ که ایشان را در نامهٔ اعمال ما کتابت بسیاری از اعمال مباحهٔ ما نباید کرد، که هیچ نفعی بر این مترتب نشود، سوا کتابت بسیاری که ایشان را باید کرد با عدم حصول نفع و ضرر، یا ثقل اعمال منهیة ما، که گناهان باشند، که ایشان را از نوشتن آن گناهان ما، سوا عقوبت و تعذیب ما

نفعی نیست. یا مراد آن است که آسان کن بر آن ملائکه که کاتبین اعمال مایند، قوت و رزق ما را، که از ممر حرام نبوده باشد آن قوت، تا باعث مشقت آن ملائکه نشود در نوشتن آن افعال محرّمه، که سبب آن رزق حرام شده‌اند.

و «ملا» به معنی پرکردن است. و «صحائف» جمع «صحیفه» است. و مراد در این جا نامه عمل بندگان است. و «إخزاء» - به خاء و زاء معجمتین - به معنی خوار کردن است. و «حظّ» به معنی بهره است. و «عباد» جمع «عبد» است به معنی بنده خدای تعالی، خواه بنده مردم یا آزاد باشند. و «عباد» به معنی عبادت، در کتب لغت ملاحظه نشد که آمده باشد، مگر که مصدر باب مفاعله باشد. پس اگر «عباد» به معنی عبادت باشد، معنی ظاهر است؛ چه مراد این خواهد بود که در هر ساعتی بهره‌ای از عبادت تو به ما عطا کن. و اگر مراد از او جمع «عبد» باشد، معنی کلام این خواهد بود که در هر ساعتی، بهره‌ای از ثواب‌های بندگان مقرب، مثل انبیا و اولیا، یا طاعات ایشان را به ما عطا کن. و از «شاهد صدق» ظاهر می‌شود که خدای تعالی به غیر از ملکین کاتبین، ملائکه دیگر را تعیین فرموده است که گواه باشند در هر ساعت، بر افعال حسنه بندگان.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که خدایا! صلوات بفرست بر محمد و آل او، و روزی ده که این روز را نیکو مصاحبت کنیم. و نگاه‌دار ما را از آن که مفارقت این روز را به بدی بکنیم به آن که ارتکاب گناه و خطایی بکنیم در این روز، که به حق الناس متعلق باشد، یا آن که گناه صغیره‌ای یا کبیره‌ای بکنیم متعلق به حق‌الله. و بسیار کن از برای ما در این روز، حسنات را. و خالی ساز ما را در این روز، از گناهان. و پراساز از برای ما در میان دو طرف این روز، حمد و شکر الهی و ثواب و ذخیره



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حقیقه،^۱ آن را به لفظ «بین الأیدی» تعبیر می‌کنند، نه آن‌چه به جانب راست یا چپ میل داشته باشد. و از کلام زمخشری ظاهر می‌شود که مقصود از «بین الأیدی» آن است که در جانب برابر آدمی باشد مطلقاً، در میان دست راست و دست چپ، خواه مواجهه حقیقه^۲ باشد یا میل به جانب راست یا چپ کرده باشد. پس معنی «من بین ایدینا» آن است که از جانب پیش روی و برابر ما باشد.

و «خلف» جانب پشت سر است. و «ایمان» - به فتح همزه - جمع «یمین» است به معنی دست راست. و «شمائل» جمع «شمال» است - به کسر شین - یعنی دست چپ. و «نواحی» جمع «ناحیه» است، یعنی جانب و طرف. و «عاصم» به معنی نگاه دارنده است. و «هادی» به معنی راه راست نماینده است. و «مُسْتَعْمَل» در اصل نسخه صحیفه، به فتح میم است و در این هنگام، صفت «حفظاً» خواهد بود؛ چه این حفظ الهی را پروردگار استعمال نموده است به جهت محبت و قرب الهی. و اگر مکسور باشد - چنان‌چه در نسخه این ادوینس است - حال خواهد بود از «نا» در «واحفظنا»؛ یعنی حفظ کن ما را در حالتی که استعمال کنیم محبت و قرب تو را. و اضافه محبت به کاف، اضافه مصدر است به فاعل یا مفعول.

(معنی خیر و شر و فرق میان او و نافع و ضار)

و مراد از «خیر»، کمالی است مقصود بالذات، چون معرفت الله، نه بالعرض، چون نماز و روزه، که آن را نافع می‌گویند. و از «شر»، نقصی است که مقصود است بالذات رفع او، چون جهل به ذات پروردگار، نه بالعرض، چون شرب خمر و زنا و لواطه، که آن را ضرر گویند. و بعید نیست که مراد از «شکر نعم» و «اتباع سنن» نافع

۱. نسخه ه: حقیقتاً.

۲. نسخه ه: حقیقتاً.

باشد و از «مُجَانِبَة بدع» رفع ضرر باشد.

و مراد از «هجران» ترک کردن است. و «سُنَن» جمع «سَنَت» است، یعنی طریقه پیغمبر و سیرت او. به این سبب، سَنَیان اسم خود را سَنَی گذاشته‌اند؛ یعنی ما بر سَنَت و طریقه پیغمبریم، با آن که مدار ایشان بر بدعت است. و «بدع» جمع «بدعت» است؛ یعنی آن که زیاد کنند در دین، آنچه نبوده است داخل در او؛ مثل آن که نماز سستی را با اذان و اقامه بگزارند. و مراد از «معروف»، واجب است و از «منکر»، حرام است. و مراد از «حیاظه» حفظ است از جمیع جوانب. و به این سبب، باغ را حائِظ می‌گویند؛ چه^۱ دیوار باغ حفظ می‌کند او را از آن که میوه او را بخورند.

و «انتقاص» به صاد مهمله - چنانچه در نسخه اصل است - به معنی کم کردن است و به ضاد معجمه - چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است - به معنی شکستن است. و «اذلال» به معنی خوار کردن است. و «ارشاد» به معنی راه راست نمودن است. و معنی «ضال»، گمراه است. و معنی «إدراك»، دریافتن و تدارک نمودن است. و «لهیف» به معنی مضطر و مظلوم است که استغاثه می‌کند و فریادرس می‌خواهد. و مأخوذ است از «لَهف» - به کسر هاء - یعنی حزن به هم رسانید و متحیر شد.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! صلوات بفرست بر محمد و آل او، و حفظ کن ما را از جانب پیش‌های روی ما، و از جانب پس سر ما، و از جانب دست‌های راست ما، و از جانب دست‌های چپ ما، و از جمیع جانب‌های ما و

اطراف ما، حفظی که نگاه دارد آن حفظ الهی، ما را از گناهان تو، آن حفظ الهی راه راست نماید ما را به سوی طاعت تو، که استعمال آن حفظ را تو به جهت دوستی و محبت خودت کنی.

خدایا! صلوات بفرست بر محمد و آل او، و توفیق ده ما را در این روز ما و در این شب ما و در جمیع روزهای ما به جهت استعمال خیر، که معرفت الله است، و ترک شر، که جهل به ذات پروردگار و کفر است، و شکر نعمت‌ها و تابع شدن سنت‌ها و طریقه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دوری کردن از بدعت‌هایی که خلاف شریعت پیغمبر باشد، و امر به معروف و واجب، و نهی از حرام و منکر، و حفظ کردن اسلام، و کم کردن باطل و خوار کردن او، و یاری نمودن حق و عزت داشتن او، و به راه راست آوردن گمراه، و یاری نمودن ضعیف را، و به فریاد رسیدن آدم مضطر مظلوم را، که استغاثه کند و فریادرس طلبد.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْهُ أَيَّامَ يَوْمِ عَهْدِنَا، وَأَفْضَلَ صَاحِبِ صَحْبِنَا، وَخَيْرَ وَقْتِ ظِلِّلْنَا فِيهِ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَرْضِي مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ مِنْ جُمْلَةِ خَلْقِكَ، أَشْكُرْهُمْ لِمَا أَوْلَيْتَ مِنْ نِعَمِكَ، وَأَقْوَمَهُمْ بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ، وَأَوْقَفَهُمْ عَمَّا حَذَرْتَ مِنْ نَهْيِكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيداً، وَأُشْهِدُ سَمَاءَكَ وَأَرْضَكَ وَمَنْ أَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَسَائِرِ خَلْقِكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَسَاعَتِي هَذِهِ وَلَيْلَتِي هَذِهِ وَمُسْتَقَرِّي هَذَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، قَائِمٌ بِالْقِسْطِ، عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ، رَوَّافٌ بِالْعِبَادِ، مَالِكُ الْمُلْكِ، رَحِيمٌ بِالْخَلْقِ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَخَيْرُكَ مِنْ خَلْقِكَ، حَمَلْتَهُ رِسَالَتَكَ، فَأَدَّاهَا، وَأَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا

«ایمن» مشتق است از «یمن»؛ یعنی چیزی که صاحب یمن و برکت زیاده از غیر

باشد. و «عَهْد» به معنی درک و رسیدن است. و «ظَلَّلْنَا» از «ظَلُول» - به ضم ظاء - مشتق است. و جوهری در صحاح می‌گوید: «ظَلَّلْتُ أَعْمَلَ كَذَا بِالْكَسْرِ ظُلُولاً، إِذَا عَمِلْتَهُ بِالنَّهَارِ دُونَ اللَّيْلِ»؛^۱ یعنی این کار را در روز کردم، نه در شب. پس معنی «خیر وقت ظللنا فیه» آن است که این روز را بهترین وقتی ساز که در روز او مشغول اعمال شدیم. به خاطر ناقص فقیر می‌رسد که «ظللنا» مشتق است از «ظَلَّ» به معنی سایه. مناسب این مقام، آن است که مراد از «ظللنا» آن باشد که در سایه نشستیم و صاحب سایه شدیم؛ یعنی این روز را بهترین روزها ساز که در سایه نشستیم و سایه افکندیم بر سر خود.

و مراد از «أَرْضِي»، که مشتق است از «رضاء»، خشنودتر به قضا و تقدیر الهی [است]. و «أشکرهم» و «أقومهم» و «أوقفهم» - به نصب، چنانچه در نسخه اصل است - به سبب آن است که منصوبیند به نزع خافض، یا به آن که مفعول به «واجعلنا» یند. و اگر مجرور باشند - چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است - معطوفند بر «أرضي». و «إیلاء» به معنی نعمت دادن است. و «شرعت» مشتق است از «شرع»، یعنی قرار دادن شریعت و احکام دین. و «وقف» به معنی حبس و نگاه داشتن است. و مراد از «أوقف» در این مقام، آن است که مرا بگردان چنان که بیش‌تر از همه خلایق، حبس کنم و نگاه دارم نفس خود را از آن گناهان که تو خلق را از آن ترسانیده‌ای و منع نموده‌ای. و «تحذیر» به معنی ترسانیدن است. و «إشهاد» به معنی گواه گرفتن است. و «شہید» به معنی گواه است. و «إسکان» به معنی ساکن ساختن است. و «سائر» مشتق است از «سُور» به معنی بازمانده ظرف. پس سائر به معنی باقی است، نه به معنی جمیع؛ چنانچه صاحب صحاح^۲ توهم باطل نموده

۱. الصحاح، ج ۳، ص ۱۷۵۶.

۲. الصحاح، ج ۲، ص ۶۹۲.

است. و «مستقر» اسم مکان است از استقرار، یعنی قرار گرفتن. پس مستقر مکانی است که در او آرام و قرار گیرند. و «قسط» به معنی عدالت است. و «رؤوف» از «رأفت» مشتق است، به معنی مهربانی و رحم. و مراد از «مُلْك» عالم مخلوقات است که همه، بنده و مخلوق و مملوک پروردگارند.

(معنی عبد)

و مراد از «عبد» بنده‌ای است که بر جاده بندگی و اخلاص ثابت قدم باشد. و مدح پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به عبودیت پروردگار، بیش‌تر است از مدح او به رسالت؛ چه اول، نسبتی است میان پیغمبر و پروردگار، و دویم، نسبتی است میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلائق. و ظاهر است که نسبت اول، اشرف است از نسبت دویم.

و «خَيْرَة» - به کسر خاء و فتح یاء، یا به سکون یاء، چنانچه در بعضی از نسخ صحیفه وارد شده است - به معنی مختار و برگزیده است. و «حَمَلْتَه» مشتق است از «تحمیل»؛ یعنی چیزی را بر بار کسی کردن. و در این جا مراد آن است که پیغمبری را بر دوش مبارک پیغمبر ما صلوات الله علیه حمل نموده‌اند تا امت را به راه راست آورد. و «تأدیه» به معنی ادا نمودن است. و «نصح» به معنی نصیحت است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! صلوات بفرست بر محمد و آل او، و بگردان این روز را صاحب یمن‌تر و صاحب برکت‌تر از روزهایی که ما ادراک آن روزها کرده‌ایم، و نیکوتر از مصاحبانی که با ایشان صحبت داشته‌ایم، و بهترین وقت‌هایی که در سایه نشستیم و سایه بر سر خود افکندیم، و بگردان ما را

خشنودتر به قضا و تقدیر الهی، از جمله جماعتی که روز و شب بر ایشان گذشته است، از جماعت مخلوقات تو، شاکرتر از آن مخلوقات، به سبب آنچه بخشیده‌ای از نعمت‌های تو، قائم‌تر از آن خلائق، به دینی که شرع کرده‌ای و قرار داده‌ای از احکام شریعت تو، مانع‌تر نفس خود را از آن خلائق، از گناهان و معصیت‌هایی که ما را ترسانیده‌ای و منع نموده‌ای از آن که نهی تو به آن تعلق گرفته است.

خدایا! گواه می‌گیرم تو را و تو کافی هستی به جهت گواه دادن، و گواه می‌گیرم آسمان تو را و زمین تو را و جمیع ملائکه را، که تو در آسمان و زمین ساخته‌ای، و باقی مخلوقات تو را در این روز و در این ساعت و در این شب و در این مکان^۱ که قرار گرفته‌ام در آن مکان، به آن که گواهی می‌دهم که تو مستحق عبادتی، که به غیر از تو مستحق معبودیت دیگری نیست، به عدالت قیام می‌نمایی، به عدالت حکم می‌کنی، مهربانی به جمیع بندگان، مالک این مخلوقات و این مملکت تویی، مهربانی به جمیع مخلوقات. و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده با اخلاص تو است، و پیغمبر تو است، و برگزیده تو است از خلق تو، بر دوش او بار کرده‌ای پیغمبری تو را، پس آن پیغمبری را نسبت به امتش بر وجه کامل، به جای آوری، و امر کرده‌ای او را که نصیحت کند امتش را، پس نصیحت کرد بر وجه کامل، امتش را.

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، وَآتِهِ أَفْضَلَ مَا آتَيْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ، وَأَجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ وَأَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِكَ عَنْ أُمَّتِهِ، إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيمِ، الْغَافِرُ لِلْعَظِيمِ، وَأَنْتَ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ، فَصِّلْ

۱. نسخه ه: و در این هنگام.

علی محمد وآله الطیبین الطاهرین الأخیار الأنجبین

در نسخه کفعمی، بدل «أكثر»، «کأتم» است؛ یعنی صلواتی بر پیغمبر و آل (او)^۱ بفرست؛ مانند صلواتی که تمام تر باشد از صلاتی که بر یکی از خلق خود فرستاده‌ای. و شبهه‌ای که در این مقام، مشهور است که بر عبارت مشهورة صلوات، که «اللهم صل علی محمد وآله کما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم» است، می‌کنند، بر این عبارت دعای مذکور، چون لفظ «کأتم» بدل «أكثر» بوده باشد، وارد نیست؛ چه مشبه به در این مقام، اتم است از صلوات انبیای سابق و آن اتم، بر صلوات غیرمتناهی بالفعل صادق می‌آید. و صلوات بر پیغمبر ما، هر چند کامل تر است از صلوات انبیای سابق، اما غیرمتناهی بالفعل نیست، اگر چه غیرمتناهی به معنی لا یقف باشد. پس مشبه اضعف شد از مشبه به. و تفصیل این بحث را با آن چه از اعتراضات در وقت مقابله این دعا میان فقیر و حضرت استادی و من إلیه فی العلوم الشرعیة استنادی، شیخ بهاء الملة و الدین محمد العاملی^۲ نورالله مضجه مذکور شده است، در تحفه رضویه^۳ مذکور ساخته‌ایم.

و مراد از «احد» در این مقام، یا فرد کامل است یا هر واحد از افراد. پس نکره در مقام اثبات، مفید استغراق باشد. و این معنی خلاف مشهور است. و «إیتاء» به معنی دادن است. و مراد از «عباد»، بندگان و مقربان درگاه احدیتند.^۴ و «مَنان»

۱. از نسخه هـ

۲. نسخه هـ: و حضرت استادی‌ام شیخ بهاء الدین.

۳. این بحث در اوایل شرح دعای دوم از تحفه رضویه آمده است.

۴. حاشیه نسخه د، با علامت «صح» که به خط کاتب نسخه نیست؛ بلکه نزد محققان، مرتبه عبدیت که نسبت است میان بنده و خدای تعالی اشرف (است از مرتبه رسالت و نبوت که نسبت است میان بنده و امت؛ چه نسبت، تابع منسوب إلیه است در شرافت). این مطالب، در ص ۲۳۸ در معنی عبد مقدم شده است.

صیغه مبالغه است و مشتق است از «مَنّت»، به معنی عطا و بخشش. و «جسیم» به معنی عظیم و صاحب جسمیت ظاهره است.^۱ و «أخیار» جمع «خیر» است به تشدید. و به تخفیف، به معنی بسیار خیر یا به معنی نیکوتر و برگزیده‌تر. و «أنجبین» جمع «أُنْجَب» است؛ یعنی آن که نجابتش بیش‌تر باشد.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! صلوات بفرست بر محمد و آل او، بیش‌تر از آن‌چه صلوات فرستادی بر هر یک از خلق تو، و بده محمد را بیش‌تر و نیکوتر از آن‌چه داده‌ای به هر یک از بندگان مقرب تو، و جزا ده محمد را از جانب ما و به سبب پیغام‌ها که به ما داده است از جانب تو، بهتر و نیکوتر از آن‌چه جزا داده‌ای هر یک از پیغمبرانت را به سبب امتش؛ به درستی که تو بسیار بخشنده‌ای به نعمت‌های بزرگ، که مقدارش ظاهر است، و پوشاینده^۲ گناهان عظیمی، و رحم تو از جمیع رحیمان بیش‌تر است. پس صلوات بفرست بر محمد و آل او، که همه نیکو و پسندیده‌افعالند و پاکند از گناهان و برگزیده‌توانند و نجابت ایشان از جمیع بندگان، بیش‌تر است.



۱. حاشیه نسخه د، با علامت «صح» مطالبی استدراک شده که به خط کاتب نیست: و «الغافر» به نصب راء است در نسخه شهید «ب» و سبب نصب او ممکن است که این باشد که منصوب است بر مدح؛ چنان‌چه در کتب معانی و بیان مذکور است؛ مثل «الحمد لله أهل الحمد» به نصب أهل، به تأویل أعني مقدر. پس مفعول أعني باشد؛ چنان‌چه در کلام بلغاگاهی مرفوع بر مدح می‌باشد که خبر او مقدر باشد.

۲. نسخه ه: پوشانند. در نسخه ب، هر دو وجه آمده است.

(۷)

وكان من دعائه عليه السلام إذا عرضت له مهمة
أو نزلت به ملامة وعند الكرب

(فرق میان هم و غم)

«مهمه» مشتق است از «هم»، به معنی حزن و اندوه. پس مهمه حادثه‌ای است که باعث اندوه باشد. و فرق میان هم و غم، به چند وجه کرده‌اند. مشهور آن است که اگر سبب اندوه معلوم نباشد یا آن که تلافی آن مقدور نباشد، مثل فوت والدین، آن را هم می‌گویند. و اگر سبب ظاهر باشد یا تلافی آن ممکن باشد، چون کثرت قروض، آن را غم می‌گویند.

و «ملمه» مشتق است از «إلمام»، به معنی نزول. پس ملمه به معنی حادثه‌ای است از حوادث دنیا که نازل می‌شود بر خلق. و المام را بسیار اطلاق می‌کنند بر آن که شخص خواهد که گناهی بکند و نزدیک باشد که آن فعل از او صادر شود، اما هنوز صادر نشده باشد. و در این مقام، این معنی مراد نیست. و «کرب» به معنی اضطراب است.

پس معنی این کلام شریف، آن که و بود از دعای امام علیه السلام هرگاه عارض می‌شد او را امری که باعث هم و دلگیری او می‌شد، یا حادثه عظیمی او را روی می‌داد و در وقت اضطراب خاطر مبارکش، این دعای منقول:

یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عَقْدُ الْمَكَارِهِ! وَیا مَنْ يُفْتَأُ بِهِ حَدُّ الشَّدَائِدِ! وَیا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ! ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصِّعَابُ، وَتَسَبَّيْتُ بِلُطْفِكَ الْأَسْبَابُ، وَجَرَى بِقُدْرَتِكَ الْقَضَاءُ، وَمَضَتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ، فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَبِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ، أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهِمَّاتِ، وَأَنْتَ الْمَفْزَعُ فِي الْمُلَامَاتِ، لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعْتَ، وَلَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ، وَقَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبِّ! مَا قَدْ تَكَادَنِي ثِقْلُهُ، وَالْمَ بِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ

«حَلَّ» به معنی گشودن است. و «عُقْدَ» جمع «عُقْدَه» است به معنی گره. و «مَكَارِه» جمع «مَكْرُوه» است. و «يُفْتَأُ» مشتق از «فَتَأَ» است، به معنی ساکت ساختن و فرونشاندن غضب است. و «حَدَّ» به معنی تیزی است. و «شَّدَائِدِ» جمع «شَدِيدِ» است، به معنی امر صعب سخت دشوار. و «الْتَمَسَ» به معنی طلب کردن است. و «مَخْرَجُ» مصدر میمی است به معنی بیرون رفتن. و «رَوْحِ» به معنی فرح و خوشحالی است. و اضافه روح، بیانی است.

و «ذَلَّتْ» مشتق [است] از «ذَلَّ» به معنی خوار شدن. و «صِعَابُ» جمع «صَعْبُ» است به معنی امر دشوار. و «تَسَبَّيْتُ» به معنی وسیله و سبب جستن است. و «أَسْبَابُ» جمع «سَبَبُ» است. و او در اصل، به معنی ریسمان است. و مراد از او چیزی است که به او متصل شوند در حصول مطلوب؛ چنانچه به ریسمان، متصل به کارها می‌شوند. و «مَضَتْ» مشتق است از «مَضَى»، به معنی جاری بودن. و «مَشِيَّتِ» به یاء مشدده و به همزه نیز آمده است، به معنی اراده است. و در اصل نسخه صحیفه، به هر دو نحو خوانده‌اند. «مُؤْتَمِرَةٌ» مشتق است از «ایتمار»، که از امر گرفته‌اند، به معنی قبول امر کردن. پس مقصود آن است که جمیع مخلوقات به محض اراده پروردگار، بی آن که قولی از او صادر شود، قبول امر او کرده، در جمیع احوال که بر ایشان وارد می‌شود، تابع قضا و قدر الهی‌اند، بی آن که قولی از

پروردگار به ایشان رسد در فرمان‌برداری؛ به خلاف غلامان نسبت به موالی، که اطاعت حکم موالی و آقایان خود، به مجرد اراده موالی نمی‌کنند، تا قولی از موالی به ایشان نرسد و امری از ایشان صادر نشود.

و ضمیر در «فهی» راجع است به اشیاء. و «انزجار» ممنوع شدن است. و «مهمات» جمع «مهمه» است. و سابقاً معنی آن مذکور شد. و همچنین «ملّمات» جمع «ملّمه» است. و معنی آن نیز مذکور شد.^۱ و دو ضمیر «منها» راجعند به «ملّمات» تنها، یا به «مهمات» و «ملّمات». و «انکشاف» به معنی برطرف و گشوده شدن است. و «تکّاد» مشتق از «تکّاد» است، به معنی دشوار شدن و ثقیل بودن. و به این سبب، دره کوهی که راهش دشوار باشد، می‌گویند: عقبه کؤود است؛ یعنی به دشواری به بالای آن دره کوه می‌توان رفت. در صحاح مذکور است: «وتکّادنی الشیء وتکّاءدنی، أي شقّ علیّ، تفعل وتفاعل بمعنی».^۲

پس مراد آن است که نازل شده است بر من، ای پروردگار! آن چیزی که دشوار شده است بر من ثقل و بار آن، که آن حادثه دنیاوی باشد. و در نسخه عمید الرؤساء، بدل «تکّادنی»، «تکّاءدنی» به همزه ممدوده (مخففه)^۳ که از باب تفاعل باشد، واقع شده است، به معنی «تکّاد»، که از باب تفعل است. و «إلمام» به معنی نزول است. و مراد از «بَهْظَنی حمله»، یعنی ثقیل کرد مرا حمل او. و در نسخه کفعمی، بدل «بَهْظَنی»، «بَهْضَنی» به ضاد معجمه است؛ چنان‌چه در دعای صباح، معنی او را مذکور ساختیم.^۴

۱. در عنوان همین دعا.

۲. الصحاح، ج ۲، ص ۵۲۹.

۳. از حاشیه نسخه د، با علامت «صح» که به خط کاتب نسخه نیست.

۴. در ص ۲۱۸.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که ای آن کسی که گشوده می شود و حل می شود به سبب او گره های مکروهات دنیا! و ای آن کسی که تسکین می یابد و فرو نشانیده می شود به سبب او تیزی و تندی حادثه های سخت دشوار! و ای آن کسی که طلب کرده می شود از او بیرون رفتن از دشواری ها به سوی فرح و خوشحالی و راحت آن! اطاعت کرد و خوار شد به جهت قدرت تو، ای پروردگار! کارهای صعب دشوار. و سبب می جویند به لطف و علم تو به لطایف اشیا جمیع اسباب یعنی جمیع اسباب اگر لطف و علم الهی به نظام کامل را وسیله نسازند، سبب هیچ چیز نمی توانند شد.^۱

و جاری و روان شده است به قدرت کامله تو قضا و قدر الهی. و فرمان بردار و جاری شده است بر وفق اراده تو جمیع مخلوقات. پس این مخلوقات، به اراده و خواهش تو، بی آن که کلامی از تو صادر شود، در قضا و قدر فرمان بردار امر تو آند. و به اراده تو، بی آن که تو ایشان را نهی کنی به قول، ممنوع می شوند در قضا و قدر به خلاف غلامان نسبت به مالکان، که تا امری از ایشان به قول و کلام صادر نشود، غلامان اطاعت حکم مالکان نمی کنند.

خدایا! تویی که خوانده می شوی در مهمات عظیمه، که موجب هم و دلگیری می شوند، تا آن حزن و دلگیری را رفع کنی. و تویی پناه خلاق، که فزع به سوی تو می کنند در حادثه های عظیمه دنیا، و دفع نمی شود آن حادثه های عظیمه، مگر

۱. زیادتى است در حاشیه نسخه د با علامت «صح» که به خط کاتب نسخه نیست: و این علم به نظام عالم، موجب ترجیح وجود عالم است بر این نهج که مخلوق شده؛ چنانچه در موضعش بیان شده. و این علم الهی را اهل شرع و حکما به «عنایت الهیه» تعبیر می کنند.

آنچه تو دفع کنی، و گشوده نمی شود از آن حادثه ها و مهمات عظیمه، مگر آنچه تو بگشایی و زایل سازی. و به تحقیق که نازل شده است از آن حوادث، به سوی من، ای پروردگار مخلوقات! حادثه عظیمه ای که دشوار شده است بر من حمل ثقل آن و طاقت برداشتن آن ندارم. و نازل شده است بر سر من حادثه ای که عاجز کرده است مرا حمل آن، و ثقل آن حادثه، بر من دشوار شده است.

وَبَقْدَرْتِكَ أَوْرَدْتُهُ عَلَيَّ، وَبَسُلْطَانِكَ وَجَّهْتُهُ إِلَيَّ، فَلَا مُضْذِرَ لِي مَا أَوْرَدْتَ، وَلَا صَارِفَ لِي مَا وَجَّهْتَ، وَلَا فَاتِحَ لِي مَا أَغْلَقْتَ، وَلَا مُغْلِقَ لِي مَا فَتَحْتَ، وَلَا مُيَسِّرَ لِي مَا عَسَّرْتَ، وَلَا نَاصِرَ لِي مَنْ خَذَلْتَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَافْتَحْ لِي يَا رَبُّ! بَابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ، وَاكْسِرْ عَنِّي سُلْطَانَ الْهَمِّ بِخَوْلِكَ، وَأَنْلِنِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا شَكَوْتُ، وَأَذِقْنِي حَلَاوَةَ الصَّنْعِ فِيمَا سَأَلْتُ، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَفَرَجاً هَنِئاً، وَاجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجاً وَحَيّاً

«ایراد» حاضر ساختن چیزی است نزد شخصی. و مراد این جا حاضر ساختن اندوه و نقص است. و «سلطان» به معنی تسلط و پادشاهت^۱ است. و «توجیه» چیزی را برابر روی کسی واداشتن است. و مراد از او در این مقام، این است که ای پروردگار! تو این مکروه و حادثه را به پادشاهت برابر روی من داشته ای و متوجه من ساخته ای. و «مُضْذِر» مشتق است از «إِضْذَار»، به معنی برگردانیدن است. و مراد از ایراد، در «أوردت» (چنانچه مذکور شد)^۲ حاضر ساختن حادثه و مکروه است.

و «صرف» به معنی برگردانیدن است. و «فتح» به معنی گشودن، و «إِغْلَاق» به

۱. ه: پادشاهی.

۲. از حاشیه نسخه د، که با علامت «صح» استدراک شده و به خط کاتب نسخه نیست.

معنی بستن است. و «تیسیر» به معنی آسان کردن، و «تعسیر» به معنی دشوار کردن است. و «نصرت» به معنی یاری کردن، و «خذلان» به معنی خوار کردن است. و «طَوَّل» به معنی بخشش و احسان و توانگری و قدرت است. و «حول» به معنی قوّت است. و «حول» به معنی تحویل و انتقال ساختن هم آمده است. و «إناله» به معنی رسانیدن، و «إذاقه» به معنی چشانیدن است. و «صنع» به معنی احسان است. و «فَرَج» به معنی خوشحالی، و «هَنِيئٌ» به معنی چیزی که بی‌مشقت و زحمت، به هم رسد است. و «وَجِيٌّ» مشتق است از «وَجِيٌّ»، به معنی سرعت و شتاب. پس «وَجِيٌّ» به معنی سریع و صاحب شتاب است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که به قدرت تو، ای پروردگار! این حادثه و مکروه و این مهم را نزد من حاضر ساخته‌ای و بر سر من آورده‌ای، و به پادشاهت این حادثه و مهم را متوجه من گردانیده‌ای. پس کسی نیست به غیر از تو که برگرداند آن چه تو بر سر کسی بیاوری. و کسی نیست که بازدارد آن چیزی را که تو برابر روی کسی بیاوری و متوجه او سازی. و کسی نیست به غیر از تو که بگشاید آن چیزی را که تو بسته‌ای. و کسی نیست به غیر از تو که ببندد آن چیزی را که تو گشوده‌ای. و کسی نیست به غیر از تو که آسان کند آن چه تو دشوار کرده‌ای. و کسی نیست به غیر از تو که یاری کند کسی را که تو خوار کرده‌ای. پس صلوات بفرست بر محمد و آل او، و بگشای به جهت من، ای پروردگار! در خوشحالی و فرج را به بخشش و احسان و قدرتت. و بشکن از من قوّت و تسلط دلگیری و اندوه را به سبب قوّتت، یا به سبب آن که مرا منتقل سازی از دلگیری و اندوه، به سوی خوشحالی. و برسان به من آن که خوب نظر و تأمل کنم در آن شکوه‌ها که می‌کنم از این مکروه و حادثه،

شاید مصلحت من در این حادثه باشد و من ندانم که مصلحت در این است. و بچشان مرا شیرینی احسانت در این مطلبی که از تو سؤال کردم، شاید چنان شود که تلخی حادثه را به شیرینی احسانت بدل کنی. و ببخش به جهت من از جانب خودت، آن که بیرون روم و خلاص شوم از این اندوه و حادثه به زودی و سرعت تمام.

وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْإِهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهِدِ فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ.^۱ فَقَدْ ضَيَّقتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبِّ! ذَرْعاً، وَأَمْتَلَأْتُ بِحِمْلِ مَا حَدَّثَ عَلَيَّ هَمّاً، وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى كَشْفِ مَا مُنِيتُ بِهِ، وَدَفْعِ مَا وَقَعْتُ فِيهِ، فَافْعَلْ بِي ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ، يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ!

«اهتمام» به معنی صاحب فکر و اندوه شدن است. و «تعاهد» مأخوذ است از «عهد»، به معنی محافظت کردن و رعایت حرمت و امان. و مراد از «تعاهد»، تفقد و تفحص و جست و جو کردن است. و «فروض» جمع «فرض» است، به معنی فعل واجب. و «سنت» طریقه پیغمبر است. و ابن ادریس (در نسخه اش)^۲ «سُنَّتِكَ» دارد، بدل «سُنَّتِكَ». و «سُنن» جمع «سنت» است. و در لغت عرب می گویند: «ضَيَّقتُ بِالْأَمْرِ ذَرْعاً» هر گاه طاقت حمل او را و قوت بر او نداشته باشی. پس مراد امام علیه السلام از «فَقَدْ ضَيَّقتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبِّ ذَرْعاً» آن است که ای پروردگار! به سبب آن حادثه و واقعه ای که بر سر من آمده است، دستم تنگ شده است؛ یعنی طاقت این واقعه و قوت تحمل این^۳ ندارم.

۱. حاشیه نسخه ب، د: «س: سُنَّتِكَ»؛ یعنی در نسخه ابن ادریس.

۲. از حاشیه نسخه د، با علامت «صح» که به خط کاتب نسخه نیست.

۳. نسخه ه: آن.

و «همّا» تمییز است از ضمیر فاعل «حدث»، که عاید «ما» موصول است، یا تمییز است از تاء در «امتلاّت». و «کشف» به معنی رفع نمودن و گشودن مشکل است. و «مُنِی» - به ضم میم و کسر نون - یعنی مبتلا شد به این. پس مراد از «ما مُنِیْتُ به» آن چیزی است که مبتلا شدم به آن. و مراد از «ذلک»، آن کشف و دفع است که مذکور شدند. و ضمیر در «لم استوجبه» راجع است به «ذلک». و مراد از «عرش»، اگر عرش جسمانی باشد - چنانچه کلام اقتضا می نماید - فلک نهم است، که او را فلک الأفلاک و فلک اطلس می گویند (و اگر عرش روحانی باشد، نفس مجرد متعلق به فلک نهم خواهد بود).^۱

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن باشد که ای پروردگار! مشغول مساز مرا به سبب آن که صاحب فکر و اندوه شویم به جهت این حادثه، از آن که محافظت کنیم و رعایت حرمت و تفحص و جست و جوی فرض ها و واجبات کنیم؛ بلکه این حادثه، مانع فعل واجبات ما نشود. و از آن که سنت های پیغمبر تو را به جای آوریم. پس به درستی که از این حادثه و واقعه، که بر سر من آمده است، ای پروردگار! طاقت من برطرف گشته است و قوت بر این ندارم، و بسیار (و پر)^۲ گشته ام از حمل این حادثه که بر سر من آمده است، از حزن و اندوه. و تو قدرت داری بر رفع و گشودن این بلایی که به آن مبتلا شده ام، و دفع این واقعه که در او افتاده ام. پس شفقت کن ای پروردگار! به من به رفع این بلیه و دفع این واقعه را، و اگر چه مستوجب نیستم از تو که این بلیه را رفع کنی، ای صاحب فلک عرش که از همه اجسام و افلاک، عظیم تر است!

۱. از حاشیه نسخه د، با علامت «صح» که به خط کاتب نسخه نیست.

۲. از حاشیه نسخه د، با علامت «صح» که به خط کاتب نسخه نیست.

(۸)

وكان من دعائه عليه السلام في الاستعاذة من المكاره و سَيِّئِ الْأَخْلَاقِ وَ مَذَامِ الْأَفْعَالِ

«استعاذه» به معنی پناه آوردن است. و «سَيِّئِ» به معنی بد و زیون است. و «أَخْلَاقِ» جمع «خُلُقٍ» است. و آن، صفتی است ذاتی و جبلی که انفکاک و جدا شدن آن از ذات، متعذریا دشوار باشد؛ مثل کَرَم و جود ذاتی و بخل و حسد ذاتی. و «مَذَامِ» جمع «مذموم» است. پس معنی این کلام شریف، آن که و بود از دعای امام علیه السلام در پناه آوردن به خدای تعالی از صفت‌های ناپسندیده و خُلُق‌های اصلی زیون و فعل‌های ناپسندیده مذموم.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحَرَصِ، وَسَوْرَةِ الْغَضَبِ، وَغَلَبَةِ الْحَسَدِ، وَضَعْفِ الصَّبْرِ، وَقِلَّةِ الْقَنَاعَةِ، وَشَكَاةِ الْخُلُقِ، وَالْإِحَاحِ الشَّهْوَةِ، وَمَلَكَةِ الْحَمِيَّةِ، وَمَتَابَعَةِ الْهَوَى، وَمُخَالَفَةِ الْهُدَى، وَسِنَةِ الْغَفْلَةِ، وَتَعَاطِي الْكُلْفَةِ، وَإِثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ، وَالْإِصْرَارِ عَلَى الْمَأْثَمِ، وَاسْتِصْغَارِ الْمَغْصِيَةِ، وَاسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ، وَمُبَاهَاةِ الْمُكْثَرِينَ، وَالْإِزْرَاءِ بِالْمُقْلِينَ، وَسُوءِ الْوِلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا، وَتَرْكِ الشُّكْرِ لِمَنْ اصْطَنَعَ الْعَارِفَةَ عِنْدَنَا، أَوْ أَنْ نَغْضُدَ ظَالِمًا، أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفًا، أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ، أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ

«أعوذ» مشتق است از «عوذ»، یعنی پناه آوردن. و «هیجان» به معنی حرکت در آمدن است. و «سورة غضب» به معنی تندى و تیزی غضب است. و «شکاسة خُلق» به معنی دشواری و صعوبت خُلق است. و مراد از «خُلق» در این مقام، یا صفتی است اصلی در آدمی، که تغییر و تبدیل او متعذر یا متعسر باشد. چنانچه مذکور شد عن قریب. یا خُلق به معنی مشهور است که لازم او است مهربانی و محبت؛ چنانچه احادیث از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین در مدح حسن خُلق به این معنی بسیار وارد شده است. و «إلحاح» به معنی مبالغه نمودن است. و مراد از «شهوة» رغبت به مجامعت است.

(معنی ملکه)

و «ملکة» - به فتح لام - مصدر «مَلَكَ يَمْلِكُ» است، به این معنی که متصرف باشد چیزی را با قدرت بر او به انفراد. پس اضافه او به «حمیه»، اضافه مصدر است به فاعل؛ یعنی از آن که حمیت، مالک و مستولی بر او شود، پناه به پروردگار می برد. یا به معنی بندگی و غلامی است؛ چنانچه در لغت عرب وارد شده است: «أَقَرَّ فُلَانٌ بِالْمَلَكَةِ»؛ یعنی اقرار کرد فلانی به بندگی. پس اضافه او به «حمیه»، اضافه مصدر است به مفعول به. و مراد آن خواهد بود که او از بندگی و اطاعت حمیت، پناه به پروردگار می برد. و حمیت به معنی مشهور است؛ یعنی آن که به ننگ و عار آید شخصی را فعلی که از او صادر شود، اگر چه پسندیده باشد.

و «هوی» به معنی قوتی است قائمه به آدمی، که آن را نفس اماره می گویند، که او را راغب به لذات حسیه، از شهوانیه و غضبیه می سازد، مخالف^۱ آنچه قوت عاقله - که به نفس ناطقه قائم است - اقتضا می کند. و «هُدًی» به معنی راه راست

رفتن است. و «سینه» - به کسر سین - به معنی خواب ضعیف و سستی بدن و اول خواب‌ها است. و «سنه» به معنی سال، به فتح سین است. و معنی «تعاملی»، چیزی را به دست برداشتن و فراگرفتن است. و مراد از «کلفه»، چیزی است که موجب مشقت و صعوبت است؛ مثل حادثه عظیمی^۱ یا قرضی که از عهده ادای آن بیرون نتواند آمد. و مراد از «ایثار باطل بر حق»، اختیار باطل است بر حق و ترک حق.

و «إصرار» به معنی عزم کردن است. و «مأثم» مصدر میمی است یا اسم مکان، به معنی گناه کردن است یا فعلی که گناه در او باشد. و مراد از «استصغار معصیه»، آن است که گناه را کوچک و حقیر بشمارند. و معنی «استکبار طاعه»، آن است که طاعت را بزرگ و عظیم بشمارند. و این دو معنی، هر دو بسیار مذموم است شرعاً و عقلاً؛ چه عقل هر صاحب انصافی، حکم می‌کند که هرگاه شخصی عصیان پروردگار و مخالفت امر او را حقیر شمارد یا اطاعتی که پروردگار را در مقدمه‌ای بکند، عظیم داند و خود را به آن سبب، مستحق اجر عظیمی داند، پس پروردگار را حقیر شمرده است.

(معنی لفظ «احتساب» که در احادیث بسیار مذکور شده است)

و در بعضی احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است بعضی الفاظ که دلالت می‌کند بر آن که طاعت خود را عظیم باید شمرد تا ثواب عظیم داشته باشند؛ چنانچه در کتب احادیث مشهوره، مثل کتاب کافی مشهور به کلینی، و کتاب تهذیب حدیث، و کتاب من لایحضره الفقیه بسیار وارد شده است به این مضمون: «مَنْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا احتساباً فَلَهُ أَجْرُ كَذَا»؛ یعنی هر کس این فعل و این فعل

را به قصد قربت بکند و آن را از جمله طاعات و افعال موجبه اجر و ثواب حساب کند و در شماره و عداد آن طاعات درآورد، پس او را این اجر و این ثواب خواهد بود. و علمای لغت، احتساب را در این احادیث، به آنچه مذکور شد، تفسیر نموده‌اند.

(بیان اشکال عظیمی که در این مقام، مذکور است)

پس، از این ظاهر می‌شود که طاعت را می‌باید که مؤمن، عظیم بشمارد و در شماره طاعات و عبادات موجبه اجر و ثواب درآورد. و این معنی به حسب ظاهر، مخالف آن است که سابقاً مذکور شد. و از کلام امام علیه السلام منع از این معنی ظاهر می‌شد.

(جواب اشکالی که حضرت استادی ام می‌فرمودند)

و حضرت استادی و مَنْ إلیه فی العلوم الشرعیة استنادی، شیخ بهاء الملة والدین محمد العاملی طاب ثراه^۱ در وقت مقابله این دعا با حضرت مشاراً إلیه، جوابی به غایت لطیف از این اشکال دادند،^۲ مجملش آن که عبادت و طاعت، که نسبتی و ربطی است میان بنده و پروردگار، دو جهت دارد: یکی آن که این عبادت را به بنده نسبت دهیم که از این بنده حقیر ناقص، این عبادت حقیر صادر شده است، نسبت به جناب پروردگار عالم، که دنیا و ما فیها در جنب عظمت و کمال او کم‌تر از قطره‌ای است نسبت به دریای محیط.

۱. نسخه د: ثراه.

۲. نسخه ه: و حضرت استادی شیخ بهاء الملة و الدین، جوابی به غایت لطیف از این اشکال گفته‌اند.

وجهت دیگر، آن که این عبادتی است که پروردگار با این کمال و عظمت، از بنده، این عبادت را طلب کرده است. و مطلوب و مقصودات عظیم الشأن از این جهت، البته عظیم مرتبه می باشد، خصوصاً که این عبادت، ربطی است شریف میان بنده و پروردگار و به اعتبار نسبت به پروردگار، شرافت تمام دارد. پس بنده می باید که این عبادت را حقیر و صغیر داند به سبب جهت اول؛ چنانچه از کلام امام علیه السلام در این مقام ظاهر می شود و از دلیل های عقلی و از احادیث اهل بیت عصمت نیز ظاهر می شود. و می باید که این عبادت را عظیم المرتبه و در شمار عبادات و طاعات رفیع الدرجه بشمارد، به سبب جهت دوم؛ چنانچه از احادیث مرویه در کتب مشهوره ظاهر می شود. و این احادیث، با کلام امام علیه السلام و آن احادیث مذکوره، اولاً منافات ندارند. پس اشکال، بالکلیه زایل شد.

و فقیر نیز در تحفه رضویه، در این مقام، دفع اشکال را به وجه دیگر به غایت لطیف کرده ام. اگر خواهید، به آن کتاب رجوع نمایید.

و «مباهات» به معنی فخر کردن است. و «مکثرین» مشتق است از «اکثار»، به معنی بسیار مال و فرزند و جاه داشتن است. و مفاخرت مکثرین، دو معنی دارد: یکی که ظاهرتر است به سوق عبارت، آن است که پناه می گیرم به خدای تعالی از فخری و پرمالی که پرمالان و توان گران و صاحبان فرزند و جاه بسیار می کنند از بسیاری مال و فرزند و جاه دنیا. پس در این صورت، اضافه «مباهات» به «مکثرین»، اضافه مصدر به فاعل خواهد بود. و به این معنی مناسبت به اسلوب فقره دوم، که «ازراء به مقلین» است، نخواهد داشت؛ چنانچه مخفی نیست.

و معنی دیگر، آن که پناه می گیرم به پروردگار، از فخر کردن به صحبت پرمالان و صاحبان فرزند و جاه بسیار و از تعظیم ایشان. پس اضافه «مباهات» به «مکثرین»، اضافه مصدر است به مفعول به واسطه. و به این معنی مناسبت به فقره دوم

خواهد داشت.

و «إِزْرَاءَ» به معنی خوار نمودن است. و مراد از «مَقْلَینَ»، جماعتی که کم مال و کم فرزند و کم جاهند به حسب دنیا. و مقصود از «إِزْرَاءَ به مَقْلَینَ»، خوار نمودن ایشان است. و «سوء» به معنی بدی است. و «ولایه» به کسر واو، چنانچه در نسخه اصل است، و به فتح واو نیز، چنانچه در نسخه ابن ادریس است. به معنی حکومت و تسلط است. و مراد از «من تحت أیدینا»، جماعتی اند که زیر دست ما باشند؛ مثل غلام و نوکر. و «اصطناع» به معنی احسان نمودن است. و «عارفة» به معنی احسان است. و در معنی «اصطناع»، تجرید معنی احسان باید کرد تا معنی صحیح باشد و تکرار لازم نیاید. و «نعضد» مشتق است از «عضد»، به معنی یاری کردن و نصرت دادن است. و «أَوْ» در «أَوْ أُنْ نَعُضِدُ» به معنی واو است، به جهت مطلق جمع؛ چنانچه در قاموس می‌گوید که «أَوْ» به معنی مطلق جمع، که شامل تقسیم و قرب معطوف با معطوف علیه در معنی باشد، آمده است؛ مثل «ما أَدْرِي أَسْلَمَ أَوْ وَدَّعَ»^۱ یعنی نمی‌دانم که آیا سلام کرد یا وداع کرد. و این «أَوْ» به معنی مطلق جمع است، شامل دو قسم مذکور، چه وداع با سلام، به یکدیگر نزدیکند؛ چنانچه در این مقام، اعانت ظالم با صفات ذمیه سابقه، قرب تمام دارد و احتمال تقسیم و قرب، هر دو دارد. و در نسخه کفعمی، بدل «او»، «واو» است. و معنی کلام، به این نسخه، ظاهر است. و «خذلان» به معنی خوار کردن است. و «ملهوف» به معنی مظلوم و مضطر است. و «رَؤْمٌ» به معنی قصد است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که خدایا! به درستی که من پناه می‌گیرم

۱. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۴۳۵ (با تصرف).

به تو از حرکت نمودن حرص من در امور دنیا، و از تندی و تیزی غضب، و از غالب آمدن حسد و رشک، و از بی صبری و اضطراب، و از کمی قناعت، و از بدخلقی و دشواری خلق با بندگان، و از زیادتى و طغیان و افراط شهوت جماع، و از آن که حمیت و غیرت، بر من تسلط داشته باشد، یا آن که من بنده و تابع حمیت باشم، و از تابع شدن هوای نفس اماره، به جانب باطل - مثل آن که تابع قوت شهوانیه و غضبیه و لذات دنیا بشویم.

و از مخالفت کردن از راه راست، و از خواب به غفلت، یا از سستی در طاعت به غفلت، و از آن که فراگیرم چیزی را که باعث مشقت و آزار من باشد، چون حادثه روزگار یا قرض بسیار، و از اختیار باطل بر حق، و از عزم کردن بر گناه، و از کوچک شمردن گناه، و بزرگ شمردن طاعت، و از فخر کردنی که پرمالان و توان گران و صاحبان فرزند و جاه بسیار می کنند، و از خوار کردن مؤمنانی که مال یا فرزند یا جاه ایشان کم باشد، و از آن که حکومت و تسلط را بد کنیم و ظلم نماییم بر جماعتی که زیر دست ما باشند - مثل غلام و نوکر و مزارع و مانند آن.

و از شکر نکردن کسی که احسان تمام از او نزد ما بوده باشد، یا از آن که یاری کنیم ظالمی را، یا از آن که خوار کنیم مظلوم مضطری را، یا از آن که قصد کنیم حقی^۱ که نزد کسی نداشته باشیم از او و به عنف بگیریم، یا از آن که در مسائل شرع و دین مبین، مسأله را بی آن که علم داشته باشیم به آن از قرآن یا حدیث یا دلیل عقل، آن را بگوییم و در مسأله شرعیه ای بی دلیل و علم، فتوا بدهیم.

وَنَعُوْذُ بِكَ اَنْ نَّتَطَوِّيَ عَلٰی غِشٍّ اَحَدٍ،^۲ وَاَنْ نُعْجِبَ بِاَعْمَالِنَا، وَنَمُدَّ فِيْ اَمَالِنَا.

۱. نسخه ب، د: وحقى.

۲. حاشیه نسخه ب، د: «س: اَحَدٍ مُّسْلِمٍ»؛ يعنى نسخه ابن ادریس.

وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ وَاحْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ، وَأَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ، أَوْ يَنْكُبَنَا الزَّمَانُ، أَوْ يَتَهَيَّظَ عَلَيْنَا السُّلْطَانُ. وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ، وَمِنْ فَقْدَانِ الْكَفَافِ

«ننطوی» مشتق است از «انطواء»، که مطاوع «طوی» است. و در قاموس مذکور است: «طَوَى الصَّحِيفَةَ يَطْوِيهَا فَانْطَوَى»؛^۱ یعنی طی کرد این کاغذ را و بر هم پیچید. پس پیچیده شد و قبول پیچیدن کرد. پس معنی کلام، این باشد که خدایا! پناه می‌گیریم به تو از آن که پیچیده شویم بر خیانت شخصی و در دل ما آن خیانت، پنهان باشد. و اولی آن است که «انطواء» را مطاوع «طَوَى كَشَحَهُ عَلَى أَمْرٍ» بگیریم؛ چنانچه در کتب لغت مذکور است؛ یعنی آن امر را در دل خود پنهان داشت.

و «عَشَّ» به معنی خیانت و عیب است. و در نسخه ابن‌ادریس، بعد از لفظ «احد»، «مسلم» وارد شده است. پس معنی آن باشد که پناه می‌گیریم به پروردگار، از خیانت و عیب مسلمانی. و نسخه مشهوره، اولی است؛ چه خیانت با کافر ذمی و معاهد هم قبیح و حرام است. و «تعجب» در اصل نسخه صحیفه، به کسر جیم و فتح آن، هر دو آمده است. اگر به کسر باشد، مأخوذ است از «أَعْجَبَ» - به ضم همزه - به معنی آن که از این امر تعجب کرد و عَجَب به هم رسانید.

پس معنی این کلام، آن^۲ باشد که پناه می‌گیریم به پروردگار، از آن که تعجب کنیم و عَجَب به هم رسانیم به عمل‌های ما. و اگر به فتح جیم باشد، از «أَعْجَبَهُ»، به معنی «حمله علی العَجَب»، یعنی او را بر عجب داشت، مأخوذ خواهد بود. و در این هنگام، باء در «بأعمالنا» باء سببیه است. پس معنی کلام،^۳ این خواهد بود که

۱. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۵۱۸.

۲. نسخه ه: این.

۳. نسخه د: معنی این کلام شریف.

خدایا! پناه می‌گیریم به تو از آن که اعمال ما، ما را بر عجب دارد. و عجب (غیر)^۱ ریا است. ^۲ ریا در وقت عمل است و عجب اکثر اوقات، بعد از فعل است. و ریا از آن به هم می‌رسد که به غیر از قربت و اخلاص، امر دیگر منظور باشد. و عجب از آن به هم می‌رسد که چون عظمت پروردگار را خوب تصور نکرده است، این فعل طاعت، در نظر او بسیار می‌نماید.

و «مَدَّ» به معنی دراز کشیدن است. و «آمال» جمع «أَمَل» است، به معنی آرزو؛ یعنی پناه می‌آورم به خدای تعالی از آن که دراز بکشم آرزوهای دنیای خود را. و «سریره» به معنی آن چیزی است که در دل پنهان کنند. و «احتقار» به معنی حقیر و ضعیف شمردن است. و «استحواذ» به معنی غالب آمدن است. و «نَكَب» به معنی طرح است. و «نَكَبَةُ الدهر» یعنی زمان، او را به نکبت و حادثه انداخت، یا زمان او به سرآمد.

و «تَهَضُّم» و «هَضْم» به معنی شکستن و ظلم نمودن و غضب کردن است. و «تناول» به معنی فراگرفتن و ملاقات نمودن است. و «إسراف» به معنی خرج بسیار به عبث کردن است یا به معنی مالی که در راه غیر پروردگار خرج شود. و «فقدان» - به کسر فاء، چنانچه در نسخه اصل است، یا به ضم آن، چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است - به معنی نایافتن است. و «كَفَّاف» - به فتح کاف - به معنی رزقی است که به آن، مستغنی شود از طلب خلق و او را از طلب خلق منع کند. و به کسر کاف - چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است - به معنی برگزیده و نیکوی است از هر چیز، که کفاف را به او نسبت دهند.

۱. از نسخه د.

۲. نسخه ه: و فرق میان عجب و ریا آن است که.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! پناه می‌گیریم^۱ به تو از آن که پنهان داریم در دل خود، خیانت و عیب بنده را، و از آن که عجب کنیم به عمل‌های طاعت خود، و از آن که دراز بکشیم آرزوهای خود را. و پناه می‌گیریم به تو از آن که در دل خود، امر بدی را پوشیده داریم، از عداوت یا حسد یا کینه بنده‌ای، و از آن که گناه صغیره را ضعیف و سهل و حقیر شماریم، و از آن که غالب آید بر ما و بر افعال ما شیطان، و از آن که زمان، ما را به نکبت اندازد و روزگار ما به سر آید، و از آن که ظلم و غضب کنند بر ما پادشاه. و پناه می‌گیریم به تو از آن که فراگیریم و مباشر اسراف و صرف مال در راه غیر پروردگار شویم، و از آن که نیابیم آن مقدار رزق را که کفاف ما در معاش باشد و ما را مستغنی از طلب خلق سازد.

و بدان که احادیث از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین در سعادت بنده، به حصول رزق کفاف، بسیار وارد شده است؛ چنانچه مروی است که پیغمبر از چوپانی شیر طلب نمود که بیاشامد و او مضایقه و بخل ورزیده، به حضرت نداد. حضرت دعا کرد که خدای تعالی او را مال و فرزند بسیار بدهد. و بعد از آن، از چوپان دیگر [ی] شیر طلب نمود. این چوپان، با آن که خود، محتاج به آن شیر بود، به رسم هدیه، به حضرت داد و حضرت را بر خود ایثار و اختیار کرد. حضرت دعا کرد که پروردگار او را (از)^۲ رزق و فرزندان، به قدر کفاف عطا کند.

(چون)^۳ اصحاب حضرت، از این دو دعا متعجب شدند، به جهت آن که دعای بسیاری مال و فرزند کرد به جهت آن که بخل کرده بود به دادن شیر به حضرت

۱. نسخه ب، د: می‌گیریم.

۲. از نسخه ب.

۳. از نسخه ب، د.

رسالت پناه، حضرت جواب دادند که چون از چوپان دویم احسان دیده بودیم، نمی‌خواهیم که در روز قیامت، او را حساب بسیار بوده باشد به علت مال و فرزند بسیار. لهذا در حق او دعا کردیم که به قدر کفاف، پروردگار به او عطا کند.^۱ و چون از چوپان اول احسان ندیدیم، دعا کردیم که پروردگار مال و فرزند بسیاری به او بدهد که این، موجب بسیاری حساب او در روز قیامت بشود.^۲

وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، وَمِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ، وَمِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ وَمَيْتَةٍ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ. وَنَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى، وَالْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى، وَأَشَقَّى الشَّقَاءِ وَسُوءِ الْمَأْبِ وَحِرْمَانِ الثَّوَابِ وَحُلُولِ الْعِقَابِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِزَّنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِرَحْمَتِكَ وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!

«شماتة» یعنی خوشحالی کردن به بلای دشمن. و «أعداء» جمع «عدو» است. و «أكفاء» جمع «كفو» است، به همزه یا به واو، به معنی مثل. و در بعضی نسخه‌ها «أكفاء» است - به کسر کاف و تشدید فاء - جمع «كفیف»؛ چون نصیب و انصباء. و «كفیف» مشتق است از «كَفَّ» به معنی منع کردن. و مراد از كفیف، بخیل است. پس مراد در این نسخه، آن است که پناه می‌گیریم به خدای تعالی از آن که محتاج شویم به مردم خسیس بخیل. و بنابراین نسخه، بعید است که جمع «كاف» - به تشدید - باشد، به معنی «مَنْ يَكْفُ عَنْ أَحَدٍ» باشد؛ چنانچه بعضی از فضلاء معاصرین^۳ توهم کرده بودند؛ چنانچه مخفی نیست.

۱. نسخه د: به او مال و فرزند عطا کند. نسخه ه: به او بدهد.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۰، باب الکفاف، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۷۲، ح ۴. آخر حدیث چنین است: «إِنَّ مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَالْهَى».

۳. میرداماد در شرح الصحیفة، ص ۱۴۳.

و «معیشة» به معنی زندگانی کردن است. و «شدّة» به معنی سختی است. و «میتة» - به فتح میم - به معنی مردن است. و به کسر میم - چنانچه در نسخه‌های اصل مذکور است - به معنی نوعی است از مردن. و در این مقام، آن نوعی است که بی‌تهیه و استعداد باشد. و «عده» به معنی استعداد و تهیه نمودن است. و عده را گاهی می‌گویند و مالی می‌خواهند که به جهت حوادث روزگار، او را محافظت نموده باشند. و این هر دو معنی در این جا مناسبت دارد. و «حسره» به معنی تأسف نمودن است. و در این جا مراد از «حسرة عظمی» و «مصیبة کبری» حسرت و مصیبتی است که بندگان در روز قیامت دارند که چرا در دنیا عمل صالح و عبادت نکرده‌اند. و «شقاء» به معنی سختی و دشواری است. و «اشقی» افعّل تفضیل است، مشتق از «شقاوت» که به معنی شقاء است. پس «أشقی الشقاء» به معنی سخت‌ترین سختی‌ها است. و «حلول» به معنی رسیدن و فرود آمدن است. و «إعاده» به معنی در پناه خود گرفتن است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن است که پناه می‌گیریم ما از آن که دشمنان ما خوشحالی کنند به بلای ما، و از آن که محتاج شویم به جماعتی که مثل ما باشند، و از زندگی کردن در سختی و جفا، و از مردن بی‌تهیه و توشه به جهت آخرت. و پناه می‌گیریم به تو از حسرت بزرگ، و مصیبت بزرگ، که در روز قیامت داشته باشیم از آن که در دنیا طاعت و عبادت نکرده باشیم، و از سخت‌ترین دشواری‌ها و سختی‌ها در دنیا، و از بدعاقبتی، و از محروم شدن از ثواب، و از فرود آمدن عقاب و عذاب. خدایا! صلوات بفرست بر محمد و آل او، و در پناه خویش درآور مرا از جمیع آنچه در این دعا مذکور شد، به رحمت خود. و جمیع مردهای مؤمن و جمیع زنان مؤمنه را نیز در پناه خود درآور، ای رحیم‌تر از جمیع رحیمان!

وكان من دعائه عليه السلام في الاشتياق إلى
طلب المغفرة من الله جلّ جلاله

«مغفره» به معنی آمرزش است. و «جَلَّ» مشتق است از «جلال»، به معنی عظمت و بزرگ بودن. پس معنی این کلام شریف، آن که و بود از جمله دعای امام علیه السلام در وقتی که شوق بسیار داشت که طلب آمرزش کند از خدای تعالی، که بزرگ است عظمت او.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَصَيِّرْنَا إِلَى مَحْبُوبِكَ مِنَ التَّوْبَةِ، وَأَزِلْنَا عَنْ مَكْرُوهِكَ مِنَ الْإِصْرَارِ. ^١ اللَّهُمَّ وَمَتَى وَقَفْنَا بَيْنَ تَقْصِيرٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا، فَأَوْقِعِ النِّقْصَ بِأَسْرَعِهِمَا فَنَاءً، وَاجْعَلِ التَّوْبَةَ فِي أَطْوَلِهِمَا بَقَاءً، وَإِذَا هَمَمْنَا بِهَمِّينِ يُرْضِيكَ أَحَدُهُمَا عَنَّا، وَيُسْخِطُكَ الْآخَرُ عَلَيْنَا، فَعِلْ بِنَا إِلَى مَا يُرْضِيكَ عَنَّا، وَأَوْهِن قُوَّتَنَا ^٢ عَمَّا يُسْخِطُكَ عَلَيْنَا

«تصیر» به معنی گردانیدن است. و «أَزِلْنَا» مشتق است از «إزاله»، به معنی دور کردن و برطرف ساختن است. و «إصرار» به معنی عزم است بر گناه. و در بعضی از نسخه‌ها بعد از لفظ «الإصرار»، لفظ «عَلَى الْحَوْبَةِ» مذکور است. و «حوبه» به معنی

١. حاشیه نسخه ب، د: الإصرار على الحوبة (خ).

٢. حاشیه نسخه ب، د: كف: قوّانا. (مراد از «كف»، نسخه کفعمی است).

گناه است. و مراد از «وقوف»، ایستادن و متحیر شدن است؛ چه تحیر مستلزم وقوف و ایستادن است. و در بعضی نسخه‌ها بدل «تقصیر»، «نَقْصِین» است. و «دنیا» غیرمنصرف است؛ به جهت الف تأنیث مقصوره. و او مؤنث «ادنی» است که افعَل تفضیل است. و موصوف او حیات یا نشئه یا دار و مانند آن است. و بعضی از اهل عربیت، او را منصرف می‌دانند و تنوین داخل او می‌کنند و «دنیا» می‌گویند. و «ایقاع» به معنی قرار دادن و واقع ساختن است. و مراد از «أُسْرَعُهُمَا فَنَاءً» آن است که دنیا فنا و نیستی او بیش‌تر می‌شود از آخرت، بلکه آخرت هرگز فانی نمی‌شود.

(بیان معنی توبه در این مقام)

و مراد از توبه در این مقام، رجوع است از نقص به کمال. و آن رجوع، عین کمال است؛ چنان‌چه توبه از گناه، رجوع است از گناه، که نقص است، به طاعت، که عین کمال است. پس مقصود امام علیه‌السلام آن است که اگر ما متحیر باشیم میان نقص دنیا و لذات او و میان نقص در لذات آخرت، پس چنان‌کن که آن نقص، در لذت‌های دنیا باشد، که او زود نیست^۱ و فانی می‌شود و کمال در آخرت باشد، که لذت‌های او همیشه باقی خواهد بود. پس زاهد، که ترک لذت‌های دنیا می‌کند، چون آن لذت‌ها را بقایی نیست و زود زایل می‌شود و در عوض آن، لذت‌های آخرت، که همیشه دائم و باقی است، خواهد یافت. و متنعم در دنیا، که زاهد نیست، بر عکس این است، لذت‌های دنیایی بی‌بقا را می‌چشد و از لذت‌های آخرت، که همیشه باقی خواهد بود، بی‌ بهره است.

و ممکن است که مراد از توبه در این مقام، لازم توبه مشهوره باشد؛ یعنی رحمت و آمرزش پروردگار. پس اطلاق اسم ملزوم بر لازم کرده باشند.

و مراد از «أطولهما بقاء» آخرت است، که بقای او از بقای دنیا بیش‌تر است، بلکه همیشه باقی است. و «هَمَمْنَا» مشتق است از «هَمَّ»، به معنی فکر کردن و اراده نمودن؛ یعنی اگر دو اراده و دو فکر مخالف یکدیگر بکنیم که یکی از آن دو اراده، خشنود سازد تو را ای پروردگار از ما، و دیگری تو را به غضب آورد از ما، پس تو میل بفرمای ما را به جانب آن‌چه تو را از ما خشنود سازد.

و «إِرضاء» به معنی خشنود ساختن است. و «إِسْخاط» به غضب آوردن است. و «مِلُّ» مشتق است از «میل». و «إِيهان» به معنی سست کردن است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که خدایا! صلوات بفرست بر محمد و آل او، و بگردان ما را به جانب دوست تو، که توبه است، و دورکن و جدا نمای ما را از مکروهت، که عزم بر گناه است. خدایا! هرگاه ما متحیر باشیم میان تقصیر در دنیا و لذت آن و میان تقصیر در آخرت و لذت آن، پس برسان نقصان را در لذت دنیا، که زودتر از آخرت فانی و معدوم می‌شود، بلکه (آخرت)^۱ هرگز فانی نمی‌شود، و بازگشت و رجوع از نقصان را، که کمال باشد، برسان در آخرتی که بقا و دوام آن درازتر است از بقای دنیا و دائماً خواهد بود. پس نقص لذت‌ها در دنیا باشد، نه در آخرت. و هرگاه دو فکر، ما را به هم رسد و اراده آن دو فکر داشته باشیم که خلاف یکدیگر باشند و یکی از آن [دو] اراده، خشنود سازد تو را از ما و دیگری تو را به غضب آورد از ما، پس میل بده ما را و اراده ما را به جانب آن چیزی که تو را از ما خشنود سازد،^۲ و سست کن قوت ما را از آن چیزی که تو را غضب

۱. از نسخه ه.

۲. در نسخه‌ها: + میل ده.

آورد از ما و ما را از رحمت و ثواب تو باز دارد.

وَلَا تُخَلِّ فِي ذَلِكَ بَيْنَ نَفْسِنَا وَاخْتِيَارِهَا، فَإِنَّهَا مُخْتَارَةٌ لِلْبَاطِلِ إِلَّا مَا وَقَفَتْ^۱
 أَمَارَةً بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمْتَ. اللَّهُمَّ وَإِنَّكَ مِنَ الضُّعْفِ^۲ خَلَقْتَنَا، وَعَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا،
 وَمِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ابْتَدَأْتَنَا، فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ، وَلَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ، فَأَيَّدْنَا
 بِتَوْفِيقِكَ^۳، وَسَدَّدْنَا بِتَشْدِيدِكَ، وَأَعْمَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَكَ

در اصل نسخه ابن ادریس، «وَلَا تُخَلِّ» به فتح تاء مثناة در فوق و کسر خاء
 معجمه و فتح لام مشدده است. و در نسخه [بدل] آن، به فتح تاء و خاء و لام
 مشدده است. پس بنابر نسخه اصل کتاب، مشتق است از «تُخْلِيهِ» که به معنی باز
 گذاشتن است؛^۴ یعنی بازگذار در این دو اراده و هم، نفس های ما را با اختیارش. و
 مشاراً إلیه «ذلک» میل و ایهان مذکوران است. و بنابر اصل نسخه ابن ادریس، مشتق
 است از خلال؛ یعنی در میان دو چیز در آمدن.

پس مراد آن است که ای پروردگار! در میان نفوس ما و اختیار آن نفوس، بیرون
 میای در آن دو اراده و هم مزبور، که واسطه باشی میان نفس و هر چه او اختیار کند
 به قوت حیوانیه، که نفس به اختیار اصل، که مقتضای نفس اماره باشد، برسد به

۱. حاشیه نسخه ب، د: وقیت (خ).

۲. بالای این کلمه، «س معاً» نگاشته شده است که مراد این است که در نسخه ابن ادریس، هر
 دو وجه ضبط شده است.

۳. حاشیه نسخه ب، د: ل خ ش و کف: بعزَّتْک (مراد این است که در نسخه بدل نسخه شهید و
 در نسخه کفعمی «بعزَّتْک» است).

۴. در ریاض السالکین (ج ۲، ص ۴۱۴) آمده است: «لَا تُخَلِّ» يجب ضبطه بضم التاء و کسر اللام
 المشددة. و أما ضبطه بفتح التاء و فتح اللام و جعله من تخليته بمعنى خليته فلم أقف عليه
 في شيء من كتب اللغة وإن حكاه بعض المحشين فإلحاده عليه.

وساطت ذات تو. و بنابر نسخه ابن ادریس، مشتق است از «تَخَلَّى» که به معنی بازگذاشتن است. پس اصل او «لَا تَتَخَلَّ» باشد. یک تاء را - چنانچه قیاس مطرّد است در باب تَفَعَّل - اسقاط نمودند.^۱ پس معنی موافق نسخه اصل صحیفه است که مذکور شد. و در نسخه شیخ شهید سعید طاب ثراه بدل «وَلَا تَخَلَّ» و «حُلَّ» - به ضم حاء مهمله و سکون لام - وارد شده، فعل امر است و مشتق است از «حیلولة» به معنی مانع شدن.

و اگر کسی شبهه کند که موافق مذهب علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین بنده صاحب اختیار است در فعل های خود و جبر باطل است. پس چون پروردگار نفس انسان را باز نگذارد با اختیار و اراده اش؟ و إلا جبر لازم آید.

جواب می گوییم: چون اختیار و قدرت و تمکین و اراده بنده، از جانب پروردگار است و حصول شرایط و اسباب و رفع موانع، از جانب حق سبحانه و تعالی است، مقصد امام علیه السلام آن است که نفس را با اختیار، تنها مگذار، بلکه شرایط و اسباب را، که موجب حصول توفیق باشد، ایجاد کن و موانع را رفع کن، تا افعال خیر را نفس اختیار نموده، از افعال شر و باطل اجتناب نماید.

و ضمیر در «و اختیارها» و در «فائنها» راجع است به نفوس. و در بعضی نسخ صحیفه کامله، بدل «وَفَقَّتْ» و «وَقِيَتْ» است، مشتق از «وقایه»؛ یعنی نگاه داشتن؛ یعنی نفس های بندگان، اختیار باطل و شر می کنند، مگر نفس هایی که توفیق داده باشی ایشان را، یا ایشان را به سبب تحصیل اسباب و شرایط، نگاه داشته باشی از گناهان.

(معنی نفس اماره و نفس مطمئنه و نفس لوّامه، که

حضرت خواجه نصیرالدین طوسی در شرح اشارات بیان کرده است)

«امّاره» مشتق است از «اماره» به معنی حکومت. پس امّاره یعنی سرکش است؛ چه حاکم، سرکش می‌باشد. و نفس اماره قوّت حیوانیه است که اطاعت قوّت عقلیه عملیه قائمه به نفس ناطقه نکند و او را به گُزه و جبر، مطیع خود سازد، به سبب استیلاّی قوّت شهوانیه و غضبیه، که از تخیلات و توهمات و احساسات به هم رسیده باشد و قوّت عقلیه عملیه را از جانب قدس به جانب اسفل میل فرماید. و نفس مطمئنه، قوّت عقلیه عملیه است، هرگاه قوّت حیوانیه را فرمان‌بردار خود سازد، به سبب مغلوبیت قوّت شهوانیه و غضبیه، که موجب مشایعت قوّت حیوانیه با قوّت عقلیه عملیه باشد در توجه از جانب اسفل به جانب عالم قدس، که جانب اعلی است.

و نفس لوّامه، قوّت حیوانیه است، هرگاه در بعضی اوقات، اطاعت نفس ناطقه و قوّت عقلیه عملیه کند و گاهی سر از اطاعت او پیچد و بعد از آن، ندامت او را عارض شده، خود را ملامت کند. و به این سبب، او را لوّامه گویند. و در قرآن مجید، اشاره به هر سه نفس شده است به اسم‌هایی که سابقاً مذکور شد. و تفصیل احوال این سه نفس و معانی ایشان را حضرت افضل المحققین، آیه الله فی العالمین، خواجه نصیر المله والدین، محمد الطوسی نورالله مضجعه در شرح اشارات، در بحث مقامات العارفین بیان نموده است.

و «ضُعیف» - به ضم ضاد، چنانچه در اصل صحیفه کامله است - اشاره است به آب منی و رطوبات اخلاط، یا به رطوبت غریزیه، یا به عَدَم؛ چه بندگان همه حادثند و از عدم، که نیستی محض است، آفریده شده‌اند. و از عدم چیزی ضعیف‌تر نمی‌باشد. و هم‌چنین «وَهْن» به معنی سستی است، اشاره به یکی از امور

مذکوره. و دور نیست که «ضعف» و «وهن» اشاره به آن باشد که آدمی در اول سن، ضعیف و کوچک و کم قوت است. پس خلقت آدمی، از ضعف و بی قوتی سابق آفریده شده است و به ترتیب، کمال در جثه و در قوت به هم رسانیده است. و «بَیْتِنَا» مشتق است از «بناء» به معنی عمارت نمودن است. و «مَهِين» به معنی حقیر است.

(معنی «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم»)

بنابر تفسیری که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کرده‌اند)

و «حول» و «قوة»، هر دو به یک معنی‌یند. و بنابر تفسیری که از زرارة بن اعین از حضرت امام الثقلین، امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده است، «حول» به معنی تحویل و انتقال است از معصیت به سوی طاعت. و «قوت» به معنی قوت بر طاعت است.^۱ و بنابر معنی اخیر، ممکن است که وجه تخصیص حول به قوت الهیه و قوت به عون الهی، آن باشد که انتقال از معصیت به طاعت، بدون قوت الهیه - که مانع بنده باشد از معصیت - و قوت بر طاعت، بدون عون الهی - که بنده را یاری دهد بر طاعت به سبب تحصیل اسباب و شرایط توفیق - میسر نمی‌شود.

و «تأیید» به معنی قوت دادن است. و «تسدید» به معنی بر راه راست داشتن است. و اضافه در «تسدیدك» به جهت زیادتی خصوصیت و اختصاص است. و «إعماء» به معنی کورکردن است. و مراد از «أبصار قلوب»، یا قوت‌های نظریه و عملیه است که آن را حکما عقل نظری و عملی می‌گویند، که تحصیل سعادات نفس ناطقه به سبب ایشان می‌شود در علم و عمل، یا دو تجویف راست و چپ

۱. معانی الأخبار، ص ۲۱، ح ۱؛ کتاب التوحید، ص ۲۴۲، ب ۳۵، ح ۳ (به سندش از امام باقر علیه السلام).

دلند، که روح حیوانی و قوت حیوانیه قائمه به آن روح، در آن جا می باشند. و دور نیست که مراد، دو گوش دل باشند که حکما آن را دو اذن دل می گویند که گویا ایشان به جای دو چشمند از برای دل.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که باز مگذار هرگاه ما اراده دو فکر داشته باشیم، که یکی از آن، طاعت و عبادت باشد، که موجب خشنودی الهی است، و دیگر [ی] گناه و معصیت باشد، که موجب غضب الهی است، نفس های سرکش ما را، که قوت حیوانیه است با اختیاری که آن نفس ها داشته باشند که هر چه اراده نماید، به آن اختیار به عمل آورد؛ بلکه اسباب و شرایط، که باعث توفیق نفس های ما باشد، ایجاد نمای و موانع خیر و توفیق را ازاله کن. پس به درستی که نفس های ما، اگر نه اسباب توفیق الهی با او ضم شود، اختیار طرف باطل و شر و گناه می کنند، مگر آن نفس هایی را که توفیق داده باشی و اسباب سعادت او را مهیا ساخته باشی. و این نفس های ما سرکشی می کنند و میل به بدی و فساد می نمایند، مگر آن نفس هایی را که تو ترحم بر آن کرده ای.

خدایا! (و) ^۱ به درستی که تو از ضعف - که آب منی است یا رطوبات است یا نیستی است - ما را آفریده ای و بر سستی، ما را بنا و تعمیر کرده ای، و از آب حقیری - که آب منی باشد - ابتدای آفرینش ما کرده ای. پس تحویل و انتقال نمی توانیم کرد از گناهان، به سوی طاعت، مگر به امداد قوت تو، که مانع باشد ما را از میل به گناه. و قوت نداریم بر طاعت، مگر به سبب یاری تو، که ما را به جانب طاعت راغب سازد. پس قوت ده ما را به سبب توفیق تو. و بر راه راست، ما را نگاه دار و

ثابت ساز به آن محافظت و هدایت، که نسبت به دوستان خود می‌کنی. و بهوشان چشم‌های دل‌های ما را - که آن چشم‌ها قوت‌های نفس ناطقه است یا دو تجویف راست و چپ دل است - از آن چیزی که خلاف محبت و دوستی تو باشد.

وَلَا تَجْعَلْ لِّشَيْءٍ مِّنْ جَوَارِحِنَا نَفُوذًا فِي مَعْصِيَتِكَ. اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ هَمَسَاتِ قُلُوبِنَا وَحَرَكَاتِ أَعْضَائِنَا وَلَمَحَاتِ أَعْيُنِنَا فِي مَوْجِبَاتِ ثَوَابِكَ حَتَّى لَا تَفُوتَنَا حَسَنَةٌ نَسْتَحِقُّ بِهَا جَزَاءَكَ، وَلَا تَبْقَى لَنَا سَيِّئَةٌ نَسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَكَ

«جوارح» جمع «جارحه» است؛ یعنی عضو آدمی که به او کسب می‌کند. و «نفوذ» به معنی فرو رفتن است. و چون ظاهر معنی کلام امام علیه السلام آن است که مگردان هیچ عضوی را از ما که فرو رود در گناه تو، و ظاهر آن است که گناه نفوذ کند در اعضا، نه اعضا در گناه، بنابراین، بعضی از افاضل علمای معاصرین^۱ توجیه کرده‌اند که در این جا صنعت قلب شده است؛ چنان‌چه در علم معانی و بیان مذکور است.

و فقیر می‌گویم که هیچ احتیاج به صنعت قلب نیست. گویا طلب فرو رفتن گناه در اعضا از اموری است که ممتنع است عادتاً. آن‌چه طلب او ممکن است، آن است که کثرت گناهان، به نوعی نرسد که عضوها در گناه فرو روند و گناه احاطه به اعضا کند. و این معنی، اگر چه مخصوص است به بندگان، اما امام علیه السلام از بابت تعلیم عباد، به این اسلوب دعا فرموده؛ چه بندگان و سایر امت، سوای انبیا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بی‌تقصیر نمی‌باشند.

و «همسات» جمع «همس» است، و او به معنی آواز مخفی است. و به این



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

دو) ^۱ آمده است. و معنی اول، انساب است. و «منع» به معنی خلاف بخشش است و به معنی عزت و بزرگی هم آمده است؛ چنانچه سابقاً مذکور شد ^۲. و «إشقاء» به معنی دور کردن از سعادت است، یعنی شقاوت دادن. و شقاوت ضد سعادت است. و «استسعاد» طلب سعادت نمودن است.

و «حَرَمْتُ» مشتق است از «حِرمان»، یعنی بی بهره و نصیب ساختن. و «استرفاد» به معنی طلب یاری کردن است. و به معنی طلب رفد، که عطا است، نیز آمده است. و «فضل» به معنی احسان است. و «مَن» استفهامیه است و نكرة تامه (است). ^۳ و «أین» ظرف است به جهت استفهام محض. و «حینئذ» ظرف زمانی است، به معنی ^۴ در این وقت است. و اصل او «حین إذ کان کذا» بوده است؛ چنانچه در کتب نحو مذکور است. و «مَنْقَلَب» - به فتح لام - مصدر میمی است به معنی انقلاب. و انقلاب به معنی حرکت کردن است. و همچنین «مذهب» مصدر میمی است به معنی رفتن و حرکت نمودن.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که خدایا! اگر تو خواهی، عفو می کنی گناهان ما را. پس این عفو تو، به احسان تو خواهد بود. و اگر خواهی، عذاب می توانی کرد ما را. پس این عذاب تو، به عدالت تو خواهد بود. پس آسان کن بر ما عفو خودت را به بخشش تو. و امان ده و خلاص کن ما را از عذاب تو، به آن که از گناهان ما بگذری. پس به درستی که حال آن است که طاقت نیست ما را به آن که

۱. از نسخه ه.

۲. در ص ۲۰۴.

۳. از نسخه ه.

۴. نسخه د: یعنی.

عدالت کنی با ما - چه عدالت آن است که ما را به گناہانی که کرده ایم، عذاب کنی و ما طاقت آن نداریم - و نجات نیست هیچ کس را از ما، به غیر از آن که تو عفو گناہان ما بکنی.^۱

ای آن کسی که محتاج نیستی به هیچ کس از توانگران، و توانگران همه به تو محتاجند!^۲ ای پروردگارا متوجه جانب ما باش، ما بندگان توایم، در برابر حضرت تو ایستاده ایم و منتظر فیض درگاه توایم. و من محتاج ترین همه فقیرانم، که به سوی درگاه تو احتیاج دارند. پس تدارک و تلافی کن و درست نمای شکستگی پریشانی ما را به بخشش تو. و قطع مکن امید ما را به عزت خودت، که اگر قطع کنی امید ما را از مراتب سعادت، دور کرده خواهی بود از سعادت، کسی را که طلب سعادت از تو کند، و محروم و بی بهره ساخته خواهی بود کسی را که طلب بخشش کند از احسان تو. پس به سوی درگاه کدام شخص خواهد بود در این وقت، برگشتن ما از آستان تو؟ و به سوی کدام مکان و جای خواهد بود برگشتن و رفتن ما از درگاه تو؟

سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَرُّونَ الَّذِينَ أَوْجَبَتْ إِبَابَتَهُمْ، وَأَهْلُ السُّوءِ الَّذِينَ وَعَدْتَ الْكَشْفَ عَنْهُمْ، وَأَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِمَشِيَّتِكَ، وَأَوْلَى الْأُمُورِ بِكَ فِي عَظَمَتِكَ رَحْمَةً مِّنْ اسْتَرْحَمَكَ، وَغَوُثُ مَنِ اسْتَفَاثَ بِكَ، فَارْحَمْ تَضَرُّعَنَا إِلَيْكَ، وَأَغْنِنَا^۳ إِذْ طَرَحْنَا أَنْفُسَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ. اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ شَمِتَ بِنَا إِذْ شَايَعَنَا عَلَى مَعْصِيَتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تُشْمِتْهُ بِنَا بَعْدَ تَرْكِنَا إِيَّاهُ لَكَ، وَرَغَبِنَا عَنْهُ إِلَيْكَ

«نحن المضطرون» و «أهل السوء» اشاره اند به آیه کریمه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا

۱. نسخه ه: کنی.

۲. نسخه ه: ای که محتاج نیستی... و توانگران همه محتاجند.

۳. حاشیه نسخه ب، د: س: أغْنِنَا. (مراد نسخه ابن ادریس است).

دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السَّوْءَ^۱. و تفسیر این آیه، آن است که آیا کیست به غیر از خدای تعالی که جواب دهد دعای مضطرب را، هرگاه او را بخواند و دعا کند، و زایل کند و بر طرف نماید بدی و مکروه را از جماعتی که بدی و مکروه به ایشان رسیده باشد. و «سوء» به معنی بدی است. و «کشف» به معنی زایل کردن و برطرف ساختن است. و «أشبه» مشتق است از «شبهت»؛ یعنی مانا تر. و «أولی» مشتق است از «وَلِی»، یعنی نزدیک تر. و «أشبه» مبتدا است و «رحمة» خبر او است.

و «استرحام» طلب رحمت کردن است. و «غَوَّثَ» به معنی فریاد رسیدن است. و «استغاثه» به معنی طلب فریاد رسیدن است. و «تَضَرَّعَ» به معنی فروتنی است. و «أَغْنَا» - به همزه مفتوحه و سکون غین معجمه و کسر نون اول و فتح نون ثانی، موافق اصل کتاب - مشتق است از «اغناء»، یعنی بی نیاز ساختن. پس معنی «أَغْنَا» آن است که ما را بی احتیاج سازد. در نسخه ابن ادریس بدل او «وَأَغْنَا» - به فتح همزه و کسر غین معجمه و سکون ثاء مثلثه و فتح نون - است مشتق^۲ از «اغاثه»، یعنی به فریاد رسیدن. و «شِمَاتَة» به معنی خوشحال شدن است به بلیه دشمن. و «إِشْمَات» کسی را صاحب شِمَات ساختن است. و «رَغِبْتَ» چون به «عَنْ» متعدی باشد، به معنی ترک است. و چون به «إِلَى» متعدی باشد، به معنی میل به آن چیز است.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که تسبیح می کنم تو را و اظهار طهارت تو از نقص ها می کنیم. ما آن جماعت مضطربیم که تو لازم ساخته ای که دعای مضطربان را قبول کنی و اجابت نمایی - در قرآن کریم مجید؛ چنانچه مذکور شد - و

۱. النمل، آیه ۶۲.

۲. نسخه ه: مشتق است.

ما اهل آزار و مکروهیم که وعده کرده‌ای ایشان را که آزار و جفای ایشان را زایل سازی و برطرف نمایی - در آن آیه کریمه که مذکور شد سابقاً - و چیزی که شبیه‌تر و مانا‌تر باشد از چیزها به تعلق اراده تو، و اولی و انسب کارها به ذات تو از رهگذر عظمت تو، آن است که رحمت کنی هر کس را که از تو طلب رحمت کند، و به فریاد برسی هر کس را که از تو طلب فریاد رسیدن کند. پس ترحم کن بر فروتنی و عجز ما به سوی تو. و بی‌نیاز ساز ما را، یا به فریاد ما برس در وقتی که نفس‌های خود را طرح کنیم در برابر ذات تو. خدایا! به درستی که شیطان خوشحالی می‌کند به ما در وقتی که همراهی می‌کنیم با او بر گناه تو؛ چه او دشمن ما است و می‌خواهد که ما گناه بکنیم تا عذاب تو در آخرت، به ما برسد. پس صلوات بفرست بر محمد و آل محمد، و خوشحال مساز شیطان را به سبب گناهان ما، بعد از آن که ترک کردیم ما او را به جهت قرب ذات تو، و دور شدیم از شیطان و به سوی تو میل کردیم.

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی



وكان من دعائه عليه السلام بخواتيم الخير

«خواتيم» جمع «خاتمه» است. و خاتمه هر چیز، عاقبت و آخرت او است. پس معنی خواتيم خير، عاقبت‌های خير است. و مراد از اين كلام شريف، آن است که و بود از دعای امام عليه السلام به جهت آن که عاقبت‌های احوال او به خير و نيکویی بوده باشد.

يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ! وَيَا مَنْ شُكْرُهُ فَوْزٌ لِلشَّاكِرِينَ! وَيَا مَنْ طَاعَتُهُ نَجَاةٌ لِلْمُطِيعِينَ! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاشْغَلْ قُلُوبَنَا بِذِكْرِكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ، وَأَلْسِنَتَنَا بِشُكْرِكَ عَنْ كُلِّ شُكْرٍ، وَجَوَارِحَنَا بِطَاعَتِكَ عَنْ كُلِّ طَاعَةٍ. فَإِنْ قَدَّرْتَ لَنَا فَرَاغًا مِنْ شُغْلٍ فَاجْعَلْهُ فَرَاغًا^۱ سَلَامَةً لَا تُذَرِّكُنَا فِيهِ تَبَعَةً، وَلَا تُلْحِقُنَا فِيهِ سَأَمَةً حَتَّى يَنْصَرِفَ عَنَّا كُتَابُ السَّيِّئَاتِ بِصَحِيفَةِ خَالِيَةٍ مِنْ ذِكْرِ سَيِّئَاتِنَا، وَيَتَوَلَّى كُتَابُ الْحَسَنَاتِ عَنَّا مَسْرُورِينَ بِمَا كَتَبُوا مِنْ حَسَنَاتِنَا

«فوز» به معنی نجات و ظفر به مطلوب است. و «جوارح» جمع «جارحه»^۲ و مراد از او عضوهایی است که افعال از ایشان به ظهور می‌رسد. و «شغل» - به ضم غین و به سکون او^۳ - چنانچه در نسخه ابن‌ادريس است - به معنی خلاف فارغ

۱. نسخه ب، د: و فراغ.

۲. نسخه ه: جارحه است.

۳. نسخه ه: آن.

بودن است. و در این جا مراد از او شغل طاعت و عبادت الهی است. و «تبعه» به معنی گناه و ظلم و مانند آن است. و چون گناه و ظلم، تابع آدمی اند در آخرت و از او جدا نمی‌شوند، به این مناسبت، او را تبعه می‌گویند. و «لحوق» به معنی رسیدن و از عقب آمدن است. و «سأمه» - به سکون همزه یا به مد الف، چنانچه معاً در نسخه اصل وارد شده است - به معنی ملال است. و در نسخه کفعمی، بدل «سأمه»، «سینه» است، به معنی گناه. و «تولی عنه»، یعنی اعراض کرد و برگشت از او.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن که ای خدایی که ذکر او^۱ شرفی است به جهت جماعتی که ذکر او می‌کنند! و ای آن خدایی که شکر او نجاتی است از برای جماعتی که شکر او می‌کنند! و ای آن خدایی که طاعت و خدمت او نجاتی است از برای جماعتی که اطاعت و بندگی او می‌کنند! صلوات بر محمد و آل او بفرست، و مشغول ساز دل‌های ما را به ذکر تو، از ذکر هر چیز دیگر که در دنیا می‌باشد، از لذات دنیویه، چنانچه با ذکر تو هیچ چیز دیگر را ذکر نکنیم. و مشغول ساز زبان‌های ما را به شکر تو، از شکر هر شخص دیگر که در دنیا باشد، چنانچه با شکر تو، شکر غیر تو را از پادشاهان و غیر فراموش کنیم. و مشغول ساز عضوهای ما را، که فعل‌ها از ایشان صادر می‌شود، چون دست‌ها و پای‌ها را به طاعت خودت، از طاعت و بندگی هر شخص^۲ دیگر که در دنیا باشد؛ چون پادشاهان و جماعت اهل دنیا. پس اگر تقدیر کرده‌ای از برای ما آن که در یک وقتی فارغ باشیم

۱. نسخه ب، د: ذکر شکر او (در نسخه ب روی شکر، خط زده شده است).

۲. نسخه د، ه: شخصی.

از شغل عبادت و طاعت الهی، پس بگردان آن فارغ بودن را فارغ بودنی با سلامتی از بیماری و مرض و از گناه، که نیابد ما را در آن فراغت، هیچ گناهی و ظلمی که بر کسی بکنیم. و به ما نرسد و از عقب ما به ما ملحق نشود در آن فراغت، ملالی که از طاعت تو داشته باشیم؛ یعنی در وقتی که فارغ باشیم از عبادت تو، گناهی از ما صادر نشود و ملالی و دلگیری نداشته باشیم از طاعت، که آن ملال، باعث ترک طاعت تو شده باشد، تا آن که برگردند ملائکه‌ای که در نامه اعمال بندگان، گناهان می‌نویسند، از پیش ما در حالتی که صحیفه نامه اعمال ما خالی باشد از ذکر گناهان ما، و برگردند و روی بگردانند ملائکه‌ای که در نامه اعمال بندگان، حسنات را می‌نویسند، از پیش ما در حالتی که خوشحال باشند به سبب آن که نوشته‌اند در نامه اعمال ما حسنات ما را.

وَإِذَا انْقَضَتْ أَيَّامُ حَيَاتِنَا، وَتَصَرَّمْتُ مُدُّ أَعْمَارِنَا، وَاسْتَحْضَرْتَنَا دَعْوَتُكَ الَّتِي لَا بُدَّ مِنْهَا وَمِنْ إِبَابَتِهَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ خِتَامَ مَا تُخْصِي عَلَيْنَا كِتَابَةً أَعْمَالِنَا تَوْبَةً مَقْبُولَةً لَا تُوقِفُنَا^۱ بَعْدَهَا عَلَى ذَنْبٍ اجْتَرَحْنَاهُ، وَلَا مَعْصِيَةٍ اقْتَرَفْنَاهُ، وَلَا تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرًا سَتَرْتَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ تَبْلُغُوا أَخْبَارَ عِبَادِكَ، إِنَّكَ رَحِيمٌ بِمَنْ دَعَاكَ، وَمُسْتَجِيبٌ لِمَنْ نَادَاكَ

«انقضاء» به معنی تمام شدن و گذشتن است. و «تصرّم» به معنی آخر شدن و منقطع گشتن است. و «مدد» جمع «مدت» است. و «استحضر» به معنی حاضر شدن است. و مراد از «دعوتك» آن دعوتی است که حضرت سبحه و تعالی جمیع بندگان را به مرگ و اجل موعود خوانده است که هیچ کس را چاره‌ای نیست از آن که آن دعوت را بشنود و قبول کند. و «ختام» و خاتمه به معنی عاقبت و آخر است. و

۱. حاشیه نسخه ب، د: س و کف: لَا تَقِفُنَا (مراد نسخه ابن ادریس و کفعمی است).

«إِخْصَاء» به معنی جمع نمودن و گردآوری کردن است. و «لَا تَوْقُنَا» مشتق است از «ایقاف»، به معنی برپا داشتن و ساکن نمودن و مشرف ساختن است. و «لَا تَقْفُنَا» - چنانچه در نسخه ابن‌ادریس است - مشتق (است) ^۱ از «وقوف»، به همان معنایی که مذکور شد. و مراد آن است که ما را بعد از توبه، بر گناهی مشرف مساز؛ چنانچه طبع، راغب به آن گناه باشد و ساکن باشد نزد کردن آن گناه و نخواهد که از او درگذرد. و «اجترّاح» و «اقتراف»، هر دو به معنی کسب کردند. و «کشف» به معنی ظاهر ساختن است. و معنی «بستر» - به کسر سین - پرده‌ای است که خود را به آن پوشانند.

(بیان معنی رؤوس أ شهداء)

و «رؤوس» جمع «رأس» است به معنی سر. و «أ شهداء» جمع «شَهِد» است - به سکون هاء - و «شَهِد» جمع «شاهد» است، یعنی حاضر یا گواه. و در این جا مراد از «أ شهداء»، ملائکه‌اند که در روز قیامت، حاضر خواهند بود در وقت حساب و گواهی به افعال بندگان می‌دهند. پس مراد از «رؤوس أ شهداء» عقول ملائکه و افهام ایشان است. و چون قوت مدرکه در انسان، در سر می‌باشد، «رؤوس» را به ملائکه اضافه کرده‌اند از باب استعاره. یا اضافه «رؤوس» به «أ شهداء»، بیانیه است. و مراد از «رؤوس»، بزرگان و سردارانند، چون ملائکه. و ممکن است که مراد از «أ شهداء» در این مقام، منبرها باشد؛ چه منبرها در میان خلق، حاضر و نمایانند. پس «رؤوس أ شهداء»، کنایه از سر منبرها باشد؛ یعنی ستر ما را ظاهر مساز و ما را رسوا مکن بر سر منبرها در روز قیامت، چنانچه اهل محشر، جمیعاً اطلاع بر گناهان ما بیابند. و «یبلّوا» ^۲ مشتق است از «بَلَّوْا»، به معنی آزمودن و امتحان کردن است.

۱. از نسخه ه.

۲. در دعا «تبلّوا» آمده بود.

(بسم الله الرحمن الرحيم)^۱

(بیان دعای صلوات بر آدم علیه السلام که در صحیفه‌های

مشهوره مذکور نیست، آن دعا با دو دعای دیگر و خواص این دعا)

و چون در نسخه مصححه معتبره، از صحیفه کامله سجادیه، که به خط فاضل ربانی و عارف صمدانی، ابراهیم بن علی کفعمی قدس الله نفسه بود و الحال آن نسخه، نزد این فقیر موجود است، دعای صلوات بر آدم علیه السلام و دو دعای دیگر، مرقوم و مسطور است که در هیچ نسخه‌ای از نسخه‌های صحیفه کامله به نسخ مشهوره و آن سه دعا مذکور و مسطور نیست و دعای صلوات بر آدم علیه السلام را بعد از دعای صلوات بر اتباع پیغمبران و مصدقان ایشان، در آن نسخه، در اوایل دعا‌های صحیفه کامله مذکور ساخته بود، بنابراین، آن دعا را با شرح و ترجمه آن به لغت فارسی مذکور می‌سازیم. و در بعضی حواشی معتبره، به نظر فقیر رسیده است که چون شخصی هر روز، این دعای صلوات بر آدم علیه السلام را در اول صبح بخواند، عمر او دراز شود.

۱. از نسخه ب (از این جا تا پایان کتاب، در نسخه ه، بعد از دعای چهارم آمده است).



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

وكان من دعائه عليه السلام في الصلاة على آدم عليه السلام

یعنی و بود از دعای امام علیه السلام در وقتی که صلوات بر آدم علیه السلام می فرستاد، این دعا:

اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى آدَمَ بَدِيعِ فِطْرَتِكَ، وَأَوَّلِ مُعْتَرِفٍ مِنَ الطِّينِ بِرُبُوبِيَّتِكَ، وَبِكُرِّ حُجَجِكَ عَلَى عِبَادِكَ وَ بَرِيَّتِكَ، وَالدَّلِيلِ عَلَى الاسْتِجَارَةِ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ، وَالنَّاهِجِ سَبِيلَ تَوْبَتِكَ، وَالْوَسِيلَةِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِكَ، وَالَّذِي لَقِيْتَهُ مَا رَضِيتَ بِهِ عَنْهُ بِمَنِّكَ عَلَيْهِ

واو در «و صَلِّ» عطف قصه بر قصه است؛ چون امام علیه السلام این دعای صلوات بر آدم را بعد از دعای صلوات بر پیغمبر و ملائکه و اصحاب و دوستان پیغمبران می خوانده است، عطف این صلوات بر صلوات های سابقه می کرده؛ چنانچه سابقاً مذکور شد. و «بدیع» به معنی مبتدی - به کسر دال - که اسم فاعل باشد، یعنی ابتدا کننده، و به معنی مبتداً - به فتح دال - که اسم مفعول باشد، یعنی ابتدا کرده شده، هر دو آمده است. لهذا در قاموس مذکور است که بدیع به معنی مبتدیع - به کسر دال - و به معنی مبتدع - به فتح دال - هر دو آمده است.^۱

و ابداع به معنی آفریدن چیزی است که قبل از او مثل او را نیافریده^۲ باشند. پس پروردگار را، که «بدیع السماوات والارض» می گویند، به این معنی است که ایجاد کننده آسمان ها و زمین است. و آدم علیه السلام را که «بدیع فطره» می گویند، به این معنی است که اول مخلوقی است از مخلوقات الهی که پیش از او مثل او را نیافریده بودند. پس بدیع، که بر وزن فعیل است، گاهی به معنی فاعل و گاهی به معنی

۱. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۷.

۲. مثبت از نسخه د، و در سایر نسخ: نه آفریده.

مفعول می‌آید. و «فطره» به معنی خلق کردن است. و در این جا مراد از او مخلوق است. پس به معنی اسم مفعول باشد. و از این کلام، چنین ظاهر می‌شود که پیش از این آدم، مخلوقی به صورت و شکل، مثل او نبوده است.

(بیان روایتی که از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که خدای تعالی صد هزار آدم آفریده است و آدم پدر ما، آدم آخری است)

و این منافات ندارد با آنچه در بعضی کتب مشهوره، از حضرت امام الثقلین، امام محمد باقر علیه من الصلوات ازکاماه و من التسلیمات أنماها روایت کرده‌اند؛ چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده، به طایفه شیعه، این روایت را نسبت داده است که خدای تعالی صد هزار آدم را آفریده، این آدم، جد اعلای ما، آدم آخری است از آن صد هزار آدم؛^۱ چه^۲ شاید این آدم آخری، در شکل و صورت و لون و مزاج و امثال آن، با آدم‌های سابق موافق نبوده باشد یا ابتدائیت او اضافی باشد، نه حقیقی.

(بیان حدیثی که از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مروی است که غیر از این قبه آسمان، سی و نه قبه دیگر هست)

و در کتاب روضه کافی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب رازی کلینی طاب ثراه در حدیث قباب، دو روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده است به این مضمون که حضرت حق سبحانه و تعالی سی و نه قبه، غیر از این قبه، که قبه

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۱۷۹، در تفسیر آیه ۲۶ سورة الحجر، ر.ک: توحید صدوق، ص ۲۷۷، باب ۳۸، ح ۲؛ روح المعانی، ج ۳، جزء چهارم، ص ۲۸۳ - ۲۸۴ آمده است.

۲. نسخه د: چو.

پدر ما آدم است علیه السلام آفریده است که خلق آن قبه‌ها هرگز عصیان خدای تعالی نکرده‌اند در یک چشم بر هم زدن. و مکان ایشان در پشت مغرب ما است و زمین سفیدی است مملو از خلق، که به نور خدای تعالی روشنند، نمی‌دانند که خدای تعالی آدم را آفریده است یا نه، و همیشه لعنت می‌کنند ابابکر و عمر را.^۱

(بیان آن‌چه ارسطو در اثولوجیا گفته است در مادهٔ آسمان‌ها و زمین‌ها بعد از این آسمان و زمین)

و ارسطاطالیس در کتاب اثولوجیا نقل کرده است که در عقب این عالم، آسمان و زمین دیگر و دریا و حیوانات و نباتات و آدمیان هستند، همه از جنس آسمان مخلوقند و هیچ چیز از جنس خاک و عناصر^۲ مخلوق نیستند. و جماعت آدمیان، که صاحب روحند در آن جا از یکدیگر نفرت ندارند و ضد یکدیگر نیستند، بلکه راحت دارند از قرب با یکدیگر.^۳

(شعر شیخ نظامی، موافق مذهب ارسطو)

و ظاهراً شیخ نظامی این مضمون را به این دو بیت ادا کرده است:

تو پنداری که عالم جز همین نیست زمین و آسمانی غیر از این نیست
چو آن کرمی که در گندم نهان است زمین و آسمان او همان است

و «ربوبیت» به معنی پروردگار بودن و آفریدن است. و «بکر» به معنی اول هر چیز و کاری که پیش از آن، مثل آن کار نشده باشد، آمده است؛ چنان‌چه در

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۱، ح ۳۰۰ - ۳۰۱ (مؤلف جمع بین دو روایت کرده است. در آخر

حدیث امام صادق علیه السلام چنین است: «یبرؤون من فلان و فلان».

۲. نسخه ه: از جنس عناصر و خاک.

۳. اثولوجیا، ص ۸۷ (در دو چاپ از این کتاب، به افلوطین نسبت داده شده است).

قاموس^۱ مذکور است. و هر دو معنی در این مقام، مناسب است. و مراد از «حجج»، که جمع «حجة» است، انبیا و اوصیا و ائمه معصومینند؛ چه ایشان حجت‌های خدای تعالی‌اند بر خلائق، که از روی دلیل و بینه، راه راست را به خلق می‌نمایند و [حجت را] بر ایشان تمام می‌کنند که در روز قیامت، خلق را عذری نبوده باشد اگر ترک متابعت دین حق نمایند، از «حجت» به معنی غالب آمدن مشتق است. و به این سبب، اهل منطق، قیاس را حجت می‌گویند؛ چه به آن قیاس، بر خصم غالب می‌آیند.

و «بریه» به معنی مخلوق است. و او فاعیل است به معنی مفعول، مشتق از «برأ الخلق»، یعنی آفرید خلق را. و «دلیل» به معنی راه‌نماینده است، مشتق از «دلالة». و «استجاره» به معنی امان گرفتن و پناه بردن است. و «ناهج» به معنی شخصی است که در راهی سلوک نماید، مشتق از «نهج»، به معنی رفتن در راه. و به این سبب، عارف را ناهج می‌گویند؛ چه به راه معرفت پروردگار می‌رود. و «وسيله» به معنی چیزی است که به او متوسل شوند به جهت مطلبی؛ چنان‌چه در این مقام، خلق به آدم علیه السلام متوسل شده‌اند به جهت معرفت پروردگار.

(معنی تعلیم آدم علیه السلام را جمیع اسما)

و چون از این فقره شریفه ظاهر می‌شود که آدم علیه السلام وسیله بود میان خلق و میان شناختن پروردگار، به صفات و اسمای حسنی، این فقره مُشعر است بر آن که مراد حضرت حق سبحانه و تعالی از تعلیم آدم، اسما را در آیه کریمه: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲ تعلیم اسما و صفات الهی است، نه اسمای کل موجودات و ممکنات؛

۱. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۷۰۵.

۲. البقرة، آیه ۳۱.

چنان که^۱ اکثر مفسرین بر آن رفته‌اند. و «تَلْقِيَه» به معنی ملاقات دادن و چیزی را پیش راه کسی بردن است. و در این مقام، مناسب آن است که «تَلْقِيَه» به معنی تعلیم باشد؛ چنانچه مناسب در آیه کریمه: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾^۲ آن است که تلقی به معنی تعلم باشد؛ چه باب تَفْعَل، مطاوع باب تَفْعِيل است.

و ضمیر در «به» راجع است به «ما» موصول و عاید او است. و ضمیر در «عنه» و «علیه» راجعند به «الَّذِي». و این فقره شریفه، اشاره است به آیه کریمه: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾، که سابقاً مذکور شد. پس معنی این آیه کریمه، آن است که پس تعلیم گرفت آدم علیه السلام از پروردگارش کلمه‌ای چند، به جهت توبه از معصیت؛ یعنی خلاف اولی که از او صادر شده بود. و این کلمات، نزد محققین مفسرین^۳، اسمای الهی و صفات حسنی است که به سبب دانستن آن اسما و صفات الهی، قرب مرتبه،^۴ او را به حضرت پروردگار به هم رسید که جبر آن خلاف اولی شد که از او صادر شده بود. و توبه آدم علیه السلام دانستن آن اسما و صفات بود. و بعضی مفسرین گویند که آن کلمات، این آیه کریمه است: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛^۵ یعنی خدایا! ظلم کردیم بر^۶ نفس‌های خود و اگر نیامرزی ما را و رحم نکنی بر ما، هر آینه خواهیم بود از جمله زیانکاران. پس توبه آدم علیه السلام بر این تفسیر، ذکر این کلمات بود.

و بعضی مفسرین گویند که توبه او این قول بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ظَلَمْتُ نَفْسِي

۱. نسخه د، ه: چنانچه.

۲. البقرة، آیه ۳۷.

۳. الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۸.

۴. نسخه د: و مرتبه.

۵. الأعراف، آیه ۲۳.

۶. نسخه د: به.

فَاغْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»^۱؛ یعنی نیست خدای موجود سوی^۲ ذات تو، ظلم کردم به^۳ نفس خود، پس بیامرز مرا، به درستی که نمی‌آمرزد گناهان را به غیر از تو. پس توبه آدم علیه السلام ذکر این کلمات بود.

و در روایات معتبره از اهل بیت عصمت صلوات الله عليهم اجمعین مذکور است که این کلمات، اسم‌های اصحاب عبا و کسا است که آن، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام اند.^۴ پس توبه او، بر این تفسیر، ذکر این اسمای شریفه بود. و معنی این فقره شریفه: «وَالَّذِي لَقِيتَهُ» این است که خدایا! صلوات بفرست بر آن شخص، که آدم علیه السلام باشد، که ملاقات داده‌ای و تعلیم کرده‌ای تو او را چیزی که راضی شده‌ای تو به آن چیز از او، که آن کلمات مذکوره است. و توبه او به آن کلمات بود به تفسیر آتی، که سابقاً مذکور شد، به سبب عطا و بخشش و مهربانی تو بر او.

و در باب حدیث ابوذر رضی الله عنه از کتاب روضه کافی محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه حدیثی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده است که آن کلمات، این بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».^۵

۱. مجمع البیان، ج ۱ - ۲، ص ۲۰۰؛ الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. نسخه ه: سوای.

۳. نسخه د: بر.

۴. مجمع البیان، ج ۱ - ۲، ص ۲۰۰.

۵. الکافی، ج ۸، ص ۳۰۴، ح ۴۷۲.

(معنی کلام امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام (شریف)^۱ امام علیه السلام این است که خدایا! چنانچه صلوات بر پیغمبر و ملائکه مقربین و تابعان پیغمبران فرستادی، صلوات بفرست بر آدم علیه السلام که اول مخلوقات تو است، که پیش از او مثل او مخلوقی را نیافریده بودی، که اول شخصی است که از خاک مخلوق شده است و اعتراف به پروردگاری و خدایی تو کرده است، و اول حجت‌ها و پیغمبران است که بر بندگان و مخلوقات تو حجتند، و اول شخصی است که به جهت حجت آفریده و مثل و مانند او را پیش‌تر از او نیافریده بودی، که راهنمونی است این آدم علیه السلام خلق را بر آن که پناه ببرند و امان طلب نمایند به عفو تو از عذاب و عقاب تو، به این جهت که چون آدم علیه السلام توبه و بازگشت نمود و پناه به عفو الهی برد و خدای تعالی او را بر آن معصیت، که ترک اولی بود، عقاب نکرد، ظاهر شد که هر کس از خلق که معصیت کند، چون پناه به عفو الهی برد، از عقاب خلاص می‌شود، یا به این جهت که آدم، این مسأله توبه و عفو را تعلیم خلق نمود، چنانچه سایر احکام شریعت و دین را تعلیم خلق نمود، که این آدم علیه السلام به راه توبه تو رفته است، که وسیله‌ای است آن آدم علیه السلام میان خلق^۲ و میان شناختن خدای تعالی به صفات حُسنی که این آدم را تو تعلیم کرده‌ای چیزی را که راضی شدی تو به سبب آن چیز، از او به سبب بخششی و تفضلی که بر او کرده بودی، که آن چیزها کلماتی است که خدای تعالی او را تعلیم کرده بود به جهت توبه او و آن، صفات و اسمای حُسنی است بر تفسیر اول، و ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾ است تا به آخر، بر تفسیر دویم، و «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ظَلَمْتُ نَفْسِي» است بر تفسیر سیوم، و اسمای اصحاب کسا و عبا است بر تفسیر چهارم، و

۱. از نسخه د.

۲. نسخه د: وسیله‌ای است آن، میان آدم و میان خلق.

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ» است تا به آخر، بر تفسیر پنجم.

وَالْمُنِيبَ الَّذِي لَمْ يُصِرَّ عَلَى مَعْصِيَتِكَ، وَسَابِقِ الْمُتَذَلِّلِينَ بِحَلْقِ رَأْسِهِ فِي حَرَمِكَ، وَالْمُتَوَسِّلِ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ بِالطَّاعَةِ إِلَى عَفْوِكَ، وَأَبُو الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ أُذُوا فِي إِبَابِكَ وَأَكْثَرَ سَاكِنِي الْأَرْضِ نَشَاطًا فِي طَاعَتِكَ، فَصَلِّ أَنْتَ عَلَيْهِ يَا رَحْمَنُ! وَمَلَائِكَتُكَ وَسَاكِنُوا سَمَاوَاتِكَ وَأَرْضِكَ كَمَا عَظَّمَ حُرُمَاتِكَ وَدَلَّلْنَا عَلَى سَبِيلِ مَرْضَاتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!

«إنابه» به معنی رجوع نمودن و بازگشت کردن است. و «اصرار» به معنی عزم نمودن است. و «تذلل» به معنی خود را خوار کردن و خوار باز نمودن است. و «حلق» به معنی سر تراشیدن است. و از این فقره شریفه، ظاهر می شود که آدم علیه السلام پیش تر از پیغمبران دیگر او، به جهت خوار نمودن نفس خود، در حرم خدای تعالی، که مکه معظمه باشد، سر تراشیده است. و ظاهر این فقره شریفه، اشاره است به آنچه در احادیث اهل بیت عصمت صلوات الله عليهم اجمعین مستفیض و مشهور است.

(حدیث معتبر منقول در روضه کلینی، در ماده

«احوال آدم علیه السلام»)

چنانچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی نور الله مضجعه در باب حج آدم علیه السلام از کتاب کافی روایت کرده است از حضرت امام به حق ناطق، امام جعفر صادق علیه افضل التسلیمات که بعد از توبه آدم علیه السلام جبرئیل را پروردگار نزد آدم فرستاد که تعلیم کند او را مناسک حج به تفصیل. و امر کرد او را که قربان کند هدی را پیش از رمی جمرات. و امر کرد او را که سر را بتراشد به تواضع پروردگار. بعد از آن، امر

کرد او را که به زیارت خانه کعبه برود؛ چنانچه در یک روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این کلام بلاغت نظام، مذکور است:

«ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يَقْرُبَ اللَّهَ قَرِيبًا لِيَقْبَلَ مِنْهُ وَيَعْرِفَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ تَابَ عَلَيْهِ، وَيَكُونَ سُنَّةً فِي وَلَدِهِ الْقَرِيبَانِ، فَقَرَّبَ آدَمَ قَرِيبًا. فَقَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ، فَأَرْسَلَ نَارًا مِنَ السَّمَاءِ، فَقَبِلَتْ قَرِيبًا آدَمَ، فَقَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ: يَا آدَمُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْكَ إِذْ عَلَّمَكَ الْمَنَاسِكَ الَّتِي يَتَوَبُّ بِهَا عَلَيْكَ وَقَبِلَ قَرِيبَانِكَ، فَاحْلِقْ رَأْسَكَ تَوَاضِعًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِذْ قَبِلَ قَرِيبَانِكَ، فَحْلِقْ آدَمَ رَأْسَهُ تَوَاضِعًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ أَخَذَ جِبْرِئِيلُ بِيَدِ آدَمَ فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى الْبَيْتِ»^۱ تا آخر آن حدیث.

(ترجمه آن حدیث معجز نظام)

و ترجمه این کلام معجز نظام، آن که پس امر کرد جبرئیل آدم را که از جهت خدای تعالی قربانی کند، تا قبول کند خدای تعالی آن قربانی را و بداند آدم که خدای تعالی توبه او را قبول کرده است و این قربانی، که ذبح هدی است، سنتی باشد در فرزندان آدم علیه السلام که به آن عمل نمایند در وقت حج. پس قربانی کرد آدم و قبول کرد خدای تعالی آن قربانی را. پس آتشی فرستاد خدای تعالی از آسمان و قبول کرد قربانی آدم را. پس گفت جبرئیل به آدم: ای آدم! به درستی^۲ خدای تعالی احسان کرد به تو در وقتی که تعلیم کرد تو را مناسک حج، که توبه تو را به آن مناسک قبول می کند و قبول کرد قربانی تو را. پس بتراش موی سر خود را به جهت تواضع و اظهار خواری نزد پروردگار، به سبب آن که قبول کرد قربانی تو را. پس تراشید آدم موی سر خود را به جهت تواضع خدای تعالی. پس گرفت جبرئیل دست آدم را و او را برد نزد خانه، که کعبه معظمه است.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۹۳، ح ۲.

۲. نسخه ه: به درستی که.

و در آن نسخه مصححه از صحیفه به خط کفعمی، «ابوالانبیاء» به واو مکتوب بود و موافق قانون نحو، آن بود که به یاء مکتوب باشد، که عطف بر آدم و سایر معطوفات بر او باشد، که مجرورند به «علی»، مگر که توجیه کنیم که خبر «هو» محذوف است. و بنابراین، «اکثر» را مرفوع باید خواند که عطف بر «ابو» باشد. و «أوذوا» فعل ماضی مجهول است، مشتق از «ایذاء»، یعنی آزار رسانیدن و خوار نمودن. و «ملائکتک» عطف است بر ضمیر مرفوع مستتر در «فصل». و همچنین «ساکنوا» عطف است بر او. و «حرمت» جمع «حرمت» است به معنی واجب و فریضه؛ به این سبب که هر فریضه را حرمت می باید داشت. و «دلنا» مشتق است از «دلاله»، یعنی راه نمودن. و «مرضات» مصدر میمی است یا اسم مکان به معنی خشنود بودن؛ یعنی مکان خشنودی، که کنایه از افعال بندگان است؛ چه آن افعال، محل خشنودی پروردگار است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

(خلاصه معنی کلام شریف امام علیه السلام)

پس خلاصه معنی این کلام شریف، آن است که خدایا! صلوات بفرست بر آن آدم علیه السلام که توبه و بازگشت نمود، که برگناه تو عزم و اصرار ننمود و زود بازگشت کرد، که پیش تر از جمیع جماعتی که تواضع و خواری در درگاه تو بر خود قرار می دادند، به جهت رضای تو نفس خود را نزد پروردگار خود، خوار کرده، در حرم تو، که مکه معظمه است، سر تراشید، که توسل می جست بعد از نافرمانی که کرده بود. یعنی ترک اولی کرده بود. به وسیله طاعت به سوی عفو تو، از آن نافرمانی که کرده بود. و آن آدم، پدر جمیع پیغمبران است که در راه اطاعت تو ایذا یافتند و آزارها و جفاها از کفار کشیدند؛ مثل نوح و ابراهیم و صالح و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و عیسی و زکریا و یحیی و محمد علیهم افضل الصلوات والتسلیمات و پیش تر از

جماعتی که ساکن روی زمین بودند، نشاط و فرح داشت که طاعت تو را به جای آورد. پس صلوات بفرست تو بر آدم، ای خدای مهربان! به جمیع خلائق و فرشته‌های تو و جمیع ساکنان آسمان‌ها و زمین‌های تو، از ملک و جن و بندگان، همه صلوات بفرستند بر آدم علیه السلام؛ چنانچه آدم تعظیم کرد جمیع واجبات تو را و رعایت حرمت آن واجبات نموده، همه را به عمل آورد و راهنمونی کرد ما را بر راهی که باعث خشنودی و رضای تو در آن بوده باشد. ای رحیم‌تر و مهربان‌تر از هر کس که صاحب رحم و مهربانی باشد! (تمام شد بحمد الله رب العالمین).^۲



۱. نسخه ب: به.

۲. از نسخه ب.



مرکز تحقیقات کتب و تواتر علوم اسلامی

فهرست‌ها

۱. فهرست آیات قرآنی

۲. فهرست احادیث و آثار

۳. فهرست ابیات

۴. فهرست اسامی

۵. فهرست کتاب‌ها

۶. فهرست مکان‌ها

۷. فهرست فرقه‌ها و گروه‌ها

۸. فهرست اشیا و حیوانات

۹. کتاب‌نامه

۱۰. فهرست مطالب



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

فهرست آیات قرآنی

سورة البقرة (۲)

آیه و شماره آیه	صفحه
﴿كيف تكفرون بالله وكنتم أمواتاً فأحياكم ثم يميتكم﴾ (۲۸)	۸۴
﴿هو الذي خلق لكم ما في الأرض جميعاً... فسوّاهنّ سبع سماوات﴾ (۲۹)	۱۰۹
﴿وعلم آدم الأسماء كلّها﴾ (۳۱)	۲۸۸
﴿فتلقّى آدم من ربّه كلمات﴾ (۳۷)	۲۸۹
﴿فهي كالحجارة أو أشدّ قسوة﴾ (۷۴)	۶۴
﴿وكذلك جعلناكم أمة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيداً﴾ (۱۴۳)	۱۲۲
﴿ولا تنسوا الفضل بينكم﴾ (۲۳۷)	۱۸۳

سورة آل عمران (۳)

﴿تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل﴾ (۲۷)	۲۱۲
﴿والذين إذا فعلوا فاحشة﴾ (۱۳۵)	۱۳۷

سورة النساء (۴)

﴿إنّ الله لا يغفر أن يشرك به ويغفر ما دون ذلك﴾ (۴۸ و ۱۱۶)	۱۳۷
---	-----

- ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (٥٨) ٥٠
 ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ﴾ (١١٠) ١٣٧

سورة الأنعام (٦)

- ﴿فَبِهِدَاهُمْ﴾ (٩٠) ٩٦

سورة الأعراف (٧)

- ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (٢٣) ٢٨٩ و ٢٩١
 ﴿وَيُضَعُ عَنْهُمْ إِصْرُهُمْ وَالأَغْلَالُ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (١٥٧) ١٠٦

سورة هود (١١)

- ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾
 (١١٤) ١٣٧

سورة الرعد (١٣)

- ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (٢٤) ١٦٨
 ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (٣٩) ٣٨ و ٣٩

سورة إبراهيم (١٤)

- ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾ (٢٨) ٦٥
 ﴿جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ﴾ (٢٩) ٦٥

سورة النحل (۱۶)

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ (۹۰) ۲۶

سورة الإسراء (۱۷)

﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾ (۶۰) ۵۴ و ۵۵ و ۵۷

سورة الأنبياء (۲۱)

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (۱۰۷) ۱۲۵

سورة المؤمنون (۲۳)

﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ الْخَالْقِينَ﴾ (۱۴) ۱۰۱

سورة الفرقان (۲۵)

﴿إِنْ هُمْ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (۴۴) ۸۹ و ۹۰

سورة النمل (۲۷)

﴿أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ (۶۲) ۲۷۵ - ۲۷۶

سورة العنكبوت (۲۹)

﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ (۴۴) ۸۳

سورة يس (٣٦)

﴿لا الشمس ينبغي لها أن تدرك القمر ولا الليل سابق النهار﴾ (٤٠) ٢٠٨

سورة الزمر (٣٩)

﴿يا عبادي الذين أسرفوا﴾ (٥٣) ١٣٧

سورة الجاثية (٤٥)

﴿خلق الله السماوات والأرض﴾ (٢٢) ٨٣

سورة الفتح (٤٨)

﴿لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق﴾ (٢٧) ٥٥

سورة الحشر (٥٩)

﴿ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان﴾ (١٠) ١٨٦

سورة المنافقون (٦٣)

﴿رب لولا أخرتني إلى أجل قريب فأصدق وأكن من الصالحين﴾ (١٠) ٢٢٢

سورة التحريم (٦٦)

﴿لا يعصون الله ما أمرهم ويفعلون ما يؤمرون﴾ (٦) ١٦٨

سورة الحاقة (٦٩)

- ﴿والمك على أرجائها﴾ (١٧) ١٥٧
- ﴿خذوه فقلوه﴾ (٣٠) ١٦٩
- ﴿ثم الجحيم صلوه﴾ (٣١) ١٦٩

سورة المدثر (٧٤)

- ﴿عليها تسعة عشر﴾ (٣٠) ١٦٩

سورة النازعات (٧٩)

- ﴿والأرض بعد ذلك دحاها﴾ (٣٠) ١٠٩

سورة عبس (٨٠)

- ﴿قتل الإنسان ما أكفره﴾ (١٧) ٨٤
- ﴿من أي شيء خلقه﴾ (١٨) ٨٤
- ﴿من نطفة خلقه فقدّره﴾ (١٩) ٨٤

سورة القدر (٩٧)

- ﴿إنّا أنزلناه في ليلة﴾ (١) ٦٣ و ٦١
- ﴿وما أدراك ما ليلة القدر﴾ (٢) ٦١
- ﴿ليلة القدر خير من ألف شهر﴾ (٣) ٦١

فهرست احادیث و آثار عربی

حدیث

صفحه

«أحفوا الشوارب واعفوا اللحى ولا تشبهوا باليهود»	۳۶
«حسنات الأبرار سيئات المقربين» (ابوسعید خزاز)	۷۱
«السفرجل يجمّ الفؤاد»	۲۱۸
«لا إله إلا أنت سبحانك وبحمدك عملت سوءاً»	۲۹۰
«لا إله إلا أنت ظلمت نفسي»	۲۸۹ - ۲۹۰
«لا يدخل الجنة سيء الملكة»	۹۷
«من حزه أمر فليصل ركعتين»	۷۱
«من صلى عليّ واحدة صلى الله عليه لها عشرأ»	۱۳۵
«من فصل بيني وبين آلي بـ«علي» فقد جفاني»	۱۱۸
«وجعلنا شهداء علي من جحد»	۱۲۲

فهرست احادیث فارسی

- «از حساب جواب تو را بدهم یا از قرآن؟» ۲۰۸
- «بعد از توبه آدم جبرئیل را پروردگار نزد آدم فرستاد» ۲۹۲
- «تحویل و انتقال از معصیت به طاعت نمی شود» ۵۴ و ۲۶۸
- «چند حاسه داری؟» ۱۲۰
- «چون روز قیامت می شود خدای جمع می کند خلایق را به جهت حساب» ۱۲۳
- «حضرت حق سی و نه قبه غیر از این قبه که قبه پدر ما آدم است آفریده است» ۲۸۶
- «خدای تعالی صد هزار آدم را آفریده» ۲۸۶
- «کدام آیه است در کتاب خدای که امیدواری به آن زیاد است از باقی آیه های
کریمه؟» ۱۳۷

فهرست ابیات

تو پنداری که عالم جز همین نیست زمین و آسمانی غیر از این نیست

۲۸۷



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

فهرست اسامی

ابن شهر آشوب: ۲۹	آدم علیه السلام: ۹۷، ۱۰۶، ۲۸۴ - ۲۸۶، ۲۸۹
ابن طاووس: ۷۳	۲۹۵ -
ابن عباس: ۵۵، ۵۶، ۶۲	ابراهیم علیه السلام: ۱۱۵، ۲۴۰، ۲۹۴
ابن غضائری: ۳۰، ۳۲	ابراهیم بن عبدالله محض بن حسن:
ابن هشام: ۸۳	۳۵، ۴۵، ۴۶، ۵۰ - ۵۴
ابوبکر بن ابی قحافه: ۵۸، ۵۹، ۲۸۷	ابن ادريس: ۳۴، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۵۱
ابو بکر المدائنی الکاتب محمد بن	۵۸، ۷۱، ۷۹ - ۸۱، ۸۵ - ۸۷، ۹۱
حسن بن روزبه: ۶۶ - ۶۸	۹۲، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۴
ابو جهل: ۱۲۹	۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۶
ابو حمزة ثمالی: ۱۳۷	۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۱ -
ابو حنیفه: ۶۱	۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵
ابو ذر: ۲۹۰	۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۵
ابو عبدالله الحسنى، جعفر بن محمد بن	۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۱
جعفر: ۳۱ - ۳۳، ۷۵، ۷۶	ابن بابویه: ۳۴
قاضی ابو العلاء غزنوی: ۱۵۰	ابن حاجب: ۸۳
ابو علی جبائی: ۱۳۹	ابن داوود: ۳۲
ابو علی سینا: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۶،	ابن سکون: ۲۸، ۱۸۹
۱۵۹، ۱۶۰	ابن سکیت: ۱۲۵

۲۶۸، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲	ابو لهب: ۱۲۹
امام علی علیه السلام : ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۲	ابوالمفضل شیبانی، محمد بن عبد الله
۶۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۹۰	بن المطلب: ۳۰-۳۳، ۶۶، ۶۸
امام کاظم علیه السلام : ۴۸	ابومنصور عکبری معدّل، محمد بن
امام مهدی عج : ۶۶، ۱۲۲	محمد بن احمد بن عبد العزيز: ۳۱-
اویس قرنی: ۱۲۹	۳۳
بشیر (ملک): ۱۶۶	ابوهاشم جبائی: ۱۴۰
بعض علمای معاصر ما (میرداماد):	اخفش: ۱۲۵، ۲۲۲، ۲۲۳
۲۸، ۲۶۰، ۲۷۰	ارسطاطاليس: ۲۸۷
بهاء الشرف نجم الدین محمد بن	ارسطو: ۹۹، ۱۰۰، ۲۸۷
حسن علوی حسینی (راوی)	اسرافیل: ۱۴۴-۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۷
صحیفه: ۲۷-۳۱	اسماعیل بن امام صادق علیه السلام : ۴۷-۴۹
شیخ بهائی: ۲۷، ۷۵، ۱۱۸، ۱۶۷	افلاطون: ۸۳، ۱۶۲
۲۱۲-۲۱۶، ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۵۳	امام باقر علیه السلام : ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۵۴
بیضاوی: ۱۴۶	۶۱، ۱۳۷، ۲۸۶، ۲۹۰
پیغمبر صلی الله علیه و آله : در بسیاری از صفحات	امام حسن علیه السلام : ۵۹، ۶۰، ۲۹۰
جالینوس: ۱۰۰	امام حسین علیه السلام : ۲۹، ۲۹۰
جبرئیل علیه السلام : ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۱۴۴، ۱۴۷	امام رضا علیه السلام : ۲۵، ۳۵، ۲۰۸
- ۱۵۰، ۲۹۲، ۲۹۳	امام سجاد علیه السلام : در بسیاری از صفحات
جعفر طیار بن ابی طالب: ۱۲۳	امام صادق علیه السلام : ۳۶-۳۸، ۴۰، ۴۱
جعفر بن محمد = امام صادق علیه السلام	۴۳، ۴۴، ۴۷-۵۴، ۵۶، ۶۱، ۶۳، ۶۴
جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن	- ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۷

- جعفر بن حسن بن امیرالمؤمنین
الشریف ابو عبدالله الحسنی: ۳۱ -
۷۶، ۷۵، ۳۳
- جوزجانی عبد الواحد: ۱۶۰
- جوهری صاحب صحاح اللغة: ۸۷
۹۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۲۷،
۲۳۷
- حاکم جوزجان: ۱۶۰
- حریری: ۱۰۷
- حمزة سیدالشهداء بن عبد المطلب:
۱۲۳
- حوّا: ۱۰۶
- خواجه نصیرالدین طوسی: ۴۹، ۲۶۷
- خواجه نظام الملک وزیر ملک شاه
سلجوقی: ۱۵۰، ۱۵۱
- رضوان (خازن بهشت): ۱۶۷، ۱۶۸
- رضی استرآبادی صاحب شرح کافیه:
۸۱، ۲۸۲
- روح (ملک): ۱۴۸، ۱۴۹
- رومان فتّان القبور: ۱۶۵
- الزبانية (ملک عذاب): ۱۶۹
- زرارة بن اعین: ۲۶۸
- زرکشی: ۷۸
- زمخشری: ۷۸، ۹۳، ۱۱۴، ۱۹۰، ۲۳۴
- زکریا علیه السلام: ۲۹۴
- زید شهید ابن امام سجاد علیه السلام: ۳۵، ۳۷،
۳۹، ۴۰، ۴۶ - ۴۹
- زید النار ابن امام کاظم: ۳۵
- زین الدین بن علی عاملی = شهید ثانی
سائق (ملک): ۱۷۱
- سامری: ۱۰۶
- سلطان محمود غزنوی: ۱۶۰
- سیبویه: ۱۹۶
- شاه عباس صفوی: ۲۷
- الشریف ابو عبد الله الحسنی: ۳۱ - ۳۳
- شعیب علیه السلام: ۲۹۴
- شهرستانی صاحب کتاب الملل
والنحل: ۳۵
- شهید (ملک): ۱۷۱
- شهید اول، محمد بن مکی: ۲۸، ۳۴،
۳۶، ۷۵، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۷۳ - ۱۷۴،
۱۷۶، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۶۶
- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی:
۱۷۵

- شیخ الرئيس ابو على سينا: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۵۹، ۱۶۰
صالح عليه السلام: ۲۹۴
شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه: ۴۸، ۱۱۴، ۱۱۵
صفانی: ۱۰۷
طبرسی، فضل بن حسن: ۳۸، ۱۳۷
طوسی، ابو جعفر شیخ الطائفة: ۳۰-۳۴، ۳۲
طوسی خواجه نصیر الدین: ۴۹، ۲۶۷
عباس شاه صفوی: ۲۷
عبد الله بن حسن (عبد الله محض): ۵۳، ۳۵
عبد الله بن عمر بن خطاب زیات: ۳۰، ۷۶، ۷۵، ۳۳
عبد الله بن مسکان: ۳۹
عبد الله دیصانی: ۱۲۰، ۱۲۱
عثمان بن عفان: ۵۸، ۵۹
علامه حلی، حسن بن یوسف: ۱۱۷، ۲۱۷
علم الهدی سید مرتضی: ۱۴۰
علی بن ابراهیم قمی: ۳۹
علی اصغر بن حسین شهید عليه السلام: ۳۴
علی اکبر بن حسین شهید عليه السلام: ۳۴
علی اوسط بن حسین شهید عليه السلام: ۳۴
علی ابن سکون = ابن سکون
علی بن محمد ابن سکون = ابن سکون
علی بن النعمان الأعظم: ۳۳-۳۵، ۷۵، ۷۶
عمر بن خطاب: ۵۸، ۵۹، ۲۸۷
عمر بن عبد العزیز: ۶۲
عمید الرؤساء: ۲۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۱۸
عمیر بن متوکل ثقفی بلخی: ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۶۷، ۶۸، ۷۵، ۷۶
عیاشی: ۲۰۸
عیسی بن مریم: ۱۲۲، ۲۹۴
غزالی: ۲۹، ۳۰
غزنوی قاضی ابوالعلاء: ۱۵۰
فاضل مقداد: ۱۱۴
فاطمه عليها السلام: ۲۹۰
فخر رازی: ۴۸، ۲۸۶
فراء نحوی: ۱۰۹
فضل بن سهل: ۲۰۸

- فیروزآبادی صاحب قاموس: ۷۹، ۱۰۷، ۲۰۰، ۲۲۷
- قاضی بن کاشف الدین محمد یزدی
(مؤلف): ۱۲۵، ۶۳، ۷۸، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۲، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۴ - ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۸۴
- کراجکی: ۱۱۷
- کسانی: ۲۲۷
- کفعمی: ۹۱، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۵۵، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۴
- کلینی، محمد بن یعقوب: ۴۶، ۱۲۰، ۲۵۲، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲
- مالک (خازن جهنم): ۱۶۷، ۱۶۸
- مال بن طوق: ۶۷
- مبشر (ملک): ۱۶۶
- متوکل بن عمیر بن متوکل: ۳۴
- متوکل بن هارون: ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۷ - ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۵۶، ۶۲، ۶۶
- ۶۸، ۷۵، ۷۶ -
- محمد بن احمد بن شهریار، ابو عبدالله
الخازن مولانا امیر المؤمنین: ۳۰، ۳۱، ۳۳
- محمد بن احمد بن مسلم مطهری: ۶۶
- ۶۹، ۷۵ -
- محمد بن حسن بن احمد بن علی بن
محمد بن عمر بن یحیی علوی
حسینی، نجم الدین بهاء الشرف: ۲۷، ۳۱ -
- محمد بن حسن بن روزبه، ابوبکر
مدائنی کاتب نزیل الرحبه: ۶۶ - ۶۸
- محمد بن عبدالله محض بن حسن:
۳۵، ۴۵، ۴۶، ۵۰ - ۵۴
- محمد بن عبدالله علیه السلام: در بسیاری از
صفحات
- محمد بن عبدالله بن المطلب =
ابوالمفضل شیبانی
- محمد بن محمد بن احمد بن
عبدالعزیز، ابو منصور عکبری
۱. غیر از مورد اول از خویش به فقیر یاد
می‌کند.

میکنیل: ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰	معدّل: ۳۱-۳۳
نجاشی: ۲۹، ۳۴	محمد بن مکی = شهید اول
نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوقی:	سلطان محمود بن سبکتکین غزنوی:
۱۵۰، ۱۵۱	۱۶۰
نظامی: ۲۸۷	سید مرتضی علم الهدی: ۱۴۰
نکیر (ملک): ۱۶۶، ۱۶۷	مطهری = محمد بن احمد بن مسلم
نوح علیّه: ۱۲۳، ۲۹۴	معاویه بن یزید: ۵۷
هارون علیّه: ۱۰۶	شیخ مفید: ۳۴
هشام بن حکم: ۱۲۰، ۱۲۱	شیخ مقداد = فاضل مقداد
یحیی علیّه: ۲۹۴	ملک الموت: ۱۶۶، ۱۶۷
یحیی بن زید بن علی: ۲۹، ۳۴-۴۴	منکر (ملک): ۱۶۶
۴۶-۵۴، ۵۶، ۶۷، ۶۸	موسی علیّه: ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۹۴
یعقوب علیّه: ۲۹۴	میرداماد (بعض علمای معاصر ما):
یوسف علیّه: ۲۹۴	۲۸، ۲۶۰، ۲۷۰

فهرست کتاب‌ها

دیوان خیر: ۹۳	اثولوجیا: ۲۸۷
دیوان علیین: ۹۳	الاستبصار: ۷۹
رجال نجاشی: ۳۴	الاشارات: ۱۵۹
زبور اهل بیت: ۲۹، ۲۵	ام‌الکتاب: ۳۹، ۳۸
شرح اشارات خواجه: ۲۶۷	انوار التنزیل (تفسیر بیضاوی): ۱۴۶
شرح اللمعة: ۱۷۵	تحفه رضویه: ۲۶
الشفاء: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۹	تحفه رضویه (شرح عربی مؤلف بر
صحاح جوهری: ۱۷، ۹۴، ۱۰۷،	صحیفه سجادیه): ۳۰، ۳۳، ۷۸،
۱۱۲، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۲۷،	۸۰، ۸۵، ۸۶، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۸،
۲۴۴، ۲۳۷	۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۶۵،
الصحیفة الكاملة: ۲۷ - ۳۰، ۳۲، ۳۴،	۲۰۹، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۴،
۳۵، ۴۱، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۱۴۶،	تفسیر بیضاوی (انوار التنزیل): ۱۴۶
۱۵۵، ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۶،	تفسیر عیاشی: ۲۰۸
۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۴۳، ۲۵۷،	التفسیر الکبیر: ۲۸۶
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۹۴	تنزیه الانبیاء: ۱۴۰
عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ۴۸	کتاب التوحید: ۴۸
فتح الأبواب: ۷۳	تهذیب الاحکام: ۷۹، ۲۵۲
فهرست طوسی: ۳۰، ۳۲، ۳۵	حاشیه کافی (مؤلف): ۴۹

کنز العرفان: ۱۱۴	القاموس المحيط: ۶۴، ۶۷، ۱۲۵،
لوح محفوظ: ۳۸، ۳۹	۱۴۶، ۱۵۷، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۰۴،
مجمع البيان: ۱۳۷	۲۵۵، ۲۵۷، ۲۸۵، ۲۸۸
کتاب المحصل: ۴۸	قرآن مجید: ۷۲ - ۷۴، ۱۰۹، ۱۲۳،
کتاب محو واثبات: ۳۸، ۳۹	۱۲۵، ۱۳۹، ۱۶۹، ۲۰۸، ۲۲۲
مصباح کفعمی: ۲۰۷	القواعد والفوائد: ۱۷۴
مفتاح الفلاح: ۲۱۳، ۲۱۴	الکسافی: ۳۶، ۴۶، ۴۸، ۵۳، ۶۲، ۹۵،
من لا يحضره الفقيه: ۲۵۲	۱۲۰، ۲۵۲، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲
نقد المحصل: ۴۹	الکشاف: ۷۸، ۱۱۴، ۱۱۶



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

فهرست مکان‌ها

روضة مقدسة على بن موسى الرضا	آسمان هفتم: ۹۳
عاشق: ۲۵	ایغور: ۲۰۹
شام: ۶۷	بصره: ۳۵
طوس: ۳۵	بهشت: ۹۷، ۱۳۵، ۱۶۹
عکبرا: ۳۱	بیابان تیه: ۱۰۵
علیون: ۹۳	بیت المعمور: ۱۶۷، ۱۶۸
فلک اطلس: ۱۴۳، ۲۴۹	بیت المقدس: ۵۵
فلک الافلاک: ۱۴۳، ۲۴۹	جحیم: ۱۷۰
فلک البروج: ۱۴۳	الجنة: ۹۷
فلک قمر: ۳۹	جهنم: ۵۶، ۶۵، ۶۶، ۱۵۱، ۱۵۴
فلک نهم: ۱۴۳، ۲۴۹	۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۵
کعبه: ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۹۳، ۲۹۴	حبشه: ۱۳۰، ۱۳۱
کوفه: ۳۵	حدیبیه: ۵۵
مدينة النبی: ۳۶، ۳۷، ۴۷، ۵۰، ۵۱	ختا: ۲۰۹
۵۵، ۵۸ - ۶۰، ۱۳۰ - ۱۳۲، ۱۸۵	خراسان: ۳۴، ۳۵، ۱۶۰
مکه: ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۱۳۰ - ۱۳۲، ۱۸۵	خوارزم: ۱۵۹
۲۹۲	دوزخ: ۱۶۹
میامی (مدفن یحیی بن زید): ۳۵	دیوان الخیر: ۹۳
یمامه: ۶۷	رحبه: ۶۶ - ۶۸

فهرست فرقه‌ها و گروه‌ها

بصریین: ۷۹، ۱۱۷	آل ابراهیم: ۱۱۵، ۲۴۰
بنی آدم: ۲۰۹	اتراک: ۲۱۸
بنی اسرائیل: ۱۰۵، ۱۰۶	اریاب معقول: ۱۱۱
بنی امیه: ۴۴، ۴۵، ۵۴، ۵۶ - ۶۰، ۶۲ - ۶۶	اسماعیلیه: ۴۸، ۱۱۸
بنی عباس: ۶۰	اشاعره، اشعریان، اشعری: ۸۴، ۹۰
ترکان: ۲۱۸	اصحاب عربیت: ۲۲۲
چن: ۹۳، ۱۲۴، ۱۶۹، ۲۲۶	اصحاب عبا و کسا: ۲۹۰
حاملان عرش: ۱۴۴	اطبا: ۱۵۱
حجاج: ۱۶۸	امامیه، شیعه امامیه: ۸۴، ۹۰، ۹۶
حکما: ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶	۱۰۴ - ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۶
۱۶۲، ۱۶۳، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۶۹	۱۴۱
حملة عرش: ۱۴۳	امت محمد: ۱۲۳
رافضی: ۱۱۶	انس: ۹۳، ۱۲۴، ۱۶۹
سنی، سنیان: ۳۰، ۳۵، ۳۷، ۴۸، ۱۱۴	انصار: ۱۸۵
۱۱۷، ۱۱۸، ۲۳۵	اهل عربیت: ۱۹۰
شاطر: ۱۵۱	اهل عرف و لغت: ۲۰۹
شعرا: ۱۶۱	اهل لغت: ۶۵، ۲۳۱
	ایلچیان: ۱۸۰

شیطان، شیاطین: ۷۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۵، ۲۷۷	محققین حکما: ۱۵۹
شیعه، شعیه اثنی عشریه، فرقه ناجیه	محققین صوفیه: ۱۳۸
اثنی عشریه، شیعه امامیه: ۳۰، ۴۸، ۷۱، ۷۸، ۱۱۶، ۱۴۱	محققین علمای عربیت: ۱۴۴
صیاد: ۷۳	محققین مفسرین: ۲۸۹
عجم: ۱۲۴	محققین نحات: ۸۳، ۲۲۳
عرب: ۳۴، ۶۵، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۵۶	مروانیه: ۶۰
علمای امامیه: ۳۷، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۶۶	مسلمین: ۵۵، ۵۶
علمای شیعه: ۳۸	مشرکین: ۵۵، ۵۶
علمای عربیه: ۷۹، ۱۲۸، ۱۸۶	مفسرین: ۱۵۷، ۱۸۰، ۲۲۷
فراعنه: ۶۰	ملائکه مقربین: ۹۳ - ۹۶، ۱۰۹
کوفیین: ۷۹، ۱۱۷	ملائکه موکل بر ابرو باد و باران و
	افلاک و عناصر: ۹۷
	منجمان: ۲۰۹
	مهاجرین: ۱۸۵
	یهود: ۳۶

فهرست اشیا و حیوانات

تگرگ: ۱۶۲، ۱۶۳	آهن، آهنی: ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹
ثنيه: ۱۸۷	آهو بره: ۷۳
ثوانی النجوم: ۱۷۱	اثاث البيت: ۱۳۰، ۱۳۱
جامه شعار: ۶۴	اسباب حرب: ۴۳
جگر: ۱۰۰	اسب، اسب‌های جنیت: ۱۵۰، ۲۱۸
جو: ۱۶۴	استخوان: ۱۰۱، ۱۵۶
حرام مغز: ۱۰۰	الاغ: ۱۵۴
حیوانات عجم: ۸۹	افرغما: ۱۰۲
خاتم: ۱۲۱	افلاک: ۸۱، ۱۴۳، ۲۲۶، ۲۴۹
خرجین: ۲۳۱	بت‌خانه: ۱۶۸
دار: ۳۹، ۴۴، ۴۵	بطن اسب: ۱۵۸
درخت زقوم: ۵۶-۵۸	بوزینه: ۵۵، ۵۶، ۵۹
دره کوه: ۱۸۷	بهایم: ۸۹
دل: ۹۹، ۱۰۰	پرهای طاووس: ۱۶۲
دماغ: ۱۰۰	پشته ریگ: ۱۶۲
دم گرگ: ۲۲۵	پی: ۹۹-۱۰۲
ذنب السرحان: ۲۲۵	پیکان تیر: ۱۵۹
ذوات الأذئاب: ۱۷۰، ۱۷۱	تخم مرغ: ۱۲۰

غشا، غشای مُجَلَّل اضلاع: ۱۰۰-۱۰۲	ذو ذؤابه: ۱۷۰
غشای مستبطن اضلاع: ۱۰۲	رباط: ۹۹-۱۰۲
فرس: ۲۱۸	رگ، رگ‌های ورید: ۹۹، ۱۰۰
فلز، فلزات: ۱۵۹	ریگ: ۱۶۲
قبر: ۹۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۳	سنام: ۱۳۲
قصعه: ۱۷۰	سنگ: ۱۵۹
کاغذ: ۲۵۷	سیف، سیوف: ۳۹، ۱۱۲
کوهان شتر: ۱۳۲	سینه: ۹۹، ۱۰۲
گلی، ۱۲۱	شش: ۹۹، ۱۰۲
گوساله سامری: ۱۰۶	شکوفه: ۱۳۲
گیاه بلندقد: ۱۳۲	شمشیر، شمشیر یمنی: ۴۰، ۱۱۳، ۱۶۰
لحیانی: ۱۷۰	شهب: ۱۷۰، ۱۷۱
مار: ۱۶۷	شیر: ۲۵۹
ماهی گوشت: ۱۰۱	طلا: ۱۵۹، ۱۶۳
منبر رسول الله ﷺ: ۵۴-۵۶	ظرف: ۴۳
نجوم سفلی: ۱۷۰	عدس: ۱۲۰
نخاع: ۱۰۰، ۱۰۱	عضله: ۱۰۰، ۱۰۱
نیازک: ۱۷۰، ۱۷۱	عقرب: ۱۶۷
وتر: ۱۰۱	عیبه ۴۳



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

کتاب نامه

۱. اثولوجیا، افلوپین، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، ۱۳۹۸ هـ. ق.
 ۲. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید م ۴۱۳)، تحقیق و نشر: مؤسسة آل البيت علیه السلام لإحياء التراث قم، ۱۴۱۳ ق.
 ۳. الأنساب، عبد الکریم بن محمد سمعانی (م ۵۶۲)، تحقیق: عبد الله عمر البارودي، دار الجنان - بیروت، ط ۱، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م.
 ۴. أنوار التنزیل وأسرار التأویل، عبد الله بن عمر بیضاوی (م ۷۹۱)، دار الکتب العلمیة - بیروت، ط ۱، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م.
 ۵. بحار الأنوار، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۱۰)، دار الکتب الإسلامیة - تهران.
 ۶. تاریخ بغداد، أحمد بن علی خطیب بغدادی (م ۴۶۳)، دار الکتب العلمیة، افست از طبع المكتبة السلفية - المدينة المنورة.
- ☐ تفسیر بیضاوی = أنوار التنزیل
۷. تفسیر جوامع الجامع، فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸)، انتشارات دانشگاه تهران و مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، تصحیح: ابو القاسم گرجی، چاپ دوم.
- ☐ تفسیر قرطبی = الجامع لأحكام القرآن
۸. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، مؤسسة دار

الكتاب للطباعة والنشر - قم، ١٤٠٤.

٩. التفسير الكبير، محمد بن عمر فخر الدين رازی (م ٦٠٦)، دار احیاء التراث العربی - بیروت، ط ٣.

□ تلخیص المحصل = نقد المحصل

١٠. کتاب التوحید، محمد بن علی ابن بابویه شیخ صدوق (م ٣٨١)، تحقیق: سید

هاشم حسینی تهرانی، مؤسسة النشر الإسلامی تابعة لجماعة المدرسين - قم.

١١. الجامع لأحكام القرآن (تفسير قرطبي)، محمد بن أحمد أنصاري قرطبي (م

٦٧١)، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ اول، ١٣٦٤ هـ. ش، افست از طبع

دار الكتاب العربی للطباعة والنشر، ١٣٨٧ هـ - ١٩٦٧ م.

١٢. خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، حسن بن يوسف، علامه حلی (م ٧٢٦)،

تحقیق: سید محمد صادق بحر العلوم، منشورات رضی - قم، افست از

منشورات الطبعة الحيدرية - نجف، ١٣٨١ هـ - ١٩٦١ م.

١٣. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، محمد بن مكي عاملی، شهيد اول (م ٧٨٦)،

تحقیق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين - قم.

١٤. درة الغواص في أوهام الخواص، قاسم بن علی حریری (م ٥١٦)، تحقیق:

محمد ابو الفضل ابراهيم، دار نهضت مصر للطبع و النشر - القاهرة.

١٥. ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة، محمد بن مكي عاملی، شهيد اول (م ٧٨٦)،

تحقیق و نشر: مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث - قم، ١٤١٩ هـ. ق.

□ رجال علامه حلی = خلاصة الأقوال

١٦. الرجال، احمد بن علی نجاشی (م ٤٥٠)، تحقیق: سید موسی شبیری

زنجانى، مؤسسة النشر الإسلامی - قم، ١٤١٨.

۱۷. الرجال، تقی الدین حسن بن علی بن داوود، تحقیق: سید محمدصادق آل بحر العلوم، منشورات رضی، قم.

۱۸. الرسائل الرجالية، ابو المعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی (م ۱۳۱۵)، تحقیق: محمد حسین درایتی، دار الحديث - قم، ۱۴۲۲.

□ الروضة البهیة = شرح اللمعة

۱۹. ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین، سید علی خان الحسینی المدني الشیرازی (م ۱۱۲۰)، تحقیق: سید محسن حسینی امینی، مؤسسة النشر الإسلامي.

۲۰. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، محمد ابن ادريس حلی (م ۵۹۸)، تحقیق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي - قم، ۱۴۱۷.

۲۱. سیر أعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸)، تحقیق به اشراف: شعيب ارنؤوط، مؤسسة الرسالة - بیروت، ط ۴، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م.

۲۲. الشذرة فی الأحادیث المشتهرة، محمد بن طولون (م ۹۵۳)، تحقیق: کمال بن بسیونی زغلول، دار الكتب العلمية - بیروت، ط ۱، ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۳ م.

۲۳. شرح الاشارات والتنبيهات، نصیر الدین محمد بن محمد الطوسی (م ۶۷۲)، نشر: البلاغة - قم، ۱۳۷۵ هـ. ش.

۲۴. شرح الصحیفة الكاملة السجادية، سید محمدباقر میرداماد (م ۱۰۴۱)، تحقیق: سید مهدي رجائی، نشر: مهديه میرداماد - اصفهان، ۱۴۰۶.

شرح الصحیفة السجادية، سید نعمت الله جزائری = نور الأنوار

۲۵. شرح الکافی، رضی الدین محمد بن حسن استرآبادی (م ۶۸۸)، تحقیق: یوسف حسن عمر، جامعة قار یونس، ۱۳۹۸ هـ - ۱۹۷۸ م.

۲۶. شرح اللمعة الدمشقية، زين الدين بن علي، شهيد ثانی (م ۹۶۵)، تحقيق به اشراف: سيد محمد كلانتر، دار العالمی الإسلامي - بيروت.
۲۷. الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربية)، اسماعيل بن حماد جوهري (م ۳۹۳)، تحقيق: عبد الغفور عطار، انتشارات اميرى، افست از طبع دار العلم للملايين.
۲۸. الصحيفة السجادية، علي بن الحسين امام سجاد عليه السلام، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ ۴، ۱۳۶۶ هـ. ش، با مقدمه سيد محمد مشكاة.
۲۹. الشفاء، ابو علي حسين ابن سينا (م ۴۲۸)، تحقيق: محمود قاسم، منشورات كتابخانه آية الله مرعشي - قم، ۱۴۰۴، افست از دار الكتاب العربي.
۳۰. فرج المهموم، علي ابن طاووس (م ۶۶۴)، منشورات الرضى - قم، ۱۳۶۳ هـ. ش.
۳۱. فرهنگ معين، محمد معين، انتشارات امير كبير - تهران، ۱۳۶۰ هـ. ش.
۳۲. فهرست كتابخانه آستان قدس.
۳۳. فهرست كتابخانه مسجد اعظم قم.
۳۴. فهرست كتابخانه ملك.
۳۵. فهرست كتابخانه دانشگاه تهران.
۳۶. فهرست كتب الشيعة وأصولهم، محمد بن حسن طوسي (م ۴۶۰)، تحقيق: سيد عبد العزيز طباطبائي، مكتبة المحقق الطباطبائي - قم، ۱۴۲۰.
۳۷. القاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروز آبادي (م ۸۱۷)، دار احياء التراث العربي - بيروت، ۱۴۱۲.
۳۸. قصص العلماء، ميرزا محمد تنكابني (م ۱۳۰۲)، انتشارات علميه اسلاميه.
۳۹. القواعد والفوائد، محمد بن مكى عاملى، شهيد اول (م ۷۸۶)، تحقيق: سيد عبد الهادي حكيم، منشورات مكتبة المفيد - قم.

۴۰. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹)، تحقیق: علی اکبر غفاری، دار الكتب الاسلامیة - تهران، ۱۳۸۸.
۴۱. کشف اصطلاحات الفنون، محمد علی تهانوی، تحقیق: علی دحرج و...، مكتبة لبنان ناشرون - بيروت، ۱۹۹۶، طبع اول.
۴۲. الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود بن عمر الزمخشري (م ۵۳۸)، نشر: أدب الحوزة.
۴۳. کشف الغمة في معرفة الأئمة، علی بن عیسیٰ إربلی (م ۲۹۲)، تحقیق: علی آل کوثر و علی فاضلی، مرکز الطباعة والنشر للمجمع العالمي لأهل البيت عليه السلام، ۱۴۲۶ ق.
۴۴. کشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، حسن بن يوسف علامه حلی (م ۷۲۶)، تحقیق: حسن حسن زاده آملی، مؤسسة النشر الإسلامی - قم، ۱۴۰۷.
۴۵. کنز العرفان في فقه القرآن، مقداد بن عبد الله سیوری، فاضل مقداد (م ۸۲۶)، تحقیق: محمد باقر شریف زاده، منشورات المكتبة الرضوية - تهران، ۱۳۴۳ هـ. ش - ۱۳۸۴ هـ. ق.
۴۶. لؤلؤة البحرين في الإجازات و تراجم رجال الحديث، يوسف بن احمد بحرانی صاحب حدائق (م ۱۱۸۶)، تحقیق: سید محمد صادق بحر العلوم، مؤسسة آل البيت عليه السلام - قم، چاپ دوم.
۴۷. لسان العرب، محمد ابن منظور، دار صادر.
۴۸. مجلّة تراثنا، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، شماره ۵۹ - ۶۰.
۴۹. مجمع البيان لعلوم القرآن، فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸)، انتشارات ناصر خسرو - تهران، چاپ اول، ۱۳۶۵ هـ. ش، افست از دار المعرفة - بيروت.

٥٠. المحصل، محمد بن عمر، فخر الدين رازی (م ٦٠٦)، تحقيق: حسين اتاي، انتشارات شريف رضى - قم، ١٤٢٠.
٥١. المصباح المنير، احمد بن محمد قیومی (م ٧٧٠)، منشورات دار الهجرة - قم، ١٤١٤.
٥٢. معالم العلماء في فهرست كتب الشيعة، محمد بن علي بن شهر آشوب (م ٥٨٨)، منشورات المطبعة الحيدرية - نجف، ١٣٨٠ هـ - ١٩٦١ م.
٥٣. معاني الأخبار، محمد بن علي ابن بابويه (م ٣٨١)، تحقيق: علي اكبر غفاري، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين - قم، ١٣٦١ هـ. ش.
٥٤. معاني القرآن، سعيد بن مسعدة، أخفش أوسط، تحقيق: فائز فارس، دار البشير - دار الأمل، طبع سوم، ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
٥٥. معجم البلدان، ياقوت بن عبد الله حموي (م ٦٢٦)، دار احياء التراث العربي - بيروت، ١٣٩٩ هـ - ١٩٧٩ م.
٥٦. مغني اللبيب عن كتب الأعاريب، جمال الدين ابن هشام انصاري (م ٧٦١)، تحقيق: مازن مبارك و... انتشارات سيد الشهداء - قم، ١٤٠٦.
٥٧. مفتاح الفلاح، شيخ بهاء الدين محمد بن حسين عاملی (م ١٠٣٠)، تحقيق: سيد مهدي رجائي، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٧.
٥٨. المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة، محمد بن عبدالرحمان سخاوي (م ٩٠٢)، تصحيح: عبد الله محمد صديق، دار الكتب العلمية، بيروت، ط ١، ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
٥٩. المقنعة، محمد بن علي ابن بابويه شيخ صدوق (م ٣٨١)، تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام - قم، ١٤١٥.

۶۰. الملل والنحل، محمد بن عبد الکريم شهرستاني (م ۵۴۸)، تحقيق: احمد فهمي محمد، دار السرور - بيروت، طبع اول، ۱۳۶۸ هـ - ۱۹۴۸ م.
۶۱. المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، عبد الرحمان ابن الجوزي (م ۵۹۷)، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية - بيروت، طبع اول، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م.
۶۲. من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي ابن بابويه (م ۳۸۱)، تحقيق: سيد حسن خراسان، دار الكتب الإسلامية - تهران، ۱۳۹۰.
۶۳. نسخه پژوهی (دفتر دوم)، به کوشش ابوالفضل حافظیان بابل، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۴.
۶۴. نقد المحصل، خواجه نصیرالدین محمد بن محمد طوسی (م ۶۷۲)، تصحیح: عبد الله نورانی، انتشارات دانشگاه تهران و مک‌گیل، ۱۳۵۹ هـ. ش.
۶۵. النهاية في غريب الحديث والأثر، مبارک بن محمد جزري «ابن اثیر» (م ۶۰۶)، تحقيق: طاهر احمد زاوی و... مؤسسه اسماعیلیان - قم، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ هـ. ش.
۶۶. نور الأنوار في شرح كلام خير الأخيار، سيد نعمت الله جزائري (م ۱۱۱۲)، دار المحجة البيضاء و دار الرسول الأكرم ﷺ - بيروت، طبع اول، ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م.
۶۷. وسائل الشيعة، محمد بن حسن حر عاملی (م ۱۱۰۴)، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث - قم، ۱۴۰۹.





مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

فهرست مطالب

۷	 ثنای بر او
۸	 اساتید
۹	 شاگردان
۹	 تألیفات
۱۱	 خاندان
۱۲	 جایگاه سیاسی و دینی شارح
۱۲	 تولد و وفات
۱۲	 تحفه رضویه
۱۳	 نسخه‌های مورد اعتماد به ترتیب اهمیت و اعتبار
۱۵	 نمونه‌های نسخه‌های صحیفه
۲۵	 خطبه شارح
۲۷	 کلام در راوی صحیفه
۲۸	 قوله: «حَدَّثَنَا السَّيِّدُ الْأَجَلُ نَجْمُ الدِّينِ...»
۲۸	 بیان معنی «حَدَّثَنَا»
۲۹	 خلاصه معنی کلام شریف

بیان آن که دعاهاى صحیفه کامله از امام زین العابدین علیه السلام به طریق تواتر

- منقول است ۲۹
- قوله: «قال أخبرنا الشيخ السعيد ابو عبدالله... وأنا اسمع» ۳۰
- معنى «أخبرنا» ۳۱
- خلاصه معنى كلام شريف ۳۱
- قوله: «سَمِعْتُهَا عَلَى الشَّيْخِ الصَّدُوقِ أَبِي مَنْصُورٍ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ...
الْعُكْبَرِيُّ الْمُعَدَّلِ... علي بن أبي طالب عليه السلام» ۳۱
- خلاصه معنى كلام شريف ۳۲
- قوله: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ خَطَّابٍ الزِّيَّاتُ» ۳۳
- خلاصه معنى كلام شريف ۳۳
- در بیان آن که روایت صحیفه کامله عالى السند است ۳۳
- قوله: «حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مَتَوَكِّلٍ الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ... متوجهٌ إلى خراسان» ۳۳-۳۴
- معنى كلام شريف ۳۴
- بیان احوال زید مشهور [شهید] و زید النار ۳۵
- قوله: «فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي... عن جعفر بن محمد عليه السلام» ۳۶
- بیان حدیثی که از آن حرمت، تراشیدن ریش ظاهر می شود ۳۶
- خلاصه معنى كلام شريف ۳۷
- قوله: «فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِهِ وَخَبَرِهِمْ... يَكُونُ إِلَيْهِ مَصِيرُ أَمْرِهِ» ۳۷
- خلاصه معنى كلام شريف ۳۷
- قوله: «فَهَلْ لَقِيتَ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ... هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ» ۳۸
- خلاصه معنى كلام شريف ۳۸

- قوله: «فَقُلْتُ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّكَ تُقَتِّلُ... وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» ۳۸
- بیان آن که خدای تعالی را دو کتاب است و معنی لوح محفوظ ۳۸
- خلاصه معنی کلام شریف ۳۹
- قوله: «يَا مَتَوَكَّلْ! إِنَّ اللَّهَ أَيْدَ هَذَا الْأَمْرِ... دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ» ۳۹ - ۴۰
- خلاصه معنی کلام شریف ۴۰
- قوله: «فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَهْمُ أَعْلَمُ... كُلُّ مَا يَعْلَمُونَ» ۴۰
- خلاصه معنی کلام شریف ۴۰
- قوله: «ثُمَّ قَالَ لِي: أَكْتُبْتَ مِنْ ابْنِ عَمِّي... مِنْ دَعَاءِ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ» ۴۱
- خلاصه معنی کلام شریف ۴۱
- قوله: «فَنَظَرَ فِيهِ يَحْيَى حَتَّى أَتَى... وَمَنْعَهَا غَيْرَ أَهْلِهَا» ۴۲
- خلاصه معنی کلام شریف ۴۲
- قوله: «قَالَ عُمَيْرُ: قَالَ أَبِي: فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ... غُلَامٌ كَانَ مَعَهُ» ۴۲
- خلاصه معنی کلام شریف ۴۲
- قوله: «وَقَالَ: أَكْتُبْ هَذَا الدَّعَاءَ... أَلَّا أَدْفَعَهُ إِلَى أَحَدٍ» ۴۳
- معنی کلام شریف ۴۳
- قوله: «ثُمَّ دَعَا بِعَيَّيَّةٍ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا... وَأَمَرَهَا عَلَى وَجْهِهِ» ۴۳
- معنی کلام شریف ۴۴
- قوله: «وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا مَتَوَكَّلْ! لَوْلَا مَا ذَكَرْتَ... وَتَرَبَّصْ بِهَا» ۴۴
- معنی کلام شریف ۴۴
- قوله: «فَإِذَا قَضَى اللَّهُ مِنْ أَمْرِي... هَذَا الْأَمْرُ بَعْدِي» ۴۵
- معنی کلام شریف ۴۶

- بیان احوال محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن ۴۶
- قوله: «قال المتوكل: فَقَبَضْتُ الصَّحِيفَةَ... ودعاء جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» .. ۴۷
- معنی کلام شریف..... ۴۷
- قوله: «ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ: «قُمْ يَا إِسْمَاعِيلُ! فَاتْنِي بِالْدُّعَاءِ... فَأَذِنَ لِي فِي ذَلِكَ» . ۴۷ - ۴۸
- بیان احوال اسماعیل پسر امام جعفر صادق عليه السلام و حدیث بدا، که در شأن او نازل شده است..... ۴۸
- بحث با خواجه نصیرالدین طوسی در بدا ۴۹
- معنی کلام شریف..... ۴۹
- قوله: «قَدْ رَأَيْتُكَ لَذَلِكَ أَهْلًا... نَعَمْ فَادْفَعْهَا إِلَيْهِمَا» ۴۹ - ۵۰
- معنی کلام شریف..... ۵۰
- قوله: «فَلَمَّا نَهَضْتُ لِلْقَائِمَتَيْنِ... وَسَتَقْتَلَانِ كَمَا قُتِلَ» ۵۰
- مسألة لطيفة از علم اشتقاق..... ۵۱
- معنی کلام شریف ۵۱
- بیان آن که امام عليه السلام قسم یاد می تواند نمود از علم غیب بدون آن که به مشاهده حسی بر او ظاهر باشد ۵۲
- قوله: «فَقَامَا وَهَمَا يَقُولَانِ... قَدْ قَالَ لِي ابْنُ عَمِّكَ يَحْيَى ذَلِكَ» ۵۳
- معنی لا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم ۵۳
- قوله: «فَقَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ يَحْيَى، إِنَّ أَبِي... يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ» ۵۴
- تفسیر آیه کریمه ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ﴾ ۵۵
- معنی کلام شریف..... ۵۶
- بیان احوال معاویه، پسر یزید ۵۷

- قوله: «قال: يا جبرئيل! أَعَلَى عَهْدِي يَكُونُونَ وَ فِي زَمَنِي؟... فَتَلَبَّثُ
- بذلك خمساً» ۵۸
- بیان مدت پیغمبری محمد ﷺ و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و امیرالمؤمنین ۵۸
- معنی کلام شریف..... ۵۹
- قوله: «ثُمَّ لَا بُدَّ مِنْ رَحَى ضَلَالَةٍ هِيَ قَائِمَةٌ عَلَى قُطْبِهَا، ثُمَّ مُلْكُ الْفَرَاغَةِ» ۶۰
- معنی کلام شریف..... ۶۰
- قوله: «قال: وأنزل الله تعالى في ذلك: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ... أَلْفَ شَهْرٍ﴾ تَمْلِكُهَا بَنُو أُمَيَّةَ
- ليس فيها ليلةُ القدر» ۶۱
- بیان ليلة القدر ۶۱
- بیان آن که ليلة القدر بعد از فوت پیغمبر ﷺ در میان امت خواهد بود و مخالفت
- ابن عباس ۶۲
- خلاصه معنی کلام شریف ۶۳
- قوله: «قال: فَأُطْلِعَ اللهُ نَبِيَّه... وَشَيَعَتُهُمْ مِنْهُمْ فِي أَيَّامِهِمْ وَمُلْكِهِمْ» ۶۳
- معنی کلام شریف..... ۶۴
- قوله: «قال: وأنزل الله تعالى فيهم: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا... فَأَسْرَّ رَسُولُ اللهِ
- ﷺ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ»..... ۶۵
- معنی کلام شریف..... ۶۵
- قوله: «قال: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا خَرَجَ... وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا
- وَشَيْعَتِنَا» ۶۶
- معنی کلام شریف..... ۶۶
- قوله: «قال المتوكل بن هارون: ثُمَّ أَمَلِي... فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِتَمَامِهِ إِلَى رُؤْيَا النَّبِيِّ

- ۶۷ التي ذكرها جعفر بن محمد عن آبائه عليه السلام»
- ۶۸ معنی کلام شریف.
- ۶۸ قوله: «وفي رواية المطهري... الصلاة على مُصَدِّقِي الرُّسُل».
- ۶۹ معنی کلام شریف.
- ۶۹ قوله: «دعاؤه لنفسه وخاصته... دعاؤه في مكارم الأخلاق».
- ۷۰ معنی کلام شریف.
- ۷۰ بیان معنی آن که ائمه علیهم السلام گناه را به خود نسبت می دهند.
- ۷۱ قوله: «دعاؤه في الاستكفاء إذا حَزَنَهُ أمرٌ... دعاؤه في صلاة الليل».
- ۷۲ معنی کلام شریف.
- ۷۳ قوله: «دعاؤه في الاستخارة... دعاؤه عند اليَقْظَةِ».
- ۷۳ بیان اقسام استخاره که ابن طاووس بیان کرده است.
- ۷۳ معنی استخاره در لغت.
- ۷۴ معنی کلام شریف.
- ۷۵ قوله: «وباقِي الأبواب بلفظ أبي عبد الله الحسنی... بِمَشْهَدٍ مِنِّي».
- ۷۶ معنی کلام شریف.

شرح دعای اول ص ۷۷

- ۷۷ قوله: «وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عليه السلام إِذَا ابْتَدَأَ بِالدُّعَاءِ وَالشَّائِ عَلَيْهِ، فَقَالَ».
- ۷۷ معنی کلام شریف.
- ۷۷ قوله: «الحمد لله».
- ۷۷ الف و لام در «الحمد» چند احتمال دارد.

- بیان معنی لام در «الله» ۷۸
- بیان اشتقاق اسم «الله» ۷۹
- قوله: «الأوّل بلا أوّل کان قبله» ۷۹
- بیان اشتقاق لفظ «اوّل» ۷۹
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۸۰
- قوله: «والآخر بلا آخر یكون بعده» ۸۱
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۸۱
- قوله: «الذي قُصِرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ... أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ» ۸۱
- بیان آن که مصدر را گاهی جمع می کنند ۸۲
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۸۲
- قوله: «ابتدعَ بقُدْرته الخلق... مَشِيَّتَهُ اختراعاً» ۸۲
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۸۳
- «السموات» در «خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» مفعول مطلق است نه مفعول
به ۸۳
- قوله: «ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ... تَقْدِيمًا إِلَى مَا أَخْرَجَهُمْ عَنْهُ» ۸۳
- بیان دو مسأله (افعال عباد و اراده خدا) که میان شیعه و اشعریان خلاف است. ۸۴
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۸۵
- قوله: «وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ» ۸۵
- قوله: «لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ» ۸۶
- قوله: «ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجْلاً مَوْقُوتاً... وَيَرْهَقُهُ بِأَعْوَامٍ دَهْرُهُ» ۸۷
- اعتراض بر جوهری صاحب صحاح اللغة ۸۷

- معنى كلام امام علي عليه السلام ٨٧
- قوله: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ... لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» ٨٨
- معنى كلام امام علي عليه السلام ٨٨
- قوله: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ... كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾» ٨٩
- بيان معنى كلام امام علي عليه السلام ٨٩
- قوله: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ... وَجَنَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَالشُّكِّ فِي أَمْرِهِ» ٩٠
- بيان معنى كلام امام علي عليه السلام ٩٠
- قوله: «حَمْدًا تُعَمَّرُ بِهِ... سَبَقَ إِلَى رِضَاهِ وَعَفْوِهِ» ٩٠
- بيان معنى كلام امام علي عليه السلام بر نسخته های مختلفه ٩١
- قوله: «حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ... مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ» ٩١
- معنى كلام امام علي عليه السلام ٩٢
- قوله: «يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ... وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ» ٩٢
- معنى كلام امام علي عليه السلام ٩٣
- قوله: «حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عِلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» ٩٣
- معنى كلام امام علي عليه السلام ٩٣
- قوله: «حَمْدًا تَقْرُبُهُ عِيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ... إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ» ٩٤
- معنى قرّة العين ٩٤
- معنى كلام امام علي عليه السلام ٩٤
- قوله: «حَمْدًا نُعْتَقُ بِهِ مِنَ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ... وَمَحَلِّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ» ٩٤

- معنی کلام امام علیه السلام ۹۵
- فرق میان نبی و رسول ۹۵
- قوله: «والحمد لله الذي اختار لنا محاسن الخلق... وصائرة إلى طاعتنا بعزته»... ۹۶
- اختصاص رزق نزد شیعه به رزق حلال ۹۶
- معنی کلام امام علیه السلام ۹۷
- قوله: «الحمد لله الذي أغلق عنا باب الحاجة... لا، متى؟» ۹۸
- بیان معنی کلام امام علیه السلام ۹۸
- قوله: «والحمد لله الذي ركب ركبنا... وأثبت فينا جوارح الأعمال» ۹۹
- بیان سه روح که در آدمی هست ۹۹
- بیان زوج‌های پی در دماغ ۱۰۰
- بیان معنی عضله که به آن «ماهی گوشت» می‌گویند ۱۰۱
- بیان معنی وثر ۱۰۱
- بیان آلت‌های پهن شدن و جمع شدن عضوها ۱۰۲
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۰۲
- قوله: «وَعَذَانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ... ونهانا لِيَتَلِيَ شُكْرَنَا» ۱۰۳
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۰۳
- قوله: «فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ... وَانْتَهَزَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا» ۱۰۴
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۰۴
- قوله: «والحمد لله الذي دلّنا... وَجَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا» ۱۰۴
- بیان مذهب شیعه امامیه در توبه ۱۰۴
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۰۵

- قوله: «فما هكذا كانت سُنتُهُ في التوبة... والسَّعِيدُ مَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ» ۱۰۵
- بیان آن که توبه در زمان سابق بسیار دشوار بوده است. ۱۰۵
- بیان توبه بنی اسرائیل ۱۰۶
- بیان توبه آدم عليه السلام ۱۰۶
- معنی کلام امام عليه السلام ۱۰۷
- قوله: «والحمدُ لله بكلِّ ما حَمَدَهُ به... كفضلِ ربِّنا على جميع خلقه» ۱۰۷
- معنی کلام امام عليه السلام ۱۰۸
- قوله: «ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ... وَلَا انْقِطَاعَ لَأَمَدِهِ» ۱۰۸
- بیان آن که «ثم» به جهت ترتیب در زمان و در رتبه و شرافت، هر دو آمده است ۱۰۹
- معنی کلام امام عليه السلام ۱۱۰
- معنی دهر و سرمد ۱۱۰
- خلاصه معنی کلام امام عليه السلام ۱۱۱
- قوله: «حمداً يكونُ وَصْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَعَفْوِهِ... إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ» ۱۱۲
- فرق میان سعادت و سعودت ۱۱۲
- معنی کلام امام عليه السلام ۱۱۳

شرح دعای دوم ص ۱۱۴

- قوله: «وكان من دعائه عليه السلام بعد هذا التحميد الصلاة على رسول الله ﷺ ...» ۱۱۴
- صلوات بر پیغمبر ﷺ واجب است یا مستحب ۱۱۴
- وجه آن که در تشهد نماز، ابن بابویه صلوات بر پیغمبر، مذکور نساخته است ۱۱۵

- بیان آن که نزد شیعه امامیه، صلوات بر آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را اضافه صلوات بر پیغمبر می باید کرد ۱۱۶
- بحث با زمخشری در صلوات بر آل پیغمبر ۱۱۶
- بیان آن که «و آله» را در صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله مجرور باید خواند یا منصوب ۱۱۷
- بیان آن که بعضی علما به شیعه امامیه نسبت داده اند که لفظ «علی» را میان اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل او داخل نباید کرد ۱۱۸
- خلاصه معنی کلام شریف ۱۱۸
- قوله: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ... وَلَا يَقُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطُفَ» ۱۱۸
- بیان آن که امام علیه السلام دعای صلوات را بعد از دعای حمد می خوانده است ... ۱۱۹
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۱۹
- بیان حدیثی که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که خدای تعالی قدرت دارد که در تخم مرغ دنیا را داخل کند بی آن که تخم مرغ را بزرگ کند یا دنیا را کوچک کند ۱۲۰
- قوله: «فَخَتَمَ بِنَا عَلَيَّ جَمِيعَ مَنْ ذَرَأَ... وَكَثَرْنَا بِمَنْهُ عَلَيَّ مَنْ قُلَّ» ۱۲۱
- بیان معنی خاتم ۱۲۱
- جواب شبهه ای که بعضی کرده اند که عیسی آخر پیغمبران است، نه محمد صلی الله علیه و آله ۱۲۲
- بیان آن که امت پیغمبر ما گواهی بر صدق پیغمبران سابق خواهند داد ۱۲۲
- بیان آن که جعفر طیار و حمزه، عم پیغمبر گواهی به جهت نوح علیه السلام در روز قیامت خواهند داد ۱۲۳

- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۲۴
- قوله: «اللَّهُم فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ ... فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ» ۱۲۴
- معنی خیر نزد محققین حکمای اسلامی ۱۲۶
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۲۷
- قوله: «وَأَقْصَى الْأَذْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ... وَشَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ ۱۲۷
- بیان آن که در بعضی جمع‌های ناقص، چون «مصطفین» و «ادنین»، ما قبل یاء مفتوح است، نه مجرور ۱۲۸
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۲۹
- قوله: «وَهَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرَبَةِ... وَاسْتَنْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ» ۱۳۰
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۳۱
- بیان خلاقی که جمعی از علما کرده‌اند که مکه معظمه، افضل است از مدینه طیبه یا بر عکس ۱۳۱
- قوله: «حَتَّى اسْتَتَبَّ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ... وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» ۱۳۲
- بیان معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۳۳
- قوله: «اللَّهُمَّ فَارْفَعُهُ بِمَا كَذَحَ فِيكَ... مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ» ۱۳۴
- بیان آن که نفع صلوات بر پیغمبر ﷺ بر پیغمبر می‌رسد یا به آن شخصی که صلوات می‌فرستد ۱۳۴
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۳۵
- قوله: «وَعَرَّفَهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ... مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلٌ مَا وَعَدْتَهُ» ۱۳۵
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۳۶
- قوله: «يَا نَافِذَ الْعِدَّةِ! يَا وَافِيَ الْقَوْلِ... إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» ۱۳۶

- بیان معنی آن که حسنات، گناهان را می‌برد و اختلاف علما در این معنی ... ۱۳۷
- معنی آن که گناهان را به طاعت باید تبدیل کرد ۱۳۸
- معنی إحباط و موازنه، که معتزله می‌گویند و ابطال آن ۱۳۹
- بیان آن که نزد شیعه امامیه، گناه کبیره و صغیره، از پیغمبران و معصومان مطلقاً صادر نمی‌شود و سنّیان در این قول، مخالفت کرده‌اند ۱۴۰
- معنی کلام امام علی (ع) ۱۴۲

شرح دعای سوم ص ۱۴۳

- قوله: «وكان من دعائه (ع) في الصلاة على حملة العرش و كل ملك مقرب ... ۱۴۳
- قوله: «اللهم و حملة عرشك الذين ... ولا يثنأون من تقديسك» ۱۴۳
- بیان عرش جسمانی و روحانی ۱۴۳
- بیان جواز عطف قصه بر قصه ۱۴۴
- معنی کلام امام علی (ع) ۱۴۴
- قوله: «ولا يستحسرون من عبادتك ... ولا يغفلون عن الوله إليك» ۱۴۵
- معنی کلام امام علی (ع) ۱۴۵
- قوله: «واسرافيل صاحب الصور ... صرعى رهائن القبور» ۱۴۵
- خلاصه معنی کلام امام علی (ع) ۱۴۷
- قوله: «وميكائيل ذو الجاه عندك والمكان الرفيع من طاعتك» ۱۴۷
- معنی کلام امام علی (ع) ۱۴۷
- قوله: «وجبرئيل الأمين على وحيك ... المكين لديك، المقرب عندك» ۱۴۷
- معنی کلام امام علی (ع) ۱۴۸

- قوله: «والرُوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ، وَالرُوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ»... ۱۴۸
- معنى كلام امام علي عليه السلام ۱۴۹
- قوله: «اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ... وَأَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَتِكَ»... ۱۴۹
- معنى كلام امام علي عليه السلام ۱۴۹
- قوله: «وَالَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأَمَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ، وَلَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَلَا فُتُورٌ»... ۱۵۰
- بيان فرق میان «أُعْيِيَتْ» و «عُيِّيَتْ» ۱۵۰
- بيان سه قسم إعياء نزد اطباء ۱۵۱
- معنى كلام امام علي عليه السلام ۱۵۲
- قوله: «وَلَا تَشْغَلْهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ... إِلَيْكَ النِّوَاصُ الْأَذْقَانِ» ۱۵۲
- بيان معنى كلام امام علي عليه السلام ۱۵۳
- قوله: «الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ... وَجَلَالِ كِبَرِيَّاتِكَ» ۱۵۳
- معنى كلام امام علي عليه السلام ۱۵۳
- قوله: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا... مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» ۱۵۴
- بيان معنى زفير و شهيق ۱۵۴
- خلاصه معنى كلام امام علي عليه السلام ۱۵۴
- قوله: «فَصِّلْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الرُّوحَانِيِّينَ... وَأَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ» .. ۱۵۵
- فرق میان رُوح و رُوح ۱۵۵
- بيان معنى قبيله ۱۵۶
- خلاصه معنى كلام امام علي عليه السلام ۱۵۶
- قوله: «وَالَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَعْدِكَ» ۱۵۷
- خلاصه معنى كلام امام علي عليه السلام ۱۵۷

- قوله: «وَحَزَانِ الْمَطَرِ وَزَوَاجِرِ السَّحَابِ» ۱۵۸
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۵۸
- قوله: «وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ... التَّمَعْتُ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ» ۱۵۸
- بیان سبب صاعقه و برق و احوال صاعقه‌ای که شیخ ابوعلی بیان کرده است ۱۵۹
- خلاصه معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۶۰
- قوله: «وَمُسْتَعْيِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ... وَالْمَوَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ» ۱۶۱
- بیان معنی ارباب که در عالم مثال موجودند نزد افلاطون و حکمای متقدمین ۱۶۲
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۶۳
- قوله: «وَالَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ... مَا تَخْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَعَوَالِجُهَا» ۱۶۳
- خلاصه معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۶۴
- قوله: «وَرُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ... وَالْحَفَظَةِ الْكَرَامِ الْكَاتِبِينَ» ۱۶۵
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۶۵
- قوله: «وَمَلَكَ الْمَوْتِ وَأَعْوَانَهُ وَمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَرُومَانَ فِتْنَانِ الْقُبُورِ» ۱۶۶
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۶۷
- قوله: «وَالطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ... وَ سِدْنَةِ الْجَنَانِ» ۱۶۷
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۶۸
- قوله: «الَّذِينَ لَا يَفْصُونَ اللَّهَ... فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» ۱۶۸
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۶۹
- قوله: «وَالزَّيْنِيَّةِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ... وَبَأْيَ أَمْرٍ وَكَلْتَهُ» ۱۶۹
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۱۷۰
- قوله: «وَسُكَّانِ الْهَوَاءِ وَالْأَرْضِ وَالْمَاءِ وَمَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ» ۱۷۰

- معنی نجوم سفلی ۱۷۰
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۷۱
- قوله: «فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي... وَطَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ» ۱۷۱
- فرق میان سائق و شهید ۱۷۱
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۷۲
- قوله: «اللَّهُمَّ وَإِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ... إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ» ۱۷۲
- فرق میان جواد و کریم ۱۷۲
- بیان آن که خلاف است میان علما که نفع صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله به پیغمبر می رسد یا به آن شخص می رسد که صلوات می فرستد تنها ۱۷۳
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۷۴

شرح دعای چهارم ص ۱۷۶

- قوله: «وَكَانَ مِنْ دَعَائِهِ علیه السلام فِي الصَّلَاةِ عَلَى أَتْبَاعِ الرُّسُلِ وَمُصَدِّقِيهِمْ» ۱۷۶
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۷۶
- قوله: «اللَّهُمَّ وَأَتْبَاعُ الرُّسُلِ... إِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» ۱۷۶
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۷۷
- قوله: «فِي كُلِّ ذَهْرٍ وَزَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ... فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَرُضْوَانٍ» ۱۷۷
- بیان اشتقاق تقی ۱۷۸
- معنی کلام امام علیه السلام ۱۷۸
- قوله: «اللَّهُمَّ وَأَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً... وَانْتَصَرُوا بِهِ» ۱۷۹
- بیان آن که «أَصْحَابُ»، جمع «صَحْب» است و معنی أصحاب ۱۷۹

- معنی کلام امام علیؑ ۱۸۱
- قوله: «وَمَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ... وَأَرْضِيهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ» ۱۸۲
- معنی کلام امام علیؑ ۱۸۴
- قوله: «وَبِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ... إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ» ۱۸۴
- خلاصه معنی کلام امام علیؑ ۱۸۵
- قوله: «اللَّهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ... مَكَانَتَيْنِ وَمُوَازِينَ لَهُمْ» ۱۸۶
- فرق میان إخوان و إخوانه ۱۸۶
- معنی اثنای کلام ۱۸۷
- معنی کلام امام علیؑ ۱۸۸
- قوله: «يَدَيْتُونَ بَدِينِهِمْ... وَلَا يَتَّهِمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ» ۱۸۹
- معنی کلام امام علیؑ ۱۹۱
- قوله: «اللَّهُمَّ وَصَلْ عَلَى التَّابِعِينَ... إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ» ۱۹۱
- معنی کلام امام علیؑ ۱۹۲
- قوله: «وَتَبَعْتُهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادٍ... وَالْإِسْتِعْدَادِ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ» ۱۹۳
- معنی کلام امام علیؑ ۱۹۴
- قوله: «وَتُهَوَّنَ عَلَيْهِمْ كُلُّ كَرْبٍ... مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ» ۱۹۴
- معنی کلام امام علیؑ ۱۹۵

شرح دعای پنجم ص ۱۹۶

- قوله: «وَكَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ لِنَفْسِهِ وَاهْلِي وَلَايَتِهِ» ۱۹۶
- فرق میان ولایت و ولایت ۱۹۶
- قوله: «يَا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ... وَلَا تَفْضَحُنَا لَدَيْكَ» ۱۹۷

- معنی کلام امام علیه السلام ۱۹۷
- قوله: «اللَّهُمَّ اغْنِنَا عَنْ هَبَةِ الْوَهَابِينَ... وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ» ۱۹۸
- فرق میان دُولة و دَوْلَة ۱۹۹
- اعتراض بحث فقیر، بر صاحب صحاح ۲۰۰
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۰۰
- قوله: «إِنَّ مَنْ تَقِيهِ يَسْلَمْ... فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاهْدِنَا» ۲۰۱
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۰۳
- قوله: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ... وَاسْلُكْ بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بَارِئًا مِنْكَ» ۲۰۴
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۰۵
- قوله: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ... الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» ۲۰۵
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۰۶

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

شرح دعای ششم ص ۲۰۷

- قوله: «وَكَانَ مِنْ دَعَائِهِ علیه السلام عِنْدَ الصَّبَاحِ وَ الْمَسَاءِ» ۲۰۷
- بیان آن که این دعای صباح را در وقت شام می توان خواند و اگر بخوانند،
به چه کیفیت خوانند ۲۰۷
- قوله: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ... وَأَمَدًا مَمْدُودًا» ۲۰۸
- بیان دلیل نجومی که حضرت امام علیه السلام گفته است که خلق عالم ابتدا در روز
بوده است ۲۰۸
- بیان اختلافی که حکما و اهل شرع و عرف در مبدأ شبانه روز کرده اند ۲۰۹
- بیان نکته ای که فقیر را در این مقام، به خاطر رسیده ۲۰۹

- معنی کلام امام علی (ع) ۲۱۱
- قوله: «يُولَجُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ... وَيُنْشِئُهُمْ عَلَيْهِ» ۲۱۱
- معنی ایلاج روز و شب در یکدیگر ۲۱۱
- بیان اشکالی که حضرت استادی ام در این مقام، در کلام امام علی (ع) می‌کرد ۲۱۲
- بیان آن که این اشکال، در آیه کریمه وارد شده است ۲۱۲
- بیان جواب حضرت استادی شیخ بهاء الدین محمد، که از این اشکال مذکور ساخته است، در مفتاح الفلاح و مسألة غریبه در این مقام ۲۱۳
- توجیهی که به خاطر فقیر رسیده است نیکوتر از توجیه حضرت استادی ۲۱۴
- معنی کلام امام علی (ع) بنابر توجیه حضرت استادی شیخ بهاء الدین محمدا ... ۲۱۵
- معنی کلام امام علی (ع) بر توجیه این فقیر، که احتیاج به هیچ تکلف ندارد ۲۱۵
- معنی کلام امام علی (ع) ۲۱۷
- قوله: «فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ... وَذَرَكُ الْأَجَلِ فِي آخِرَاهُمْ» ۲۱۸
- معنی لفظ «جمام» که ترکان در حیوانات استعمال می‌کنند ۲۱۸
- معنی کلام امام علی (ع) ۲۱۹
- قوله: «بِكُلِّ ذَلِكَ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ... وَيَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» ۲۲۰
- بیان اشکالی که بر نسخه شیخ شهید لازم می‌آید ۲۲۲
- جواب حضرت استادی از اشکال ۲۲۲
- مسألة غریبه نحویه ۲۲۲
- جواب اشکال مذکور که به خاطر فقیر رسیده است مبنی بر آن مسألة غریبه ۲۲۳
- معنی کلام امام علی (ع) ۲۲۴
- قوله: «اللَّهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا فَلَقْتَ لَنَا... وَمَا كُنَّ تَحْتَ الثَّرَى» ۲۲۵

- ۲۲۵ بیان دو صبح کاذب و صادق
- ۲۲۷ معنی ثری
- ۲۲۸ معنی کلام امام علی (علیه السلام)
- ۲۲۸ بیان دو قسم جعل که حکما در آن خلاف کرده اند
- ۲۲۹ قوله: «أَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَحْوِينَا مُلْكُكَ... وَإِنْ أَسَانَا فَارْقَنَا بِذَمِّ»
- ۲۲۹ بیان معانی لفظ امر
- ۲۳۰ معنی کلام امام علی (علیه السلام)
- ۲۳۰ قوله: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ... وَشَاهِدْ صِدْقِي مِنْ مَلَائِكَتِكَ»
- ۲۳۲ معنی کلام امام علی (علیه السلام)
- ۲۳۳ قوله: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ... وَمُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ، وَإِذْرَاكِ اللَّهِيفِ»
- ۲۳۴ معنی خیر و شر و فرق میان او و نافع و ضار
- ۲۳۵ معنی کلام امام علی (علیه السلام)
- ۲۳۶ قوله: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ... وَأَمْرَتُهُ بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنُصِّحْ لَهَا»
- ۲۳۸ معنی عبد
- ۲۳۸ معنی کلام امام علی (علیه السلام)
- ۲۴۰ قوله: «اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ... الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارَ الْأَنْجَبِينَ»
- ۲۴۱ معنی کلام امام علی (علیه السلام)

شرح دعای هفتم ص ۲۴۲

- ۲۴۲ قوله: «وَكَانَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا عَرَضَتْ لَهُ مُهِمَّةٌ... وَعِنْدَ الْكَرْبِ»
- ۲۴۲ فرق میان هم و غم

- قوله: «يَا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقْدُ الْمَكَارِهِ... وَأَلَمَّ بِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ» ۲۴۳
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۴۵
- قوله: «وَبَقَدَرْتُكَ أَوْرَدْتُهُ عَلَيَّ... وَاجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجًا وَحَيًّا» ۲۴۶
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۴۷
- قولي: «وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْإِهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهُدِ فُرُوضِكَ... يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» ۲۴۸
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۴۹

شرح دعای هشتم ص ۲۵۰

- قوله: «وَكُنْ مِنْ دَعَائِهِ علیه السلام فِي الْإِسْتِعَاذَةِ مِنَ الْمَكَارِهِ... وَمَذَامِ الْأَفْعَالِ» ۲۵۰
- قوله: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْجَرِّصِ... أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» ۲۵۰
- معنی ملکه ۲۵۱
- معنی لفظ «احتساب» که در احادیث بسیار مذکور شده است ۲۵۲
- بیان اشکال عظیمی که در این مقام، مذکور است ۲۵۳
- جواب اشکالی که حضرت استاد یام می فرمودند ۲۵۳
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۵۵
- قوله: «وَنَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غِشٍّ أَحَدٍ... وَمِنْ فَقْدَانِ الْكِفَافِ» ۲۵۷
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۵۹
- قوله: «وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ... يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» ۲۶۰
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۶۱

شرح دعای نهم ص ۲۶۲

- قوله: «وَكُنْ مِنْ دَعَائِهِ علیه السلام فِي الْإِسْتِيَاذِ إِلَى طَلَبِ الْمَغْفِرَةِ مِنَ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ» ۲۶۲

- قوله: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ... وَأَوْهِرْ قُوَّتَنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ عَلَيْنَا» ۲۶۲
- بیان معنی توبه در این مقام ۲۶۳
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۲۶۴
- قوله: «وَلَا تُخَلِّ فِي ذَلِكَ بَيْنَ نَفْسِنَا... وَأَعْمِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَكَ» ۲۶۵
- معنی نفس اماره و نفس مطمئنه و نفس لوامه، که حضرت خواجه نصیرالدین
- طوسی در شرح اشارات بیان کرده است ۲۶۷
- معنی «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» بنابر تفسیری که حضرت امام
- جعفر صادق (علیه السلام) کرده اند ۲۶۸
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۲۶۹
- قوله: «وَلَا تَجْعَلْ لِشَيْءٍ مِنْ جَوَارِحِنَا... تَبْقَى لَنَا سَيِّئَةٌ نُسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَكَ» .. ۲۷۰
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۲۷۱

شرح دعای دهم ص ۲۷۲

- قوله: «وَكَاكَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّجَأِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى» ۲۷۲
- قوله: «اللَّهُمَّ إِنْ تَشَأْ تَعْفُ عَنَّا فَبِقُضْلِكَ... وَالْيَ أَيْنَ مَذْهَبُنَا عَنْ بَابِكَ؟» ۲۷۲
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۲۷۴
- قوله: «سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَرُّونَ... وَرَغَبَتْنَا عَنْهُ إِلَيْكَ» ۲۷۵
- معنی کلام امام علی (علیه السلام) ۲۷۶

شرح دعای یازدهم ص ۲۷۸

- قوله: «وَكَاكَ مِنْ دَعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَوَاتِيمِ الْخَيْرِ» ۲۷۸

- قوله: «یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاکِرِينَ... مَسْرُورِينَ بِمَا کَتَبُوا مِنْ حَسَنَاتِنَا»..... ۲۷۸
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۷۹
- قوله: «وَإِذَا انْقَضَتْ أَيَّامُ حَيَاتِنَا... وَمَسْتَجِيبٌ لِمَنْ نَادَاكَ»..... ۲۸۰
- بیان معنی رؤوس اشهاد..... ۲۸۱
- بیان وجهی که نجم الأئمه إستراآبادی گفته است در آن که بعد از مضارع مفرد،
که واو در آخر داشته باشد، گاهی الف مکتوب می سازند و گاهی
نمی سازند ۲۸۲
- معنی کلام امام علیه السلام ۲۸۲
- بیان دعای صلوات بر آدم علیه السلام که در صحیفه های مشهوره مذکور نیست،
آن دعا با دو دعای دیگر و خواص این دعا ۲۸۴

دعای صلوات بر آدم ص ۲۸۴

- قوله: «وَكَانَ مِنْ دَعَائِهِ علیه السلام فِي الصَّلَاةِ عَلَى آدَمَ علیه السلام» ۲۸۴
- قوله: «اللَّهُمَّ وَصِّلْ عَلَى آدَمَ بَدِيعِ فِطْرَتِكَ... مَا رَضِيتَ بِهِ عَنْهُ بِمَنَّاكَ عَلَيْهِ»... ۲۸۵
- بیان روایتی که از امام محمدباقر علیه السلام مروی است که خدای تعالی صد هزار
آدم آفریده است و آدم پدر ما، آدم آخری است ۲۸۶
- بیان حدیثی که از امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مروی است که غیر
از این قُبَّة آسمان، سی و نه قُبَّة دیگر هست..... ۲۸۶
- بیان آنچه ارسطو در اثولوجیا گفته است در ماده آسمانها و زمینها بعد از
این آسمان و زمین..... ۲۸۷
- شعر شیخ نظامی، موافق مذهب ارسطو ۲۸۷

- ۲۸۸ معنی تعلیم آدم علیه السلام را جمیع اسما
- ۲۹۱ معنی کلام امام علی (علیه السلام)
- قوله: «وَالْمُنِيبُ الَّذِي لَمْ يَصِرْ عَلَى مَعْصِيَتِكَ... وَدَلَّنَا عَلَى سَبِيلِ مَرْضَاتِكَ،
- ۲۹۲ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»
- ۲۹۲ حدیث معتبر منقول در روضه کلینی، در ماده «احوال آدم علی (علیه السلام)»
- ۲۹۳ ترجمه آن حدیث معجز نظام
- ۲۹۴ خلاصه معنی کلام شریف امام علی (علیه السلام)

فهرست‌ها ص ۲۹۷



- ۲۹۹ فهرست آیات قرآنی
- ۳۰۴ فهرست احادیث و آثار عربی *فهرست تحقیقات کتبی و تحریری علوم اسلامی*
- ۳۰۵ فهرست احادیث فارسی
- ۳۰۶ فهرست ابیات
- ۳۰۷ فهرست اسامی
- ۳۱۳ فهرست کتاب‌ها
- ۳۱۵ فهرست مکان‌ها
- ۳۱۶ فهرست فرقه‌ها و گروه‌ها
- ۳۱۸ فهرست اشیا و حیوانات
- ۳۲۱ کتاب‌نامه
- ۳۲۹ فهرست مطالب

